

# فصلنامه

# مطالعات راهبردی

پژوهشکده مطالعات راهبردی • سال یازدهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۸۷ • شماره مسلسل ۴۲

۱۷۸ صفحه • قیمت نکشماره ۲۰۰۰۰ ریال

مقالات: مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت؛ قبیله، دولت - شهر، امپراتوری و دولت مدرن / داود غرباچ زندی . قواعد و هنجارهای بین‌المللی: پیدایش، تحول و تأثیرگذاری / محمود یزدان‌فام . مطالعات امنیتی ایرانی؛ امکان‌سنجی پیدایش نظری و تکوین مفهومی / رضا خلیلی . آسیب‌شناسی روش‌های مبارزه با فساد اداری در ایران / محمد خضری . آمریکا و بحران هسته‌ای ایران / عبدالله قبرلو . تحولات مفهوم آمریکاستیزی در سیاست خارجی روسیه؛ با تأکید بر سیاست خارجی پوتین/علی‌رضا

نوری

نقد و بررسی کتاب: گزینه‌های ایالات متحده در عراق؛ ارزیابی مجدد/ الگا الکر و دیگران / غلامرضا خسروی

بسم الله الرحمن الرحيم

# فصلنامه مطالعات راهبردی

شماره ۴۲ • زمستان ۱۳۸۷

صاحب امتیاز: پژوهشکده مطالعات راهبردی

مدیر مسؤول: دکتر سیامک رهپیک

سردییر: دکتر اصغر افتخاری

دبیر: فرزاد پورسعید

تایپ و صفحه‌آرایی: پژوهشکده مطالعات راهبردی

ویراستار: فرزاد پورسعید

ترجمه به انگلیسی: حیدرعلی بلوچی

واحد اشتراک: اکبر قلی یان



نشانی: تهران، خیابان کریمخان، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر، پلاک ۱۱

صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۵۱۸۹ | تلفن: ۰۱۱۴۷-۸۸۸۹۶۵۶۱ | دورنگار:

[quarterly@risstudies.org](mailto:quarterly@risstudies.org) | پست الکترونیک:

### هیأت تحریریه (بر اساس حروف الفبا)

دکتر اصغر افخاری / استادیار دانشگاه امام صادق(ع)

دکتر سید جلال دهقانی / دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی

دکتر سیامک رهپیک / دانشکده علوم قضایی

دکتر محمود سریع القلم / استاد دانشگاه شهید بهشتی

دکتر داود غرایاق زندی / استادیار پژوهشکده مطالعات راهبردی

دکتر سعیده لطفیان / دانشیار دانشگاه تهران

دکتر ابراهیم متقی / دانشیار دانشگاه تهران

دکتر قدیر نصری / استادیار دانشگاه تربیت معلم

دکتر احمد نقیبزاده / استاد دانشگاه تهران

\*\*\*

فصلنامه مطالعات راهبردی از کلیه محققان و مترجمان محترم که علاقه مند به درج مطالب خویش در

این فصلنامه هستند، با رعایت شرایط زیر دعوت به همکاری می کند:

\* مقالات در حوزه مطالعات راهبردی و مسائل ایران باشد.

\* نام و نام خانوادگی مؤلف یا مترجم همراه با نشانی کامل و شماره تلفن در پایان مقاله ذکر شود.

\* خلاصه ای از مقاله به زبان فارسی (و در صورت امکان انگلیسی) تهیه و ارسال شود.

\* مقالات بر یک روی صفحه و با فاصله مناسب با خطی خوانا نوشته شود.

\* طول مقالات از ۲۰ صفحه تایپی (و یا معادل دستنویس آن) فراتر نرود.

\* در نگارش مقالات اصول علمی - پژوهشی رعایت شود.

\* مطالب ارسالی بازگردانده نمی شود.

\* فصلنامه در ویرایش مقالات پذیرفته شده آزاد است.

\*\*\*

مطلوب مندرج در فصلنامه مطالعات راهبردی بیانگر دیدگاههای پژوهشکده مطالعات راهبردی نمی باشد.

نقل مطالب با ذکر منبع جایز است.

کلیه حقوق برای پژوهشکده مطالعات راهبردی محفوظ است.

## فهرست مطالب

---

### مقالات علمی

---

#### مطالعات پایه

مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت؛

قبیله، دولت – شهر، امپراتوری و دولت

۷۲۱-۷۰۵ داود غرایاق‌زندی

قواعد و هنجرهای بین‌المللی: پیدایش، تحول و تأثیرگذاری

۷۵۷-۷۷۸ محمود یزدان‌فام

#### مطالعات ایران

مطالعات امنیتی ایرانی؛ امکان‌سنجی پیدایش نظری و تکوین مفهومی

۷۷۹ - ۸۱۱ رضا خلیلی

آسیب‌شناسی روش‌های مبارزه با فساد اداری در ایران

۸۱۳ - ۸۲۶ محمد خضری

#### مطالعات آمریکا

آمریکا و بحران هسته‌ای ایران

۸۲۷ - ۸۵۲ عبدالله قنبرلو

تحولات مفهوم آمریکاستیزی در سیاست خارجی روسیه؛

با تأکید بر سیاست خارجی پوتین

۸۵۳-۸۷۶ علیرضا نوری

---

## نقد و بررسی کتاب

---

گزینه‌های ایالات متحده در عراق؛ ارزیابی مجدد

الگا الیکر و دیگران / غلامرضا خسروی

۸۷۷-۸۸۶

# مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت؛ قبیله، دولت - شهر، امپراتوری و دولت مدرن

\* داود غرایاق زندی\*

## چکیده

درک مفهوم امنیت ملی، نیازمند بررسی سیر تحول این مفهوم است. به عبارت دیگر، این امر نه تنها ما را با امنیت قبیله‌ای، امنیت شهری و امنیت امپراتوری آشنا می‌سازد، بلکه زوایای مفهوم امنیت ملی را روشن تر می‌کند. عامل اصلی تأمین امنیت در جامعه، غالباً دولت می‌باشد. از این‌رو، برای بررسی دقیق این مفهوم، دولت‌های مختلف پیشامدرن نیز بررسی شده‌اند، یعنی تأکید عمدۀ بر ساختار سیاسی بوده است تا فرایند سیاسی. در مورد مفهوم دولت در ساختار ماقبل مدرن، مباحثت و اظهارات متفاوتی وجود دارد و به طبع، بدون درک مفهوم دولت‌های مختلف، درک مفهوم امنیت نیز غیرممکن است. در عین حال، مفهوم امنیت با ساختار سیاسی یا دولت همگونی بیشتری دارد. بنابراین، مقاله حاضر، به مفهوم دولت و به تبع آن، امنیت در قالب دولت‌های مختلف می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** دولت، امنیت، امنیت قبیله‌ای، امنیت دولت - شهر، امنیت امپراتوری، امنیت ملی، دولت مدرن

\* دکترا اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، عضو هیأت علمی و مدیر گروه مطالعات آمریکا در پژوهشکده مطالعات راهبردی

## مقدمه

هدف این مقاله، پی‌جوبی و درک مفهوم امنیت در قالب دولت‌های مختلف و عمدتاً ماقبل مدرن می‌باشد. باید یادآوری نمود دولت‌ها براساس شاخص ساختار سیاسی که عمدتاً در مبانی سیاست مورد بررسی قرار می‌گیرد، طبقبندی می‌شوند نه بر مبنای فرایند سیاسی که خاص حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است. این دولت‌ها اعم از قبیله، دولت - شهر، امپراتوری و دولت مدرن می‌باشند. تأکید بر ساختار سیاسی در این بحث، براساس متغیر «امنیت» انتخاب شده است. در عین حال، در متن مقاله، برخی فرایندهای سیاسی، برحسب ضرورت مورد توجه قرار خواهد گرفت.

قبل از بحث در این زمینه، می‌بایست به یک سؤال شاید بدیهی و در عین حال اساسی پاسخ داده شود و آن این است که ضرورت مطالعه مفهوم امنیت در ابتدای شکل‌گیری دولت تا زمان دولت مدرن چیست؟ این سؤال از آن روی ممکن است ضروری به نظر برسد که امروزه، مفاهیم مدرن امنیت به شدت تحت تأثیر مفاهیم پست‌مدرن قرار گرفته و به رقابت جدی با آن می‌پردازد. یکی از محورهای این رقابت، فعال‌شدن گروهها و نهادهای غیردولتی در سطح جهانی است و امروزه، به رغم اینکه به تداوم اقتدار و حاکمیت دولت‌های ملی خدشه وارد نشده است، مفاهیم امنیتی، در حاشیه و متن، به شدت پراکنده و در سیلان و شناور می‌باشند. دولت‌ها در این شرایط، دیگر تنها بازیگران اصلی این میدان نیستند و عرصه رفتار بین کشورها، از حالت بین‌الدولی به بین‌المللی نزدیک شده و روابط بین ملت‌ها صرفاً حوزه روابط اقتصادی و فرهنگی را در بر نمی‌گیرد، بلکه حوزه‌های سیاسی و امنیتی را نیز تحت شعاع قرار می‌دهد. واقعه ۱۱ سپتامبر، مصدق بارز این امر است.

بر این اساس، درک فرایند تاریخی هر مفهومی از جمله مفهوم امنیت، امری ضروری است و حتی ورود به دوران پست‌مدرن امنیت، خود نشانگر این امر است که فرایند کلان امنیت که رو به سوی پست‌مدرن شدن دارد، به یکباره رخ نداده، بلکه حاصل پویشی طولانی و مداوم بوده است. مطالعه تاریخی، سه کارکرد اساسی برای درک بهتر مفهوم امنیت دارد. اول آنکه، مفاهیم امروزی امنیت برای ما شفاف و روشن می‌گردد و حدود و کارکرد و قواعد آن بهتر

درک می‌شود. تنها کشورهایی که به مفاهیم به شکل ناتاریخی می‌نگرند، از بهره‌وری تمامی مکانیزم و سازوکار دوران خود غافل و عاجز می‌شوند.

دوم آنکه، درک مفهوم تاریخی امنیت باعث می‌شود دولت‌ها و ملت‌ها، فرایند دوران گذار را بهتر درک کنند و دچار بحران هویت و مشروعيت نگردند و فاصله‌گرفتن آنها از «خاطره‌های ازلى شان»(۱) دردنگ و زهرآلود نگردد. آنها ضمن قدرگذاری به «بتهای ذهنی»(۲) خود، لوازم دوران مدرن را می‌پذیرند و این امکان را فراهم می‌آورند که سنت‌های خود را در برخی زوایای عصر جدید فعال نمایند. بنابراین، امروزه، باید به طور عقلایی مفهوم پست‌مدرن امنیت را با توجه به شرایط و ملاحظات مورد توجه قرار داد. در این شرایط، دولت‌ها می‌بایستی نقش بیشتری برای جامعه مدنی داخلی قائل شوند. ضمن آنکه، وجود دولت‌های اقتدارگرا و حصارکشی مرزها، امری تقریباً غیرممکن و ناشدنی است.(۳)

سوم آنکه، نگاه تاریخی، امکان مواجهه با پدیده‌هایی را که دائماً در حال نوشدن هستند، فراهم می‌آورد؛ زیرا با این روال، مرحله گذار امری طبیعی به حساب می‌آید و در راستای تکامل بهتر زندگی بشری، مفاهیم مختلف از جمله امنیت نیز متحول می‌شود و امکان سازگاری یا حتی مقابله هم آگاهانه می‌گردد و حداقل، بحران‌های دوران گذار، جوامع را شکننده نمی‌سازد. بنابراین، درک تاریخی، ضرورتی بایسته است، به نحوی که رویکرد پوزیتویستی که عمدتاً ناتاریخی خوانده می‌شود را نیز، گریزنای‌پذیر می‌نماید.(۴)

## ریشه‌های شکل‌گیری دولت

دولت کارگزار اصلی حفظ امنیت در جامعه است. بنابراین، مفهوم امنیت در قالب دولت‌های مختلف مورد بحث قرار می‌گیرد؛ یعنی متناسب با هر دولتی، مفهومی جدید از امنیت مطرح می‌شود. علاوه بر این، شکل‌گیری دولت با مفهوم امنیت همراه بوده است؛ یعنی کارویژه اصلی این نهاد سیاسی (دولت)، ایجاد و استقرار امنیت می‌باشد.

نظرات مختلفی در مورد علل پیدایش دولت مطرح است. یک نظر، کوشش دسته‌جمعی برای دست‌یافتن به ماده غذایی را سبب تولد «دولت» و «حکومت»(۵) می‌داند. اگر از این منظر وارد بحث شویم، انسان‌های اولیه دریافتند که برای دستیابی بهتر و راحت‌تر به غذا باید

به طور دسته‌جمعی عمل نمایند. برای مثال، شکار دسته‌جمعی، امنیت بیشتری برای آنها در مقابل حیوانات وحشی و سوانح طبیعی می‌آورد. در این راستا، این گروه نیاز به رئیس یا به بیان بهتر، فرمانده در جنگ داشت که عمدتاً فرد قوی‌تر گروه این کار را انجام می‌داد. بعد از این مرحله، بحث مالکیت پیش آمد و اینکه چگونه باید شکار دسته‌جمعی را تقسیم نمود. سهم فرمانده چه میزان است و اگر اختلافی بین افراد پدید آمد، چگونه قابل حل است. گویا شکارورزان اولیه در این زمینه نظمات و قوانینی داشتند، ولی قطعاً، تنظیم روابط بین افراد نیز از دیگر ضرورت‌های پیدایش دولت بوده است. در این شرایط، اختلافات یا از طریق فرمانده حل می‌شد که کارکرد وی از آن فراتر رفته و نقش قاضی را نیز بر عهده می‌گرفت و یا افراد ریش سفید یا کاهن اختلافات را در این زمینه حل می‌کردند. در هر صورت، ضرورت پیدایش دولت، به تدریج فراهم گردید.

مالکیت، در مرحله زندگی چوپانی بشر نیز بحث مهمی است. در این مرحله، چوپانان برای حفظ دام‌ها و مراتع خود، باید سازوکاری مناسب تعییه می‌کردند و همیشه مسلح می‌بودند، اما هنگام اختلاف بر سر مراتع، جنگ‌ها و درگیری‌های عدیده‌ای رخ می‌داد. بنابراین، نظم و نسق دادن به جنگ میان چوپانان نیز مرحله مهمی در شکل‌گیری دولت بود.

دوره کشاورزی، مرحله‌ای مهم در توسعه و پیشرفت مدنیت در تاریخ بشر است. در این مرحله، اسکان کشاورزان و تملک قطعه‌ای زمین، بحث مالکیت و دفاع از آن را جدی‌تر نمود. دستیابی به سرزمین‌های بکر نیز عامل اختلاف و درگیری و جنگ بین انسان‌ها شد. عده‌ای معتقد‌نند مرحله کشاورزی شاید عامل اصلی شکل‌گیری دولت نبود، بلکه استقرار نظام آبیاری زمینه‌ساز این امر بود و نقش دولت، سازماندهی نظام آبیاری بود که این نقش در مناطق کم‌آب بسیار جدی‌تر بوده است.

این بحث ما را به نظر گروه دوم راهبری می‌نماید. این گروه معتقد‌نند شکل‌گیری دولت را باید قدری جلوتر برد و جنگ را علت شکل‌گیری دولت دانست. جنگ در میان انسان‌ها و قبایل اولیه بسیار جدی بود و حتی هر اکلیت از جنگ به عنوان «پدر تمام چیزها» و معیار عدالت نام می‌برد: «جنگ پدر و شهربار همه چیزهای است. جنگ ثابت می‌کند برخی خدا و

برخی آدمیزاهاند و اینان را بنده و آنان را سرور می‌گردانند. باید دانست جنگ، همه‌گیر است و عدل در پیکار است و همه چیزها از راه پیکار، به ضرورت، کمال می‌پذیرند».<sup>(۶)</sup> جنگ در این تاریخ، پدیده‌ای یکسره مذموم و ناپسند نبوده است:

«نتایجی که از جنگ به دست آمده از شمار بیرون است، جنگ بسی رحمانه ملت‌های ضعیف را ریشه‌کن کرده و از میان برده، از طرف دیگر، سطح شجاعت و شدت و قساوت و هوش و مهارت را در بشر بالا آورده است. عاملی است که اختراقات را سبب شده، ادواتی که منحصرًا برای خدمت قشون روی کار آمده پس از جنگ، کاملاً در خدمت بشریت قرار گرفته و افزارهای سودمندی شده است. از همه اینها بالاتر آن است که جنگ کمونیست [یا زندگی اشتراکی اولیه] و هرج و مرچ طلبی دوره‌های اولیه را از میان برده، روح انتظام و انضباط را در میان بشر پراکنده، استفاده بنده‌گی از اسیران جنگی را روی کار آورده، و سبب جلوگیری از پریشانی طبقات و نموقادرت حکومت گردیده است. اگر مالکیت ما در حکومت باشد، باید گفت که جنگ هم پدر آن است».<sup>(۷)</sup>

به تدریج، جنگ باعث شد فرمانده جنگ و کاهن حل امور اختلاف‌آمیز در موقع صلح، در قالب پادشاه یا رئیس و غیره ظهور نماید و دولت به شکل مشخصی ایجاد گردد. در واقع، انسان‌ها دریافتند به کارگیری زور، مبادرات و عرف، هیچ کدام بدون حضور دولت، راهگشا نیست.<sup>(۸)</sup>

البته، می‌توان یک نظر دیگر را نیز برای شکل‌گیری دولت در نظر گرفت که آن را از منظر اخلاقی جستجو می‌نماید. فرض کنید دو انسان برای کسب سروری و پرستیز در مقابل هم قرار گیرند. آنها در بد و امر با هم دست و پنجه نرم می‌کنند، زیرا از قدرت واقعی همدیگر مطلع نیستند. این زورآزمایی اولیه، باعث می‌شود یک طرف، سروری طرف مقابل را بپذیرد یا در نهایت، یکی به نفع دیگری کنار رود، زیرا در هر صورت، حفظ حیات، از ارجحیت بیشتری برخوردار است. بنابراین، یکی خدایگان می‌شود و دیگری بنده، و این بنده تمام امور خدایگان را انجام می‌دهد، به این طریق، دولت شکل می‌گیرد. این نظریه را هگل در کتاب «خدایگان و

بنده» مطرح کرده و سعی نموده نوعی تبیین اخلاقی از دولت ارائه کند و به آن تقدس بخشد.(۹) البته، این نظر اگرچه باستان‌شناسانه و انسان‌شناسنی نیست و به جنبه‌های مثبت و ضروری شکل‌گیری دولت توجه ندارد، اما نظریه‌ای ناشناخته نیست. برای مثال، نیچه در مورد دولت می‌گوید:

«دسته‌ای از وحوش خوش‌رنگ گوشتخوار، جماعتی از اربابان پیروز شده که با نظامات جنگی و نیروی منظم، چنگال‌های هولناک خود را به تن جماعتی عظیم از مردم فرو کرده‌اند و شاید عدد این مردم به مراتب از آنها بیشتر بوده ولی انتظامی نداشته‌اند تا بتوانند مقاومت کنند... این است اصل دولت». (۱۰)

یا راتسن‌هوفر می‌گوید:

«зорگویی و عنف عامل مولد دولت است». (۱۱)

گامپلوویچ نیز معتقد است:

«دولت نتیجه پیروزی است و در آن طبقه پیروز شده، نسبت به آنها که مغلوب شده‌اند، طبقه حاکم را تشکیل می‌دهد». (۱۲)

و در نهایت سامنر نیز می‌گوید:

«دولت نتیجه زور(۱۳) است و با زور بر سر پای خود می‌ایستد». (۱۴)

هرسه این نظریه‌ها، در ذیل نظریه اجباری<sup>۱</sup> شکل‌گیری دولت می‌گنجند. اولین مطالعه دقیق در پیدایش دولت، حدود یک صد سال قبل توسط هربرت اسپنسر<sup>۲</sup> در کتاب اصول جامعه‌شناسی وی آمده است. (۱۵)

در مقابل نظریه اجباری شکل‌گیری دولت، نظریه داوطلبانه<sup>۳</sup> قرار دارد. این نظریه، بر آن است که مردمان خاصی به طور خودجوش، از حق حاکمیت فردی خود می‌گذرند و با اجتماعات دیگر متحد می‌شوند و واحد سیاسی بزرگی را تشکیل می‌دهند که می‌توان آن را دولت خواند. نظریه قرارداد اجتماعی و متفکران اصحاب قرارداد در این محله می‌گنجد. هابز

1. coercive theory

2. Herbert Spencer

3. voluntaristic theories

معتقد است انسان‌ها برای دستیابی به امنیت، به دولت نیاز دارند. این موضوع از نظر لاک برای حفظ مالکیت است و از نظر روسو، تنها خوبی‌خوشی در سایه دولت قابل حصول است و انسان خارج از جامعه، نمی‌تواند موجودی اخلاقی باشد.<sup>(۱۶)</sup>

همچنین، گردون چایلد<sup>۱</sup> باستان‌شناس انگلیسی معتقد است اختراع کشاورزی، به طور خودکار، باعث افزایش تولید غذا شد و افراد را قادر ساخت برای افزایش غذا به تقسیم کار دست بزنند. این امر به روند تخصصی‌شدن امور و وابستگی متقابل و در نهایت، همگرایی سیاسی بین اجتماعات مستقل در قالب دولت متحده کمک کرد.<sup>(۱۷)</sup> همچنین، می‌توان از نظریه معروف کارل ویتفوگل<sup>۲</sup> نام برد که معتقد است در مناطق کم‌آب و خشک برای آبیاری اختلافات زیادی رخ می‌نمود و برای رفع اختلافات، افراد آگاهانه اختیارات فردی و روستاهاشان را به شکل واحد سیاسی در می‌آورند. هرچند این نظریه قائل به این امر است که بعداً همین «نظام استبداد شرقی» خود عاملی برای ناامنی این کشورها شد. به نظر می‌رسد، این نظریه فقط در اعطای اختیار کامل به حاکم، چیزی شبیه نظریه هایز باشد.<sup>(۱۸)</sup>

در مجموع، دولت و امنیت همیشه همراه و همزاد یکدیگر بوده‌اند و شکل‌گیری دولت عمده‌تاً به خاطر حمایت و یا حفاظت<sup>۳</sup> از انسان‌ها در برابر یکدیگر پدید آمده است. انسان‌ها، به طور انفرادی، همیشه در شرایط نامن قرار داشتند و با خود سلاح حمل می‌کردند، ولی باز، تحت چنین شرایطی، از اینمی مطلوب برخوردار نبوده و حتی از یکدیگر در امان نبودند. در نتیجه، روی به جانب امنیت دسته‌جمعی<sup>۴</sup> نهادند. با جمع‌شدن انسان‌ها به دور هم و شکل‌گیری شهرها، انسان‌ها نیاز به ایجاد دولت را حس کردند و دولت برای انجام امور محوله، نیاز به سازمان و تشکیلات پیدا کرد و برای اینکه این وظیفه را به درستی انجام دهد، نیروی نظامی و برای پشتیبانی و حمایت مالی این نیرو، تولید و فعالیت اقتصادی لازم بود. در کنار حفاظت و حمایت از افراد، دولت باید اختلافات داخلی بین افراد و گروه‌ها و قبایل را حل

1. V. Gordon Childe

2. Karl Witfogel

3. protection

4. collective security

می‌کرد. در این راستا، دو مین وظیفه دولت، ایجاد نظم<sup>۱</sup> در داخل بود؛ زیرا انسان‌ها فراتر از امنیت فیزیکی نیاز به اعتماد متقابل<sup>۲</sup> دارند تا بتوانند در جامعه به خیر مادی برسند و یا اموال و دارایی به دست آورند و از آن محافظت نمایند. بنابراین، نیاز امنیتی جامعه از محور رابطه انسان با انسان، به محور از انسان به چیزها نیل نمود و گستره وسیع تری یافت. این وضعیت، در بهترین وجه، نظم خوانده می‌شود؛ زیرا دولت با ایجاد «قانون و صلح و نظم خوب»، قواعد مشترکی برای حفظ نظم فراهم می‌آورد.

برای اعمال نظم، دولت نیاز به انحصار و کاربرد زور دارد. در عین حال، «نظم در پادگان یا سربازخانه، همانند نظم در زندان است در حقیقت، جایگاه منظم و آرام در روی زمین گورستان است، اما وجود نظم در سربازخانه، زندان و قبرستان بیانگر وجود دولت نیست. حتی یک دیکتاتوری با پلیس‌اش، با توجه به این مشخصات دولت نیست». (۱۹) از این‌رو، دولت برای اعمال زور نیاز به رضایت عمومی و حصول به اجماع و برداشت مشترک در باب قانون دارد و تنها تحت این شرایط است که زور تبدیل به قدرت<sup>۳</sup> می‌شود. «بسیاری از مردم فکر می‌کنند کاربرد زور توسط دولت براساس این آموزه است که حکومت می‌تواند مبتنی بر رضایت باشد، اما این نیز واضح است که بدون چنین مبنای رضایتی، زور حکومت نمی‌تواند وجود داشته باشد». (۲۰)

در اینجا نیز با یک مشکل اساسی مواجه می‌شویم و آن، تفسیر قانون به نفع خود از طرف دولت و آحاد اقشار جامعه است. به عبارت دیگر، حتی داشتن زور مبتنی بر رضایت یعنی قدرت نیز برای حفظ و انسجام جامعه کافی نیست. چه در این صورت، به قول آگوستین، فرق دولت و گروه راهزنان و یا فرق اسکندر و دزدان دریایی در چیست. هر دو از زور برخوردارند و هر دو به واسطه رضایت زیرستانشان از قدرت نیز برخوردارند. در عین حال، آنچه این دو را از هم متمایز می‌سازد، وجود عدالت<sup>۴</sup> در جامعه است. در اینجا بی‌مناسب نیست آن پاسخ زیبا و دندان‌شکن را که یک راهزن دریایی به اسکندر کبیر داد، دوباره یادآوری کنیم. هنگامی

1. order

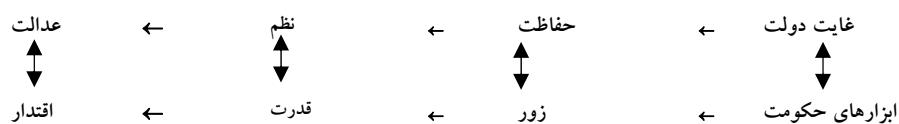
2. mutual trust

3. power

4. justice

که او را دست‌بسته پیش اسکندر آوردند، جهانگشای مقدونی از وی پرسید ای مرد، تو به چه جرأتی دریاها را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده‌ای و کشتی‌ها را چپاول می‌کنی؟ محکوم دست‌بسته با خونسردی و آرامش مطلق جواب داد، اول بگو ببینم تو خود چگونه جرأت کردی که تمام ثروت و اموال جهانیان را چپاول کنی؟ فرق میان من و تو فقط در این است که چون من صاحب یک کشتی کوچک هستم و پیشنهاد خود را با تصرف کشتی‌های کوچک که حامل کالاهای محدود هستند، انجام می‌دهم، نام را دزد و راهزن دریا گذاشته‌اند، ولی تو از آنجا که همین عمل را به کمک بحریه‌ای بزرگ انجام می‌دهی و ثروت‌های هنگفت ملل دیگر را غارت می‌کنی، نامت را امپراتور گذاشته‌اند. (۲۱)

در عین حال، عدالت باید هم در فرایند و روش<sup>۱</sup> و هم در نتیجه<sup>۲</sup> به دست آید، یعنی فرایند عدالت گستری باید منصفانه باشد و منافع تمام گروهها و افراد را به سازش برساند تا حمایت از نظم و همگونی بین آنها تداوم یابد. (۲۲) در غیر این صورت، قدرت و زور حکومت که باید در راستای حفظ امنیت و نظم باشد، عامل تهدید و ناامنی می‌شود و تنها بر مبنای عدالت است که قدرت تبدیل به اقتدار<sup>۳</sup> می‌گردد. (۲۳)



به یک تعبیر، دولتی که نتواند زور را به قدرت و قدرت را بر مبنای مشروعیت (توزيع و بازتوزیع قدرت و ثروت) که لازمه اقتدار است، تبدیل نماید، ممکن است حتی در انجام امور اولیه خود درماند و یا خود به عامل ناامنی و جدی‌تر از پیش تبدیل شود؛ زیرا دولت از انحصار زور و خشونت نیز برخوردار است و اگر حکومت به جای گام‌نها دن در راستای اقتدار، مقاومت نماید، شورش‌ها و قیام‌ها و در نهایت، انقلاب‌های خونینی را شاهد خواهیم

1. method

2. result

3. authority

بود که معمولاً هزینه‌های زیادی را صرف خود خواهد کرد و تازه معلوم نیست نظام جدیدی که مستقر می‌شود، از پس این کار برآید.

### امنیت قبیله‌ای

از قبیله بیش از آنکه نوعی ساختار سیاسی بر ذهن متبار شود، نوعی نظام اجتماعی و یا همبستگی مبتنی بر احساسات قومی ابتدایی و مشترک تداعی می‌شود. انسان‌شناسان در مورد معیارهای تعریف، قبیله، بر این معیارها اشتراک نظر دارند: قلمرو مشترک، سنت به ارث رسیده مشترک، زبان مشترک، فرهنگ مشترک و نام مشترک؛ و آنچه در این نوع اجتماع اهمیت داشت، نوعی «احساس تعلق» به قبیله در انسان‌ها بود.<sup>(۲۴)</sup>

از منظری دیگر، ویژگی‌های جامعه قبیله‌ای عبارت‌اند از: ۱- محدوده‌های کوچک با طیفی از روابط کوتاه‌مدت اجتماعی، قانونی و سیاسی و تأکید بر اخلاقیت، مذهب و جهان‌بینی متناسب با آن. ۲- زبان قبیله‌ای، زبان نانوشته‌ای بود، یعنی فرهنگ شفاهی از اولویت بیشتری برخوردار بود. ۳- گستره ارتباطات در زمان و مکان به طور اجتناب‌ناپذیری محدود بود. ۴- حوزه اقتصادی در راستای خودکفایی بوده و صبغه معيشی داشت و تنوع و تخصص اقتصادی پیشرفت نکرده بود. ۵- موقعیت برابری سیاسی - اجتماعی منطبق با محیط بود.<sup>(۲۵)</sup> و زندگی بشر در نظام قبیله‌ای، متناسب با طبیعت مردم و نه در غلبه بر طبیعت تعریف می‌شد.

در عین حال، اگر جامعه قبیله‌ای، جامعه‌ای ابتدایی و مبتنی بر خویشاوندی، جنسیت و سن بود و ورود و خروج افراد در آن به واسطه تولد و مرگ بود و تفاوت‌های اجتماعی خاصی به چشم نمی‌خورد، پس این جامعه، بیشتر واحد اجتماعی، فرهنگی و قومی بود تا سیاسی.<sup>(۲۶)</sup> عنایت به این مسئله، نشان می‌دهد تمایز مهمی میان اجتماعات سیاسی و جامعه در نظام قبیله‌ای رخ نداده بود. در عین حال، این امر بدین معنی نیست که در آن نمی‌شد نوعی اجتماع سیاسی یا سازوکار سیاسی حل اختلاف و ایجاد نظم و امنیت یافت. شاید این توضیح پاسخی به این مسئله باشد که در نظام قبیله‌ای، ساختار سیاسی تشابه زیادی با ساختار خانواده دارد. همان‌طور که در خانواده قبیله‌ای، پدر از وضعیت ویژه‌ای برخوردار است، در کلیت قبیله نیز، فرد مذکور و مسن قبیله که با کلیت قبیله، پیوند خویشاوندی داشت، امور قبیله را بر عهده

می‌گرفت. در کنار رئیس، احتمالاً دو بازوی نظامی یعنی قوی‌ترین فرد قبیله در هنگام جنگ و کاهن در شرایط صلح، او را یاری و مساعدت می‌نمودند.

انسان‌شناسان، سه نوع واحد قبیله‌ای را براساس سازمان سیاسی تقسیم‌بندی کرده‌اند:  
یک. قبایل ابتدایی بدون ریش سفید.<sup>۱</sup> این قبایل شامل دسته‌ها و روستاهای خودمنخار می‌شد که عضویت در این واحدهای مجزا، عمدتاً براساس خویشاوندی، که غالب به طور متقابل شناخته می‌شد، بود. این قبایل بدون ریش سفید و فاقد رهبر یا شورای مشخصی بودند. نیمی از اجتماعات شناخته‌شده برای انسان‌شناسان از این نوع بودند.

دو. قبایل مجزای بدون ریش سفید.<sup>۲</sup> این قبایل، فاقد رهبر معین و مشخصی بودند و شامل گروه‌های خویشاوندی یک‌دست محلی با شجره‌نامه بوده و ایل‌هایی بودند که قلمرو و احتمالاً سازمان سیاسی رسمی داشتند. از نظر سیاسی، هر بخش خویشاوندی از دیگری مستقل بود. اگرچه در برخی کارهای عمدتاً آینی با هم‌دیگر هماهنگ عمل می‌نمودند.

سه. قبایل مرکزی.<sup>۳</sup> از یک منبع قدرت نظیر شاه، شورا یا دیگر اشکال سلطه برخوردار بوده و از قبایل پیشین بزرگ‌تر بودند. این قبایل، زمانی پدید آمدند که یک بخش خویشاوندی در نظامی مجزا، بر گروه‌های یک‌دست دیگر از نظر سیاسی پیروز می‌شد.(۲۷)

بنابراین، هر قبیله، به چند نحو ممکن بود مورد تهدید جدی قرار گیرد. یعنی تهدید فرهنگ، زیان و آداب و رسوم هر قبیله از طرف قبیله دیگر صورت می‌گرفت. این مسئله امری حیاتی در زندگی قبیله‌ای محسوب می‌شد، زیرا ساختار سلسله‌مراتبی اجتماعی و سیاسی قبیله‌ای مبتنی بر این همگونی بود. به بیان دیگر، در میان قبایل، امکان تبادل بسیار محدود بود و هرگونه ارتباطی نوعی تهدید محسوب می‌شد. در عین حال، این تهدید یک فرصت جدید نیز فراهم می‌آورد و آن، مستحکم‌نمودن همبستگی اجتماعی و درونی قبیله بود. تصور اینکه در مراودات میان قبایل، فرهنگ و آداب و رسوم، یک قبیله تحت تأثیر قبیله دیگر قرار گیرد،

1. simple acephalous tribes

2. acephalous segmentary

3. centralized tribes

تقریباً محدود بود؛ زیرا فرهنگ قبیله‌ای مبتنی بر آگاهی به مفهوم امروزی نبود، بلکه تعصب، نقش بیشتری داشت.

تهدید قلمرو قبیله‌ای نیز می‌توانست تهدیدی حیاتی محسوب شود، زیرا اگرچه قلمرو قبیله ممکن بود همانند دولت‌های مدرن کاملاً محدود و معین نباشد، ولی در هر صورت، به عنوان سرزمن آبا و اجدادی، بخشی از فرهنگ قبیله محسوب می‌شد و تهدید آن نوعی تهدید کیان قبیله به شمار می‌رفت. قلمرو قبیله، فارغ از وجه فرهنگی، وجه اقتصادی نیز داشت، زیرا از این طریق، زمین کشاورزی، منطقه شکار و مرتع دامداران قبیله نیز به حساب می‌آمد و حتی تعرض به حیوانات وحشی آن منطقه نیز قابل قبول نبود.

به ندرت اتفاق می‌افتد قبیله‌ای با همان ساختار قبیله‌ای خود، به واسطه تهدید طبیعی یا غیرطبیعی به مکان دیگری نقل مکان نماید که در این صورت، زیستگاه جدیدی برای خود فراهم می‌آورد و در آن مکان جدید، مجدداً نظام قبیله‌ای پا می‌گرفت.

عرضه به هر عضو قبیله، به واسطه خویشاوندی و عصیت موجود در نظام قبیله‌ای، عرضه به کلیت قبیله محسوب می‌شد و جنگ و خونریزی‌های مداومی رخ می‌داد و همه موظف به پاسداشت خون ریخته شده قبیله خود بودند.

تهدید یا کشته شدن ریش‌سفید یا سرور قبیله، به واسطه جایگاهی که در هرم اجتماعی قبیله داشت، تهدیدی جدی بود. این امر نه تنها به واسطه پیوندهای زیستی کلیت قبیله با رئیس قبیله، امری بسیار عاطفی و دردناک محسوب می‌شد، چون رئیس قبیله به نوعی پدر قبیله بود، بلکه امکان جایگزینی او به واسطه ویژگی سن رئیس، محدود بود.

در اینجا می‌توان این سؤال را مطرح نمود که آیا رئیس قبیله از وظایف سیاسی و اداری و امنیتی خود در راستای اهداف قبیله استفاده می‌نمود یا در راستای منافع شخصی؟ خود این امر، بعض‌اً مشکلات و مسائلی را در نظام قبیله‌ای پیش می‌آورد. همان‌طور که در بالا آمد، نقش رهبری در نظام قبیله‌ای از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و قاعده‌تاً پدر قبیله نباید اقدامی مغایر با اهداف قبیله انجام می‌داد، اما اگر این امر غیر عمدی بود، آیا امکان بازیبینی در آن وجود داشت و یا اگر عمدی بود، امکان داشت مقاومت‌هایی در قبال آن صورت گیرد؟ این مسئله نقش بسیار جدی در حفظ و تداوم هر قبیله داشت.

مواجهه هر قبیله با قبایل دیگر، به نوعی، همبستگی اجتماعی درونی هر قبیله را افزایش می‌داد و هر قبیله «خود» را در مقابل «دگری» می‌یافت و هویت منسجم تری به دست می‌آورد. بنابراین، برتری یک قبیله بر قبیله دیگر، نمی‌توانست از طریق تهدید، نفوذ علیه فرهنگ و آداب و رسوم قبیله دیگر و کمارازش‌نمودن فرهنگ قبیله‌ای در چشم افراد قبیله مقابل باشد. از این‌رو، برتری عمدتاً از طریق، غلبه نظامی بود و از این طریق، قبایل مختلف تحت سیطره رهبر یا پادشاه یا رئیس جدید در می‌آمدند. اینکه در سازمان رهبری قبیله تمام رؤسای قبایل حضور داشته باشند، امری محال است. رئیس مجموعه جدید، متشکل از چند قبیله، عمدتاً رئیس قبیله پیروز بود. این وضعیت، همیشه کانون بحران را در درون خود داشت و در موقعیت تهدید یا جنگ خارجی، نوع پیوند رئیس قبیله پیروز با قبایل تابعه دیگر، نقش بسزایی داشت، ولی عمدتاً نوعی تهدید محسوب می‌شد. در این شرایط، اگر قبیله تابع، از نظر جنگاوری برتر می‌بود، تهدید مخصوصاً در زمان جنگ جدی‌تر می‌نمود.

در شرایط اولیه شکل‌گیری قبیله که ساختار اجتماعی و سیاسی متأثر از همبستگی اجتماعی تنها یک قبیله بود، نفوذ یا اقدامات جاسوسی بی‌معنی می‌نمود؛ زیرا حضور فرد غریبه به واسطه زبان و فرهنگ متفاوت، به زودی هویت او را هویدا می‌ساخت، ولی در شرایطی که چند قبیله در یک مجموعه حضور داشتند، این‌گونه اعمال می‌توانست مطرح باشد. البته، تمام این موارد بستگی به نوع پیوند قبایل مختلف با یکدیگر داشت؛ زیرا ممکن بود این قبایل به شکل عشیره‌ای یا ایل در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند که به رغم تفاوت‌های میان قبایل، از مشابهت‌های زیادی نیز برخوردار بودند و رهبری سیاسی آنها به حالت شورایی یا شورای ریش سفیدان حل می‌شد که در این شرایط، وضعیت همگون‌تر و همبستگی اجتماعی مستحکم‌تر می‌شد.

از سوی دیگر، تا قبیله‌ای در حالت کمیابی اقتصادی قرار نمی‌گرفت، به قلمرو قبیله دیگر حمله نمی‌کرد؛ زیرا انسان ابتدایی مطابق با طبیعت زندگی می‌کرد و غلبه بر طبیعت و انسان دیگر، عمدتاً در مرحله کمبود اتفاق می‌افتد. همان‌طور که روسو در تفاوت بین انسان اولیه و مدرن معتقد است، انسان ابتدایی تا مادامی که نیاز نداشته باشد، اقدام به دستیابی به غذا و آذوقه نمی‌کند، ولی انسان جدید که رو به سنتی و تجمل نهاده است، بیش از نیاز خود

خواستار است.(۲۸) بنابراین، به نظر می‌رسد با افزایش جمعیت و رشد نیازها، قبایل رو به جانب فضاهای فراتر از قلمرو خود نهادند و این امر، زمینه تبادلات گوناگون مثبت و منفی را فراهم آورد و به نوعی، امکان گذر از این ساختار به ساختار شهری را نیز مقدور نمود.

### امنیت دولت - شهر

دولت - شهر اصطلاحی است که به نظام سیاسی‌ای (عمدتاً و نه صرفاً جهان باستان) اشاره می‌کند که فعالیت و رهبری سیاسی آن در یک شهر متمرکز می‌باشد. در زبان انگلیسی، برای تمایز بین دولت - شهرهای باستانی از دولت شهرهای جدید، برای مورد اول، بین دولت و شهر، خط فاصله می‌گذارند و نظامهای شهری جدید را با عبارت دولت‌شهر (بدون خط فاصله) به کار می‌برند(۲۹) که ما نیز آن را رعایت می‌کنیم.

چند دولت - شهر باستانی اعم از سومری، بابلی، آشوری و اکدی در بین النهرین وجود داشت و در عین حال، در شمال بین النهرین، دولت - شهرهای یونانی قرار داشتند و تفاوت‌های جدی در فرایند شکل‌گیری و تداوم آنها وجود داشت که در اینجا بر دولت - شهرهای یونان باستان تأکید می‌شود.

شكلهای حکومت در دولت - شهرهای یونان باستان، از حکومت پادشاهان کاهن بر تشکیلات قبیله‌ای، حکومت اقلیت‌های کوچک ثروتمند و ستمگران نظامی تا حکومت‌های مبتنی بر انتخاب آزاد، تغییر یافت.(۳۰) در دولت - شهرهای یونانی، به دلیل استقرار قبایل مختلف و اختلاط آنها با یکدیگر، از شکل اجتماعی به سبک قبیله‌ای فراتر رفته و فراتر از هر قوم یا قبیله، همبستگی آنها از حالت همبستگی نسبی گذشته و همگی به رب‌النوع مشترک و روابط اجتماعی گردن نهادند. «وجود نوع دیگری از گروه‌بندی اجتماعی یعنی انجمن سلحشوران در درون آن اجتماعات موجب تقویت همبستگی جمعی می‌شد. این اجتماعات و انجمن‌ها در درون قبیله و نهایتاً در درون گروههای قومی بزرگ به هم پیوسته می‌شدند. چنین شبکه پیچیده‌ای از روابط گروههای قومی، نسبی و نظامی، مبنای روابط اجتماعی دولت - شهر را تشکیل می‌داد. دولت - شهرهای اولیه دارای کیش مذهبی خاص بودند. این وحدت عقیدتی همراه با خدمت نظامی به شیوه تعاقنی در دسته‌های رزمی، مبنای انسجام روابط اجتماعی به

شمار می‌رفت. شیوه جنگ‌های یونانی از این قرار بود که هر رزمnde انتظار داشت هم‌زمش در حفظ جان وی کوشای بشد. به نظر بیشتر مفسران تاریخی، واحدهای قبیله‌ای کوچ‌نشین اولیه در غرب یونان، به تدریج، به جماعت‌اسکان‌یافته‌ای تبدیل شدند که دارای قلمرو مشخص بوده و معمولاً در شهرهای واحد در مرکز استقرار یافته بودند. وضعیت دولت - شهرهای یونانی از این قرار بود».<sup>(۳۱)</sup>

دولت - شهرهای یونانی به پولیس<sup>۱</sup> مشهورند. پولیس در زبان یونان، هم به معنای شهر و هم به معنای دولت به کار می‌رفت.<sup>(۳۲)</sup> پولیس‌های یونانی، از نظر شکل‌گیری دولت، در تاریخ بشری از اهمیت زیادی برخوردارند، زیرا این دولت - شهرها بسیار به دولت‌های مدرن امروزی شباهت دارند. از نظر جمعیتی، این دولت - شهرها شامل شهر وندان، زنان، بردگان و کودکان می‌شد. تعداد مطلوب شهر وندان براساس قوانین افلاطون ۵۰۴۰ بود.<sup>(۳۳)</sup> غیر از مردان بالغ، بقیه افراد پولیس شهر وند محسوب نمی‌شدند و از حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار نبودند. از نظر قلمرو، در این دولت - شهرها، شهر مرکزیت داشت و اگرچه حدود سرزمینی مهم بود، ولی به دلیل مرکزیت شهر، زمین‌های زراعی به دور این شهر پراکنده بود و دقیقاً حدود مشخص و معینی نداشت. بنابراین، تسلط یا نابودی دولت - شهر، در گرو تسرخیر مرکز شهری بود که در قلعه‌ای محصور می‌شد. در هر یک از این پولیس‌های یونانی، نوع خاصی از دولت وجود داشت. به عنوان نمونه، پولیس مشهور یونان، یعنی اسپارت، به واسطه محصوریون در خشکی بیشتر روحیه شجاعت، جنگاوری و وفاداری سربازان، احترام و حیثیتی کسب کرد و حتی افلاطون که از نهادهای سیاسی و اجتماعی سلطه‌جوی اسپارت نفرت داشت، عظمت ارتش و نظم اجتماعی این پولیس را می‌ستود. پولیس دیگر، آتن بود که به واسطه جزیره‌ای بودن، عمدتاً نظامی دموکراتر داشت و براساس نزدیکی به دریا، نظام اقتصادی آن برخلاف اسپارت که کشاورزی بود، بر بازرگانی و روابط تجاری سودمند ابتنا می‌یافت.

یونانیان، حق حاکمیت پولیس‌های مختلف را پذیرفته بودند و به رغم وجود پیوندهای اقتصادی، فرهنگی و زبانی فراوان میان پولیس‌های یونانی، تلاش برای متحدکردن همه مردمان

یونانی در قالب یک امپراتوری پردوام دیده نمی‌شد و یونانیان بر محسنات تشکیلات سیاسی محدود برای حق مشارکت برابر همه شهروندان تأکید داشتند.<sup>(۳۴)</sup>

یونانیان، در قبال حمله خارجیان و بخصوص دشمن اصلی آنها، یعنی ایران باستان، اتحاد نظامی تشکیل می‌دادند و در برخی نبردها، پیروزی‌هایی نیز به دست می‌آوردنند که نویسنده‌گان یونانی و حتی تراژدی‌نویس معروف آیسخولوس با آب و تاب فراوان از آن یاد کرده است.<sup>(۳۵)</sup> به رغم اتحاد نظامی در شرایط بحرانی، اختلافات داخلی فراوانی میان پولیس‌های یونانی، وجود داشت. اسپارت در مقابل نفوذ تجاری و روزافزون آتن (به واسطه اینکه در موقع اتحاد نظامی عمدتاً آتن رهبری جنگ با ایران را بر عهده داشت)، مجمعی از پولیس‌های یونانی اطراف خود را در قالب امنیت دسته‌جمعی برای جلوگیری از توسعه طلبی بیشتر آتنی‌ها و در قالب شعار «آزادسازی»<sup>(۳۶)</sup> فراهم آورد که جنگ معروف پلوبونزی که به نفع آتن تمام شد، نمونه اصلی آن است.<sup>(۳۷)</sup>

پولیس آتنی از اهمیت فراوانی در تاریخ فکری بشر در باب دولتها و نظامهای سیاسی برخوردار است. به رغم مشابهت‌های فراوان بین پولیس آتن با دولتها مدرن، تفاوت‌های جدی نیز میان آنها وجود داشت. پولیس یونانی در شهر مستقر بود و این استقرار، امکان مشارکت تمام اعضای را به طور مستقیم فراهم می‌ساخت. در صورتی که امروزه، در کوچک‌ترین دولتهای ملی، این امر مقدور نیست و دموکراسی‌ها عمدتاً مبتنی بر نمایندگی هستند. در پولیس یونانی، بین زندگی فردی و جمعی تمایز چندانی وجود نداشت. فرد، فقط در جامعه می‌توانست به غایت خود دست یابد و به عبارت دیگر، بین اخلاق و سیاست تمایز مشخصی وجود نداشت. به قول ارسسطو، «انسان خارج از پولیس یا دد است یا خدا». این در حالی است که در دولت مدرن، تمایز فرد و دولت بسیار حائز اهمیت است و عمدتاً نظامهای بیرونی مبتنی بر فرد می‌باشند. در پولیس یونانی، غایت فرد در زندگی اجتماعی، دستیابی به فضیلت است ولی در دولت ملی، به واسطه تمایز انسان و جامعه، هدف انسان در جامعه حفظ منافع شخصی و جلوگیری از تراحم این منافع با یکدیگر است. در پولیس آتن، تمایز میان قوه قانون‌گذاری و اجرایی وجود نداشت و قانون اساسی، همان نظم اخلاقی و

حقوقی رایج در شهر بود.<sup>(۳۹)</sup> بنابراین، به رغم وجود ساختار سیاسی بسیار مشابه بین پولیس آتن و دولت مدرن، آنها از ویژگی‌ها و عناصر درونی کاملاً متفاوتی برخوردار هستند.

امنیت داخلی در دو پولیس نمونه مورد نظر ما در یونان باستان، متفاوت با یکدیگر بود.

بیش از دو سوم جمعیت اسپارت از قوم زیردست هلوت<sup>1</sup> تشکیل می‌شد و این قوم در زمان جنگ اسلحه سبک داشتند و در زمان صلح، کشاورزی می‌کردند و به طورکلی، از هیچ حقی برخوردار نبودند. دولتیان، هر ساله، برای زهرچشم گرفتن از هلوت‌ها و کاهش جمعیت آنها، به آنها اعلان جنگ می‌کردند و از این‌رو، کشندهات‌ها قتل نفس محسوب نمی‌شد که مجازاتی در پی داشته باشد. پاسبانان اسپارت همیشه مراقب عصیان هلوت‌ها بودند.<sup>(۴۰)</sup>

در آتن، وجه نرم‌افزاری امنیت داخلی از اهمیت بیشتری برخوردار بود. مردم شهر سعی داشتند آموزه‌های دینی و اساطیرشان مورد تهدید واقع نگردد، زیرا همبستگی اجتماعی پولیس‌های یونانی مبنی بر آموزه‌های دینی بود. واقعه معروف مرگ سقراط، نماد اصلی این وجه است. «آنها پرسش ناشی از عقل را در درون دارند، ولی به زبان آوردن آن را بی‌دینی تلقی می‌کنند».<sup>(۴۱)</sup>

امنیت داخلی آتن و اسپارت، نسبتاً پایدار بود. پولیس آتن به واسطه مشارکت تمام مردم در تصمیم‌گیری سیاسی و اجتماعی و حتی در قضاوت، نظام مشروعی بود و حکمرانان، به طور متناوب، از طریق گردهمایی در آکروپولیس (میدانگاه شهر) انتخاب می‌شدند. بنابراین، همفکری مردم یونان باعث می‌شد همه در این امر مشارکت کنند و در شرایط شکست و ضعف نیز همه مسئولیت آن را بر عهده گیرند و موقع بحرانی، تنشهای داخلی را بیشتر نکنند. همچنین، حکمرانان به طور متناوب تغییر می‌کردند و از این‌رو، امکان سوءاستفاده از قدرت وجود نداشت. علاوه بر این، در آتن، غایت فرد در زندگی اجتماعی و سیاسی بود. بنابراین، تمام مردم در کلیه امور شهر شرکت داشتند و این امر ناامنی داخلی را در سطوح مختلف سیاسی - اجتماعی و فرهنگی به شدت کاهش می‌داد.

---

1. Helot

پولیس اسپارت نیز به واسطه نظم نظامی و سلسله مراتب اجتماعی، جامعه‌ای سامان‌مند بود و روحیه سلحشوری، شجاعت و نظامی‌گری از ارزش زیادی برخوردار بود. در نتیجه، در این شرایط نیز امکان ناامنی داخلی به شدت کاهش می‌یافتد. (۴۲)

امنیت خارجی برای پولیس یونانی از اهمیت بیشتری برخوردار بود و تهدید عمده‌ای از جانب ابرقدرت معظم آن دوره، یعنی ایران بود. پولیس یونانی چندان سرزمین حاصلخیزی نبود که برای امپراتوری دنдан‌گیر باشد. بنابراین، پولیس‌ها با ارسال خراج و سهم خود به ایران از تعرض آن مصون بودند و پادشاهان ایرانی با ایجاد تفرقه میان پولیس‌ها، سعی در تداوم این روند داشتند، زیرا حرکت ارتش شاهنشاهی به مراتب هزینه‌زاتر از فتح یونان بود.

بعد از این تهدید که خارج از یونان بر پولیس‌های یونانی سنگینی می‌کرد، درگیری بین خود پولیس‌ها نیز تهدیدی جدی بود. جنگ پلوپونزی که مدت ۲۵ سال بین آتن و اسپارت به طول انجامید و یا جنگ تروا، از جمله این موارد هستند که می‌توانستند امنیت آنها و مشروعيت نظام حاکم بر این دولت - شهرها و متحдан و امنیت تجاری‌شان را تحت تأثیر قرار دهند.

در نهایت، اگرچه یونانیان قائل به نوع ساختار پولیس بودند و حتی گسترش شهرهای دیگر به دور مادرشهرهای اصلی، همراه با استقلال و خودمختاری، نشان‌دهنده این امر بود، اما امنیت خارجی آنها به واسطه شکل حکومت، به شدت شکننده و لرزان بود. علاوه بر این، ساختار و بنیان‌های دفاعی آنها چندان منسجم و یکدست نبود. همین امر باعث شد فیلیپ مقدونی شبه‌جزیره یونان را در اواخر سده چهارم ق.م. تسخیر نماید.

### امنیت امپراتوری

اصطلاح امپراتوری بر دولت‌هایی اطلاق می‌گردد که اولاً اهمیت‌شان به واسطه ناحیه، جمعیت و قدرت بود و چندین ملت با نژادها و فرهنگ‌های مختلف را در درون خود داشت. ثانیاً پیدایش آن براساس غلبه و تسلط یک ملت یا قوم یا قبیله بر ملت‌ها، اقوام و قبایل دیگر بود و در نتیجه، ملت‌های دیگر، پست شمرده می‌شدند. در نتیجه، این واحد سیاسی، عمده‌ای به واسطه اجراء استوار بود و نه رضایت و ثالثاً ساختار سیاسی امپراتوری، اقتدار برتر را به یک

فرد می‌داد که امپراتور نامیده می‌شد و در نهایت، وجود نظریه‌ای جهان‌شمول براساس مذهب، ایدئولوژی یا قانون مشترک برای حفظ بینان‌های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی ساختارهای جامعه و ایجاد نوعی همزیستی در میان ملت‌های تابع امپراتوری بود.(۴۳)

اگرچه امپراتوری، عمدتاً، نظامی بود که با غلبه یک قوم یا ملت بر اقوام و قلمرو متعدد پدید می‌آمد و مبنای خویشاوندی، قبیله‌ای و حتی شهری در آن حل می‌شد، اما حفظ نظم و انسجام داخلی و ایجاد توانمندی در راستای تمام نیروهای داخلی مخالف و معارض و در عین حال، امکان مواجهه در جنگ‌های بیرونی، نیاز به مبنای جهان‌شمول ایدئولوژیکی یا مذهبی داشت. این امر، برای مثال در دوران خلافت مبتنی بر دین جهان‌شمول اسلام مقدور بود و یا در قرون وسطی به واسطه مذهب مسیحی پدید آمد. در کنار این امر، امپراتوری می‌توانست مبنای قانونی نیز برای حفظ انسجام داخلی ایجاد نماید. برای مثال، امپراتوری روم باستان عمدتاً براساس مبنای حقوقی و قانونی، انسجام داخلی خود را حفظ می‌نمود.

امپراتوری‌ها نیز همانند دولت - شهرها، صرفاً محصور در قالب سنتی و یا زمان گذشته نیستند. در تقسیم‌بندی امپراتوری‌ها، به چهار دسته اشاره می‌شود: الف) امپراتوری‌های حکام بومی آفریقایی که معمولاً حاصل پیروزی‌های موقت و اتحاد قبایل مشابه در درون نواحی نسبتاً کوچک بود. ب) امپراتوری‌های باستانی مصری، بابلی، آشوری، ایرانی، هندی، چینی و ژاپنی که معمولاً بزرگتر و بادوام‌تر بودند و به واسطه مذهب، ایدئولوژی و قانون متحد می‌شدند. این تمایلات در امپراتوری روم نیز به منصه ظهور رسید. ج) امپراتوری‌های دوره میانه اعراب، ترک‌ها، مغول‌ها، آلمان‌ها و فرنگ‌ها از آن جمله‌اند. د) امپراتوری‌های مدرن از دو نوع دریایی و خشکی نظیر پرتغال، اسپانیا، هلند، فرانسه، بریتانیا و بعد آلمان، ایتالیا، بلژیک و ایالات متحده می‌باشند.(۴۴)

در اینجا، تأکید بر امپراتوری‌های نوع دوم و به ویژه، امپراتوری روم باستان و دوره قرون وسطی می‌باشد. در امپراتوری روم باستان، انسجام اجتماعی بین ملت‌های مختلف، به صورت قانونی، نهادینه گردید و در دوره امپراتوری مسیحی، قاعده دین مسیح، تمام نهادها را چترگونه زیر حمایت خود گرفت. بنابراین، بررسی مسائل امنیتی پیرامون این ساختار سیاسی عمدتاً با توجه به این دو امپراتوری می‌باشد.

برخلاف واحدهای سیاسی دولت - شهر که امنیت خارجی به واسطه محدودیت قلمرو شهری، از اهمیت بیشتری برخوردار بود، در واحد سیاسی امپراتوری، امنیت داخلی بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت. این امر به این دلیل بود که حوزه سرزمینی امپراتوری بسیار وسیع بود و عمدهاً انحطاط امپراتوری‌ها از درون انجام می‌شد و اگر هم حملات خارجی مؤثر بودند، به واسطه ضعف درونی امپراتوری بود. بنابراین، ساختار سیاسی، نظامی و اداری امپراتوری از اهمیت فراوانی برخوردار بود و به همین دلیل، مهمترین ویژگی نظام امپراتوری در «دیوان‌سالاری عظیم» آن خلاصه می‌شد.<sup>(۴۵)</sup>

قانون‌گذاری در امپراتوری‌ها، عمدهاً توسط حکام، امپراتوران، شاهان و یا برخی اعضای نجیب‌زاده و نخبگان حاکم صورت می‌گرفت. هدف امپراتورها غالب معطوف به مقابله با مخالفان یا گروههای سیاسی و اجتماعی معارض نظام بود، زیرا در موقع بحرانی، این گروهها به دنبال شورش و ناآرامی داخلی برای اضمحلال امپراتوری و اعاده نظم سابق بودند.

هدف امپراتور در داخل باید معطوف به دو اقدام می‌بود: الف) تنوع‌بخشی درون جامعه‌ای<sup>۱</sup>. جایگاه موقعیت‌های نسبی نظیر خانواده و خویشاوند باید با گروهها و موقعیت اجتماعی معین گردد و به نوعی تمامی گروهها بتوانند جایگاه متناسب و به نوعی رضایتمندی را به دست آورند. در اینجا، نقش ایدئولوژی و مذهب یا قانون و عرف در ایجاد همگرایی اجتماعی و انسجام و همبستگی درونی بسیار سرنوشت‌ساز است. جایگیری اجتماعی نیروهای ماقبل امپراتوری در درون ساختار امپراتوری، دستیابی به منافع اجتماعی و همچنین، پذیرش هنجرها و ارزش‌های عمومی امپراتوری، زمینه‌های استحکام امنیت داخلی را فراهم می‌آورد. ب) توسعه انواع جدید رهبران و نخبگان سیاسی با توانایی خدمت به اهداف سیاسی جدیدتر، متنوع‌تر و وسیع‌تر در راستای افزایش اقتدار سیاسی و اداری امپراتوری بود. البته این گروه نخبگان باید وابسته به امپراتور بوده و در عین حال، نجیب‌زاده نمی‌بودند. اگرچه اتکای امپراتوری، هم بر نجیب‌زادگان و هم بر طبقات و گروههای اجتماعی متعدد، بهترین گزینه بود، ولی نجیب‌زادگان به واسطه اینکه اقتدارشان متکی به نسب، مالکیت و دارایی‌شان بود، وابستگی جدی به امپراتور نداشتند و حتی در بسیاری مواقع، ممکن بود در مقابل او مقاومت

می‌کردند. در صورتی که اقشار جدید و وابسته<sup>۱</sup> به امپراتور، چون موقعیت جدید خود را مدیون امپراتور بودند، در حفظ امپراتور و وضعیت موجود تلاش می‌کردند و در مقابل نجیبزادگان مخالف قرار می‌گرفتند. امپراتور نیز برای پروپادادن به این طبقه جدید و ایجاد طبقه اریستوکرات در مقابل نجبا و اشراف، اقدام به توزیع مناصب اداری و قضایی و سیاسی در عین حال، توزیع اقتصادی میان آنها می‌کرد. در این شرایط، امپراتور ضمن حفظ مرکزیت سیاسی به واسطه اعتماد به این طبقات نوظهور، سطحی از خوداختاری سازمانی فعالیت‌های اجرایی و اداری پدید می‌آورد. این امر می‌توانست برکارآیی نظام بیافزاید و اگر این کارآیی به دست نمی‌آمد، نه تنها مشروعیت نظام و امپراتور خدشه‌دار می‌شد، بلکه موقعیت اجتماعی نجیبزادگان و عمده‌تاً نجیبزادگان مخالف تقویت می‌گشت. در عین حال، ممکن بود این نجیبزادگان از نظر جانی در معرض خطر قرار گیرند.

به دلیل نوع مشروعیت امپراتور که از ملت یا قوم خاص بود و همچنین، به دلیل آنکه نقش سیاسی اتباع از نقش‌های اساسی درون جامعه نظیر عضویت در اجتماعات محلی، کاملاً متمایز نبود و در عین حال، نجیبزادگان و اشراف کارکردهای سیاسی خود را داشتند، حوزه فعالیت سیاسی نمی‌توانست همانند نظامهای معاصر، وسیع باشد.

در مجموع، نقش طبقه آریستوکرات جدید اهمیت زیادی داشت. در واقع، توسعه و پیشرفت امپراتوری بستگی عمده به قدرت نظامی داشت و ساماندهی و حمایت مالی از نیروهای نظامی امپراتوری وظیفه‌ای مهم به حساب می‌آمد که به عهده نظام دیوان‌سالاری بود. چون نیروی نظامی امپراتوری از حالت «اجتماع مسلح»<sup>۲</sup> (۴۶) که خاص قبایل و دولت - شهرها بود گذر کرده و دارای ارتشی دائمی گشته بود، نقش این دیوان‌سالاری عمده‌تاً در اختیار این طبقه نوظهور بود و توسعه نظامی نه تنها امنیت بیرونی و مرزها را حفظ می‌کرد، که نشانه مشروعیت و قابلیت و کارآیی ارتش امپراتوری و ایجاد رفاه اقتصادی نیز بود. بنابراین، شکوه و جلال امپراتوری در حفظ ارتش و حمایت از ارتش نیز در گروه جدید بود. البته، ممکن است امپراتوری‌ها در شرایط مختلف به دنبال اهداف نظامی و توسعه‌طلبانه یا حفظ نظم

1. cliental

2. community in arms

فرهنگی یا پیشرفت اقتصادی بودند، ولی نقش این طبقه جدید در هر سه زمینه اهمیت زیادی داشت و علاوه براین کارکردها، حفظ آمادگی ارتش و پیشرفت تکنولوژی‌های نظامی نظری تغییر از زین چرمی به زین آهنی<sup>(۴۷)</sup> برای امپراتوری ضروری بود.

در اینجا، نقش امپراتوری بسیار کلیدی بود. اگر امپراتوری می‌توانست به واسطه این طبقه جدید به کارآیی بیشتری برسد، حکمرانی اش تداوم می‌یافت، اما اگر این گروهها کارآیی لازم را نداشته و یا امپراتور از آنها صرفاً در راستای منافع شخصی و بدون توجه به ملاحظات کلیت امپراتوری استفاده می‌نمود، امکان بروز و ظهور جهت‌گیری‌های جدید و در عین حال معارض، وجود داشت. یک جهت‌گیری ممکن بود در مخالفت با بوروکراسی موجود باشد. برای مثال، دهقانان در صدد حفظ خودمختاری و بهره‌مندی از منافع اقتصادی بودند، اما نفوذ و حضور نظام دیوان‌سالاری و نظارت بر تمامی ارکان کشاورزی، امکان نارضایتی را فراهم می‌آورد. جهت‌گیری دیگر ممکن بود توسط گروههای میانی شهری و افراد حرفة‌ای و تخصصی و نخبگان فکری پدید می‌آمد. این مسأله در شرایط ناکارآمدی بوروکراسی، از فعالیت بیشتری برخوردار بود و همکاری این گروهها با طبقه نجبا و اشراف در موقع بحرانی، نقش مؤثری در امپراتوری داشت.<sup>(۴۸)</sup>

علاوه بر عوامل داخلی، عوامل اتفاقی<sup>۱</sup> و بیرونی<sup>۲</sup> که در فرایند تغییر مؤثرند، نظری فشارهای خارجی، جنبش‌های عمدۀ اجتماعی، پیروزی افراد بدوى، رکود اقتصادی بین‌المللی، درجه عدم تجانس در هر جامعه و موقعیت ژئوپلیتیکی امپراتوری، توانست در سقوط و نابودی امپراتوری مؤثر باشد. آنچه اهمیت دارد، اینکه فارغ از چگونگی تلاقی عوامل داخلی و عوامل بیرونی، در غیاب فقدان انسجام و تفرقه درونی، فروپاشی امپراتوری مقدور نبود.

## امنیت دولت - ملت

سازگاری‌های درونی نظام امپراتوری و ضعف ایدئولوژیک این نظام در اوآخر قرون وسطی و همچنین، پدیدآمدن گروههای جدید شهری و فعالیت این طبقه متوسط در قبال فئودال‌ها و

1. accidental

2. external

اشراف، زمینه‌ساز اضمحلال نظام وسیع امپراتوری را پدید آورد. امپراتوری عظیم قرون وسطایی، پس از دو قرن، کارکرد خود را از دست داد و به دولت‌های کوچک اروپایی تقسیم شد. این دولت‌ها هر کدام قلمرو خاصی برای خود در نظر گرفتند و نظام فئودالی که در چارچوب امپراتوری، به واسطه اشراف و نجبا عمل می‌کرد، برافتاد؛ زیرا باعث عدم انسجام و تضعیف مرکزیت دولت‌های جدید می‌شد.

در شکل‌گیری تحولات جدید، علاوه بر حذف تدریجی ساختار فئودالیته در اروپا، سه تحول فرهنگی و اجتماعی نیز نقش داشت. رنسانس یا احیای اومانیسم باستانی به سبک و سیاق جدید، مبنای این تحول محسوب می‌شود. انسان جدید، دیگر رو به آسمان نداشت که کدام زندگی را باید انتخاب نماید و یا بهترین گزینه وی درک جایگاه خود در کیهان‌شناسی<sup>۱</sup> نبود، بلکه به عنوان فاعل شناسایی، نه متعلق شناسایی خود درباره دین و خدا، رابطه خود با طبیعت و دیگر انسان‌ها را مشخص می‌کرد. این تحول نقش بنیادی در تفکرات جدید ایفا کرد و پس از آن، تمام نظریات، مبنای خود را از انسان شروع کردند. نظریات جدید زمینی شدند و به جای بحث درباره عدالت و فضیلت، بحث درباره قدرت (اعم از غلبه بر طبیعت و یا نحوه تسلط یک انسان بر انسان دیگر) از اهمیت برخوردار گردید.<sup>(۴۹)</sup>

تحول دوم که بی‌تأثیر از تحول اول نبود، اصلاح مذهبی<sup>۲</sup> بود. انسان جدید خود می‌توانست بدون واسطه نهادهای کلیسا ای و با هر زبانی که می‌خواست با خدای خود راز و نیاز کند. نهادهای مذهبی واسطه نه تنها تسهیل‌کننده درک رابطه خالصانه خدا و انسان نبودند، بلکه مانع آن نیز محسوب می‌شدند و انسان‌ها را مدت‌ها از درک مستقیم این وجود یکتا گمراه نمودند. مذهب در این روال، امری شخصی تلقی گردید و حدود خود را یافت و از هر نوع اعمال نفوذ در شهر زمینی (به قول آگوستین) که خود ادعای آن را داشت ولی عملاً آن را اعمال می‌کرد، بازماند. در این روند، پادشاه نیز دیگر نمی‌توانست بپذیرد نهاد کلیسا قدرت دنیوی را به او تفویض کند و تنها این نهاد، رابط خداوند و پادشاه باشد. بنابراین، حق الهی

1. cosmology

2. religious reforms

پادشاهان مطلقه<sup>۱</sup> پدید آمد که براساس این نظریه، پادشاه مستقیماً از خداوند مشروعيت الهی حکومت کردن را دریافت می‌کرد و در نتیجه، نه به کلیسا و نه به مردم، پاسخگو نبود. البته، در قرون هجدهم و نوزدهم و به طور مشخص با انقلاب فرانسه، مبنای حاکمیت پادشاهان از خداوند به مردم انتقال یافت و نظام حکومت پادشاهی مشروطه پدید آمد و پس از آن، در برخی نقاط، اصل پادشاهی نیز مورد مذمت قرار گرفت و نظام جمهوری پدید آمد.<sup>(۵۰)</sup>

تحول سوم که پس از جنگ‌های سی‌ساله مذهبی، متأثر از اصلاح مذهبی پدید آمد، قرارداد صلح وستفالی بود که در سال ۱۶۴۸ م منعقد گردید. در این قرارداد، قلمرو هر کشوری مورد پذیرش تمام کشورهای اروپایی اعم از قدرتمند و ضعیف قرار گرفت و هیچ کشوری حق تعرض به حاکمیت و تمامیت ارضی کشور دیگر را نداشت. این قرارداد از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا نظام‌های ماقبل مدرن، هیچگاه حاکمیت واحدهای سیاسی دیگر را مورد شناسایی و پذیرش<sup>۲</sup> قرار ندادند.

در مورد ویژگی‌های دولت مدرن نظرات مختلفی وجود دارد، یک نظر معتقد است دولت مدرن، دولتی است که:

- ۱) از نظر جغرافیایی در سرزمین مشخص واقع شده است.<sup>۳</sup> ۲) در درون سرزمین خاص بر افراد و گروهها، مدعی سلطه و تعوق است.<sup>۴</sup> ۳) انحصار زور و اجبار دارد.<sup>۵</sup> ۴) مدعی انحصاری سلطه در قلمرو خویش یا به عبارت دیگر، دارای حاکمیت است و این حاکمیت باید به تأیید دولت‌های دیگر هم برسد.
- ۵) منبع قانون است که البته بین اثبات‌گرایان حقوقی و مكتب حقوق طبیعی (که معتقد است حقوق قبل از دولت بوده) منازعه و اختلاف وجود دارد.<sup>۶</sup>
- ۶) غایت اصلی دولت، خیر عمومی است.<sup>۷</sup> قدرت عمومی مستمر و ملاوی است».<sup>(۵۱)</sup>

---

1. divine right of absolute monarchy

2. recognition

نظر دیگر، ویژگی‌های دولت مدرن را شامل وحدت سیاست‌گذاری یا مرکزیت سیاسی، گسترش کارکردهای دولت ملی بر اشکال سیاسی سابق، افزایش معیارهای قانونی و گسترش نقش شهروندی در امور عمومی، می‌داند.<sup>(۵۲)</sup>

همچنین، نظر سومی هم مطرح می‌باشد که این ویژگی‌ها را ملاک دولت می‌داند: ۱- کنترل انجصاری ابزارهای خشونت، ۲- قلمرو، ۳- حاکمیت، ۴- قانون‌گذاری، ۵- حاکمیت قانون، ۶- دیوان‌سالاری عمومی، ۷- اقتدار / مشروعیت، ۸- شهروندی و ۹- مجری دریافت مالیات.<sup>(۵۳)</sup>

در مجموع، در تعریف عمومی از دولت، از چهار مشخصه نام می‌برند:

یک. سرزمهین یا قلمرو: نظام قبیله‌ای یا شهری و یا امپراتوری، برای خود قلمرو و سرزمهین خاص داشتند، ولی مرزهای آنها چندان دقیق و مشخص نبود و مرزبندی مشخصی همانند دولت مدرن صورت نگرفته بود و واحدهای سیاسی قبیله‌ای آنقدر به هم نزدیک نبودند که دقیقاً مرزبندی‌ها را مشخص نمایند. در نظام شهری نیز مرکزیت با شهر بود و زمین‌های اطراف از اهمیت خود شهر و دژ اصلی برخوردار نبودند. قلمرو امپراتوری نیز به واسطه جنگ‌های متعدد، کم‌ویش متغیر بود. تنها در دولت‌های معاصر و مدرن است که قلمرو و سرزمهین ثابت است و دولت‌های دیگر براساس قرارداد صلح وستفالی، محدوده‌های سرزمهین یکدیگر را پذیرفته‌اند و این ثبات مرزها را پدید آورد و تغییر آن نیز باید به تصویب و شناسایی تمام دولت‌ها باشد.

دو. جمعیت: در این قلمرو سرزمهینی، افرادی زندگی می‌کنند که تابع نظام سیاسی مستقر هستند. در نظام قبیله‌ای، این افراد پیوند ارگانیکی با هم داشتند و به تدریج، این پیوند ضعیف شده و در دولت - شهرها یا امپراتوری بحث غلبه، قانون و ایدئولوژی باعث جمع‌کردن انسان‌ها در کنار هم شده بود، ولی در دولت مدرن، انسان‌ها آگاهانه از بخشی از آزادی خود می‌گذرند و آن را به دولت واگذار می‌کنند و برای دستیابی به خیر عمومی در کنار هم قرار می‌گیرند. البته در این روند، نقش سابقه فرهنگی و اجتماعی در کسب مفهوم خیر عمومی بسیار مؤثر است.

سه. حکومت: حکومت مجری اصلی جامعه برای رسیدن به خیر عمومی است.

چهار. حاکمیت که دارای وجه قانونگذاری در داخل و حفظ استقلال تمامیت ارضی در خارج است. قانونگذاری در واحدهای ماقبل مدرن، عمدهاً منشأ طبیعی - الهی و خودکامانه داشته است.<sup>(۵۴)</sup> ولی قانونگذاری در دولت مدرن، از مردم نشأت می‌گیرد. البته، این به معنی طرد یا حذف دیگر قوانین نیست، بلکه اجرا و اعمال این قوانین به فهم و برداشت نمایندگان مردم در هر عصر بستگی دارد. وقتی این قوانین موضوعه تصویب شد، اجرای آن بر عهده حکومت است. حکومت برای اعمال آن و ضمانت اجرا، باید امکان استفاده مشروع از زور را داشته باشد. در بعد خارجی نیز حکومت باید از قوای قهریه لازم برای صیانت از جامعه برخوردار باشد. ماکس ویر در این زمینه می‌گوید:

«در نهایت، می‌توان دولت مدرن را از نظر جامعه‌شناسی تنها در اصطلاح ابزارهای مختص آن توصیف کرد که عمدهاً همانند هر نهاد سیاسی، کاربرد زور فیزیکی است. البته، هیچ کس نمی‌گوید زور قطعاً عادی نیست یا تنها ابزارهای حکومت است. امروزه، مخصوصاً رابطه بین دولت و خشونت، رابطه‌ای جدی است».<sup>(۵۵)</sup>

همچنین، بزرگترین دولتهای قرون قبل، در زندگی مردم آنقدر دخالت نمی‌کردند که امروزه هر ممیز مالیاتی برای خویش مجاز می‌شمارد.<sup>(۵۶)</sup> البته این صلابت، کاملاً آگاهانه به دولت واگذار شده و هدف آن رسیدن به خیر عمومی که خیر برتر ممکن است، می‌باشد و نهادهای متعدد مردمی نیز برای نظارت بر آن در نظر گرفته شده‌اند تا حکومت نتواند به عامل اصلی تهدید جامعه تبدیل شود.

بنابراین، در شکل‌گیری دولتهای مدرن باید چهار مرحله ملت‌سازی<sup>۱</sup>، دولت‌سازی<sup>۲</sup> توزیع و بازتوزیع قدرت و ثروت و در نهایت، مشروعيت را در نظر گرفت. یعنی ابتدا باید ملتی منسجم فارغ از تمام اختلافات قومی و مذهبی، خود را ملتی باسابقه و دارای فرهنگ و زبان مشترک بداند. سپس، دولتی که پدید می‌آید، نماینده کل این ملت باشد و نه نماینده بخشی از

1. nation- building

2. state-building

جمعیت و سرانجام که چنین دولتی پدید آمد، توزیع و بازنمودن شروت و قدرت، در کلیت جامعه، روال معقول را طی خواهد نمود و در نهایت، چنین نظامی، م مشروع خواهد بود.

در ابتدا، امنیت ملی تأکید بر آمادگی نظامی در قبال تهدیدات خارجی داشت. به بیان دیگر، تهدید علیه تمامیت و استقلال کشور از خارج مرزها و در عین حال، کاملاً عینی و نظامی بود و به طبع، مکانیزم مقابله با آن نیز می‌باشد نظامی تعریف می‌شود. این تعبیر از آن روی بود که اگرچه کشورهای اروپایی قرارداد صلح وستفالی را پذیرفته بودند و مدت زمانی نظام امنیت دسته‌جمعی در اروپا مستقر گردیده بود، اما هنوز تا پذیرش عمومی این مسئله که باعث مانایی و پایایی نظام دولت ملی می‌شد، راه طولانی در پیش بود. تحولاتی نظیر کنگره وین و کنفرانس‌های لاهه در تدوین حقوق بین‌الملل عمومی در منویت جنگ، جامعه ملل و در نهایت، سازمان ملل، فرایندی بلندمدت در نظام بین‌المللی برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال تمام کشورها بود. بنابراین، اولین چیزی که مورد تأکید آنها واقع می‌شد، پذیرش این مکانیزم‌های بین‌المللی و تأکید بر آن در تمام توافق‌نامه‌های دوچاره، چندجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی بود. بنابراین، در ابتدا، افزایش روزافزون توان نظامی، در دولت‌های ملی نشانگر وجود امنیت بیشتر بود، اما بعد از پذیرش استقلال و تمامیت ارضی کشورها در سطح بین‌المللی، تهدیدات از حوزه سرزمینی به حوزه جمعیتی منتقل شد. هرگونه تهدید عینی علیه همگونی و انسجام اجتماعی، ایجاد تفرقه و تفکرات خودنمختارانه داخلی و کاهش مشروعیت نظام سیاسی، از جمله این نوع تهدیدات هستند. البته، هرقدر فرایند ملت و دولتسازی بهتر و مطلوب‌تر انجام گرفته باشد، امکان بروز این تهدیدات کمتر است. بنابراین، توجه دولت‌های ملی در این مرحله، توجه به تمامی تهدیدات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی می‌باشد. در این مرحله، اگرچه آمادگی نظامی صرف مطرح نمی‌باشد، ولی به معنی کاهش آمادگی نظامی نیست، بلکه آمادگی نظامی به عنوان آخرین مرحله دستیابی به منافع ملی کشورهاست. هر میزان که دولت‌ها از نظر انسجام درونی و تهدیدات داخلی فراغ بال بیشتری داشته باشند، امکان بیشتری برای پی‌گیری منافع ملی در سطح بین‌المللی دارد و توجه آنها از تهدیدات داخلی به تهدیدات خارجی معطوف می‌شود.

در این فرایند، به تدریج، مفهوم امنیت ملی پیچیده‌تر شد و مفهوم مدرن از امنیت ملی مطرح گردید. در این مفهوم، ضمن توجه به انواع تهدیدات، سعی شد امنیت صرفاً در وجه سلبی تعریف نشود، بلکه در کنار اقدام برای رفع تهدیدات، فرصت‌هایی نیز برای دستیابی بیشتر به امنیت و یا منافع ملی (ثروت، رفاه، قدرت و نفوذ) پدید آید. بنابراین، یکی از ویژگی‌های جدیدتر امنیت ملی، وجه اثباتی امنیت است. به عبارت دیگر، تفاوت مفهوم سنتی امنیت ملی با مفهوم مدرن آن، تفاوت در «امنیت از» و کسب «امنیت در» است.<sup>(۵۷)</sup>

ویژگی دوم امنیت ملی مدرن، تأکید بر وجه عینی و در عین حال، ذهنی امنیت است. در مفهوم مدرن امنیت ملی، بعد ذهنی نقش بیشتری می‌یابد. برای مثال، امروزه، در عصر اطلاعات، ایجاد بحران هویتی، فراسایش ارزش‌های جامعه در اذهان عمومی، ناکارآمد جلوه‌دادن حکومت در چشم مردم کشور و در نهایت، کاهش انسجام و همبستگی ملی و مشروعیت سیاسی، می‌تواند نقش فراگیرتری داشته باشد. در کنار انقلاب اطلاعاتی، باید به بحث فناوری نظامی اشاره کرد که امکان استفاده از تکنولوژی‌های نظامی همچون بمبهای هسته‌ای را به واسطه توان تخربی آنها محدود ساخته است. همچنین، می‌بایست به گسترش روزافزون تمایلات دموکراتیک اشاره کرد که به پیچیده‌ترشدن مفهوم مدرن امنیت کمک کرد، به طوری که امروزه، فعالیت گروههای فرمولی، فراملی، منطقه‌ای و جهانی افزایش چشمگیری یافته است. عده‌ای این امر را وجه پست‌مدرن امنیت می‌دانند و معتقدند امروزه ما وارد دوران پست‌مدرن امنیت شده‌ایم، ولی به نظر می‌رسد برای درک مفهوم پست‌مدرن امنیت باید ویژگی‌های دیگری نظیر تأکید بر اندیشه و گفتمان در مطالعه امنیت ملی و بین‌المللی و تأکید بر فهم متقابل در تأمین همکاری و روابط متقابل کشورها به جای رویکرد واقع‌گرایانه و فایده‌گرایانه توجه شود. در عین حال، امروزه، همچنان دولت‌های ملی نقش اصلی را در تحولات و بازی امنیتی دارا می‌باشند و کسب منافع ملی همچنان در همکاری‌ها و فعالیت‌های فرمولی و بین‌المللی اهمیت دارد. بنابراین، مفهوم مدرن امنیت همچنان پارچاست، ولی اینکه آیا نقش دولت‌های ملی کاهش یافته یا حاکمیت کشورها به شدت تحت تاثیر فناوری اطلاعاتی متحول شده است،<sup>(۵۸)</sup> از کشوری به کشور دیگر فرق دارد. آنچه مسلم است، اینکه امکان تداوم فعالیت‌های اقتدار‌گرایانه حکومت‌های ملی که دارای مشکلاتی در امنیت داخلی

هستند، مانند گذشته مقدور نیست و حکومت‌ها و دولت‌ها چه در داخل و چه خارج، نیازمند بازیگری و توان بسیار پیچیده‌تر و قوی‌تر همراه با فهم و درک منافع خود و نحوه پی‌گیری آن در سطح بین‌المللی هستند. در هر صورت، ساختار دولت ملی مانایی خود را حفظ کرده و به نظر می‌رسد، این روند با تغییر و تحولات چندی، همچنان تداوم یابد.(۵۹)

### نتیجه‌گیری

در بررسی فرایند شکل‌گیری دولت از جوامع ابتدایی تا دوران جدید، سه نکته حائز اهمیت است. اول آنکه، در فرایند تحول جوامع اولیه به جوامع مدرن، همگونی و همبستگی اجتماعی دچار تحول جدی شده است. در جوامع اولیه، وجود فرهنگ، زبان، آیین و تابوهای مشترک، نشان از همبستگی اجتماعی داشت، اما، به تدریج، از یک‌دستی و همگونی اجتماعی به شکل اولیه کاسته شده و با گذشت زمان، میزان تنوع و تکثر اجتماعی به شدت افزایش یافته و تفکرات پست‌مدرن نیز به این جریان و روال دامن‌زده است. بنابراین، امروزه، ایجاد انسجام ملی یا یکسان‌سازی فرهنگی و ذوب کردن تنوع اقوام در قالب قومیت یا ملت بزرگ‌تر غیرممکن است و انسجام اجتماعی را باید در عین تکثر و تنوع ایجاد نمود. این امر باعث پیچیدگی بیشتر مسائل، به ویژه در زمینه امنیت ملی شده است، زیرا امنیت ملی عمدتاً به دنبال وحدت‌بخشی و ایجاد انسجام است و در عین حال، امکان این امر با توجه به مکانیزم‌های سنتی مقدور نیست. بنابراین، در عین تنوع و تکثر، باید انسجام اجتماعی سیاسی و ملی ایجاد کرد و در این راستا، ضروری است به گروه‌های مختلف اجتماعی نقش بیشتری اعطای گردد. این بحث حتی در مورد مسائل بین‌المللی نظیر جهانی شدن نیز صادق است که به رغم گرایش تمدن سرمایه‌داری غربی به یکسان‌سازی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، تفکرات پست‌مدرن، بنیان‌های مدرنیته را به چالش کشیده است. در عصر استعماری و امپریالیستی، عمدتاً نگاه غربیان به کشورهای جهان سوم، نگاهی تحریرآمیز بود، ولی امروزه، در نزد غربیان نیز بنیان‌های مدرنیته سابق، رونقی ندارد و در درون همین کشورها تفکرات محلی وارد عرصه شده است. بنابراین، از یک طرف، پیشرفت درونی کشورها و فرایند بین‌المللی در گروه تنوع‌بخشی و کثرت‌گرایی است و از طرف دیگر، دستیابی به نوعی انسجام ملی و ایجاد

سازوکار بازیگری در عرصه بین‌المللی، فن سیاست‌مداری را تبدیل به هنر کشورداری کرده است.

دوم آنکه، اجزای دولت، از جوامع اولیه به جوامع مدرن، به واسطه تخصصی‌شدن و گسترش فعالیت‌های دولتی، به تدریج، رو به جانب پیچیدگی گذاشته است. در گذشته، تمام امور قانون‌گذاری، قضایت و اجرا در دست یک نفر بود، ولی امروزه، به دست گرفتن تمامی امور جامعه توسط یک نفر، پیامدهای جبران‌ناپذیری دارد و در برخی کشورها که مراحلی از پیشرفت را طی کرده‌اند، به امری تقریباً غیرممکن تبدیل شده است. در واقع، دولت در ابتداء منحصر به دیوان‌سالاری بود، سپس کارکردهای حکومت را پذیرفت و به تدریج، بحث حاکمیت داخلی و خارجی مطرح شد و در نهایت، هریک از کارکردها، حوزه‌های خاص خود را پیدا کردند. انجام امور محوله در گرو دخالت نهادهای مختلف در کارکردهای یکدیگر در عین نهایت همکاری با همدیگر است؛ به گونه‌ای که کل مجموعه، ساختار منسجمی را نشان دهد.

سوم آنکه، واحد سیاسی دولت ملی نسبت به ساختارهای سیاسی ماقبل مدرن، از جنبه‌های مختلف، تکامل یافته‌تر است. به رغم مباحثی که در دو بند فوق اشاره کردیم، دولت ملی از نظر نوع و نحوه ترکیب جمعیتی، قلمرو سرزمینی، نوع حکومت و نحوه اعمال حاکمیت داخلی و خارجی، به مراتب تکامل یافته‌تر و منطقی‌تر از بقیه واحدهای سیاسی بوده است. در عین حال، این واحد سیاسی، به رغم پایایی و تداوم طولانی، به واسطه تکامل تکنولوژی‌های ارتباطی، گسترش تمایلات دموکراتیک و اندیشه‌های شالوده‌شکننه پست‌مدرن، تحولات زیادی را شاهد بوده و خواهد بود. این مسئله دو تقابل جدی در جهان امروز پدید آورده است. برخی کشورها هنوز در سازوکارهای ملی گرایی خود غرق هستند و در آن سوی جهان، کشورهای دیگر، صلای جهانی‌شدن و بازکردن مرزهای ملی و تبادل همه‌جانبه اقتصادی و فرهنگی را سر می‌دهند. امروزه، اتخاذ سیاست‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی معطوف به داخل یا سیاست‌های امنیتی، اقتصادی، فرهنگی بین‌المللی برای کشورهای در حال توسعه و نحوه ترکیب آن دو، از اهمیت زیادی برخوردار است. (۶۰)

در عین حال، در فرایند ترکیب امنیت ملی با بین‌المللی، ممکن است از برخی استراتژی‌های ملی و درون‌گرایی یا حتی از برخی ارزش‌های درونی، صرف‌نظر کرد، ولی سؤال این است که آیا این امر پیامدهای امنیتی به همراه ندارد؟ این سؤال در مورد واحدهای سیاسی ماقبل مدرن نیز صادق است. یعنی آیا برهم‌خوردن ترکیب همگون قبایل اولیه و اختلاط آنها با قبایل دیگر، نوعی تهدید محسوب می‌شد؟ یا تحول از ساختار شهری به حکومت‌های امپراتوری نوعی تهدید بود؟ یا فروپاشی نظام امپراتوری و پاره‌پاره شدن آن تهدید، محسوب می‌شد؟ در جواب، باید خاطرنشان کرد در هر مرحله زمانی، این امر تهدید جدی برای بنیان‌های حیاتی واحدهای سیاسی محسوب می‌شود، ولی دوران گذار و تحول واحدهای سیاسی، به تبع مؤلفه‌های اجتماعی، امری غیرقابل اجتناب است. شاید ساختارهای سیاسی ماقبل مدرن، به واسطه فقدان آگاهی لازم همانند شرایط فعلی در دولت مدرن، امکان پذیرش تحول ساختاری بین‌المللی را نداشتند. امروزه نیز باید این تحولات عقلانی شوند تا ماندگار گرددند، زیرا چرخش‌های کلان ساختاری به میل ما صورت نمی‌گیرند؛ همچنان که در گذشته، مطابق میل امپراتوران بزرگ هم نبودند.

## یادداشت‌ها

۱. این عبارت‌ها از عنوان کتاب داریوش شایگان برگرفته شده است. رجوع کنید به:  
- **بتهای ذهنی و خاطره ازلى**، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۵۵.
۲. همان.
۳. البته در ایجاد این شرایط، عوامل متعددی مثل انقلاب اطلاعاتی و تکنولوژیکی و غیره نیز مؤثر بودند. برای مطالعه تأثیر این عوامل بر مفهوم امنیت، رجوع کنید به:  
- Bruce D. Berkowitz and Allan E. Goodman, **Best Trust: Intelligence in the Information Age**, U.S.A Yale University Press, 2000.
۴. استوارت کرافت و تری تریف، «چرخش به سوی پست پوزیتویسم»، ترجمه علیرضا طیب، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۸۱. صص ۳۵۹-۳۸۲.
۵. ویل دورانت، **تاریخ تمدن: مشرق زمین گاهواره تمدن**، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریانپور، جلد اول، تهران؛ علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۱۰.
۶. حمید عنایت، **بنیاد فلسفه سیاسی در غرب**، تهران، زستان، ۱۳۷۷، صص ۲۳-۲۴.
۷. ویل دورانت، پیشین، صص ۳۰-۳۱.
8. Micheal Mann, "The Autonomous Power of The State: Its Origins, Mechanism, and Results", in John Hall (ed.) **The State: Critical Concepts**, London and New York, Routledge, 1994, p. 339.
۹. رجوع شود به:
  - هگل، **خدایگان و بنده**، ترجمه حمید عنایت، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲.
  - اندره وینسنت، **نظریه‌های دولت**، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.
۱۰. ویل دورانت، پیشین، ص ۳۱.
۱۱. همان.
۱۲. همان.
۱۳. در متن ترجمه شده، «نیرو» آمده است که احتمالاً معادل Force می‌باشد و بهتر است «زور» ترجمه شود.
۱۴. همان.

15. Robert L. Carneiro, "A Theory of the Origin of the State: traditional Theories of State of State Origins are Considered and Rejected in favor of a New Ecological Hypothesis", in *The State: Critical Concepts*, Op.cit, p. 435.
16. John Plamenatz, *Man and Society: A Critical Examination of Some Important Social and Political Theories From Machiavelli to Marx*, Volume one, U.S.A. Longman, 1963, 366.
17. Robert L. Carneiro, Op.cit, p. 434.
18. Ibid, pp. 434 – 35.
19. Leslie Lipson, *The Great Issues of Politics: An Introdnition to Political Science*, New York, Prentice – Hall, Inc, 1984, pp. 49-50.
20. A.D. Lindsay, *The Modern Democratic State*, New York, Oxford University Press, 1947, p. 206. quoted From Ibid, p. 55.
۲۱. مایکل ب. فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، جلد اول، تهران؛ علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۴۱۴.
22. Leslie Lipson, Op.cit, p. 50.
23. Ibid, p. 59.
24. John Honigmann, "Tribe", *A Dictionary of the Social Sciences*, Edited by Julius Gould, William L. kolb, U.S.A.: The Free Press, 1964, pp. 729 – 30.
25. I. M. Lewis, "Tribal Society", *International Encyclopedia of the Social Sciences*, Edited by David L. Sills, U.S.A.: Crowell Collier and MacMillan, Inc, 1968, pp. 146 – 151.
26. Patricia Crone, "The tribe and the state", in *The State: Critical Concepts*, Op.cit, pp. 446 – 448.
27. John Honigmann, Op.cit, pp. 729 – 30.
28. See to: J.J. Rousseau, "Discourse on the origin of Inequality", in *Basie Political writings of J.J. Rousseau*, Ecited by Peter Gay, U.S.A.: Hockett Publishing Company, 1987.
29. W. Ward Foweler, *The City – State of the Greeks and Romans*, London, MacMillan, 1893, p. 9. quoted by K.B. Smillie, "City – State", in A Dicitonary of the Social, Op.cit, pp. 89 – 90.
۳۰. کی. جی. هالستی، مبانی تحلیل سیاست بین‌المللی، ترجمه مسعود بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، صص ۶۷-۶۸.
۳۱. اندرو وینست، پیشین، ص ۳۰.
۳۲. همان.
۳۳. همان، ص ۳۱.
۳۴. کی. جی. هالستی، پیشین، صص ۶۸ - ۶۹.
۳۵. رجوع شود به:
- تئودور گمپرس، متفکران یونانی، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد اول، تهران؛ خوارزمی، ۱۳۷۶.
۳۶. کی. جی. هالستی، پیشین، ص ۶۹.
۳۷. رجوع شود به:
- توسيديد، جنگ پلوپونزی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران؛ خوارزمی، ۱۳۷۸.

- تئودور گمپرش، پیشین.
- ورنریگر، پایدیا، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران؛ خوارزمی، ۱۳۷۶.
- .۳۸. ارسسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران؛ علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۶.
- .۳۹. اندر و وینست، پیشین، ص ۳۲.
- .۴۰. حمید عنایت، پیشین، ص ۳۷.
- .۴۱. رومانو گواردینی، مرگ سقراط: تفسیر چهار رساله افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران؛ طرح نو، ۱۳۷۶، ص ۳۷.
- .۴۲. البته، در مورد ۱۵۸ پولیسی که ارسسطو بررسی کرده بود، فقط حکومت آتن آن باقی مانده است و اطلاعات بیشتری در مورد دیگر پولیس‌ها وجود ندارد.  
رجوع کنید به؛
- ارسسطو، اصول حکومت آتن، ترجمه و تحسیله: باستان پاریزی، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- 43. Quincy Wright, "Empire", *A Dictionary of the Social Sciences*, Op. cit, pp. 236 – 37.
- 44. Ibid.
- 45. S. Eisenstadt, "Empires", *International Encyclopedia of the social sciences*, Op. cit, pp. 47- 49.
- 46. S.E. Finer, *The History of Government; Ancient Monarchies and Empires*, Oxford, Oxford University Press, 1997, pp. 60 – 61.
- 47. Ibid.
- 48. S. Eisenstadt, Op.cit, pp. 41 – 49.
- .۴۹. رجوع شود به؛
- ارنست کاسیرر، فلسفه روشن‌الدیشی، ترجمه نجف دریابندری، تهران؛ خوارزمی، ۱۳۷۴.
- .۵۰. رجوع شود به؛
- اندر و وینست، پیشین.
- .۵۱. همان، صص ۴۱ – ۴۲.
- 52. Anthony M. Orum, *Introduction to political Sociology: The Social Anatomy of the body Politics*, New Jersey; Prentice – Hall Inc, 1989, pp. 283 – 84.
- 53. Christopher Peirson, *The Modern State*, London and New York, Routledge, 1996, p. 8.
- .۵۴. رجوع شود به؛
- جین همن، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران؛ طرح نو، ۱۳۷۹.
- 55. Max Weber, *From Max Weber: Essays in Sociology*, trans and ed. By H.H. Gerth and C.Wright Mills, New York, Oxford University press, 1985, pp. 77 – 78. quoted by Leslie Lipson, Op.cit, p. 64.
- .۵۶. قدیر نصری، نهضت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران؛ پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص .۴۱.
- .۵۷. همان.

۵۸. رجوع شود به؛

- ناصر پورحسن، «فن آوری ارتباطی، حاکمیت دولت‌ها و تبادیل فرهنگها»، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره، ۶، ۱۳۷۹.

. ۵۹. رابرت ماندل، *چهره متغیر امنیت ملی*، تهران؛ پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۵۶-۵۷.

۶۰. برای بحث مفصل در این زمینه رجوع شود به؛

- باری بوزان، مردم، دولت و هراس، تهران؛ پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، (مخصوصاً بخش سیاست‌گذاری امنیتی).



# قواعد و هنجرهای بین‌المللی: پیدایش، تحول و تأثیرگذاری

\* محمود یزدان‌فکام

چکیده

به رغم سرشت اقتدارگریز نظام بین‌المللی، جامعه جهانی دارای قواعد و هنجرهایی است که انتظارات از رفتار مناسب با نظام اجتماعی را نشان می‌دهند. هنجرها نه تنها به طور مستقیم بر رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی تأثیر می‌گذارند، بلکه به شکل‌گیری نظام شناختی و هویتی کشورها و تصمیم‌گیرندگان کمک کرده و از این طریق به رفار آنها شکل می‌دهند. هنجرها و قواعد بین‌المللی، مفاهیمی اجتماعی و بیناذهنی هستند که در تعامل بین بازیگران بین‌المللی به وجود می‌آیند و در صورت از دست رفتن زمینه‌های اجتماعی‌شان، به مرور از بین می‌روند.

نوشته حاضر، در پی فهمی دقیق‌تر و مفیدتر از قواعد و هنجرها در روابط بین‌المللی است و می‌خواهد به این پرسش جواب دهد که نگاه از منظر قواعد و هنجرها چه تأثیری بر درک و برداشت ما از روابط بین‌المللی می‌گذارد؟ این موضوع با تشریح چیستی قواعد و هنجرهای بین‌المللی، چگونگی شکل‌گیری و تحول آنها و دلایل پیروی یا نقض هنجرها و قواعد بین‌المللی از سوی دولت‌ها تشریح می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** قواعد و هنجرهای بین‌المللی، آنارشی، یادگیری اجتماعی، قدرت رویه، مناسب‌بودن

\* دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل در دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات آمریکا در پژوهشکده مطالعات راهبردی.

## مقدمه

پرسش از قواعد و هنجارهای بین‌المللی، پرسشی سخت است. قواعد و هنجارها به رغم اینکه از آغاز پیدایش روابط بین‌الملل در آن حضور دارند، اما چندان مورد توجه دانشوران این حوزه نبوده و عموماً مغفول مانده‌اند. این سختی از منظر دیگر نیز قابل درک است. روابط بین‌الملل، از آغاز تا کنون، عموماً تحت تأثیر اندیشه‌های مادی‌گرایانه بوده است. درک و فهم امور معنایی مثل قواعد و هنجارها در عصر سیطره واقع‌گرایی مادی بر روابط بین‌الملل، مشکل و دور از ذهن بوده است. مادی‌گرایی نه تنها مبنای اندیشه واقع‌گرایی بود، بلکه اساس تفکر رفتارگرایی را نیز تشکیل می‌داد که پس از واقع‌گرایی در دهه ۱۹۷۰، رشدی قابل توجه داشت. به رغم مناظره روش‌شناسی بنیادی میان دو جریان سنت‌گرایی و رفتارگرایی، هر دوی آنها مادی‌گرا بودند و چنین شالوده و منظری، مانع از توجه آنها به قواعد و هنجارها در روابط بین‌المللی شد.

این نوشتة، در پی فهمی دقیق‌تر و مفیدتر از قواعد و هنجارها در روابط بین‌المللی است و می‌خواهد به این پرسش جواب دهد که نگاه از منظر قواعد و هنجارها، چه تأثیری می‌تواند بر درک و برداشت ما از روابط بین‌المللی داشته باشد؟ قواعد و هنجارهای بین‌المللی چیستند، چگونه شکل می‌گیرند و متحول می‌شوند؟ چرا دولتها از هنجارها و قواعد بین‌المللی پیروی یا آنها را نقض می‌کنند؟ هنجارها و قواعد چه ارتباطی با مفاهیم اساسی دیگر مثل آنارشی، قدرت، نظم و عقلانیت دارند؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، نخست نگاهی به جایگاه قواعد و هنجارها در نظریه‌های مهم روابط بین‌المللی خواهیم انداخت. سپس، چیستی قواعد و هنجارهای بین‌المللی بررسی خواهد شد. پیروی و نقض قواعد و هنجارها از طرف بازیگران، مبحث سوم این نوشتة را تشکیل می‌دهد. چگونه می‌توان قواعد و هنجارها را دید و شناخت؟ آیا شناخت متفاوت از قواعد و هنجارها به فهم‌های متفاوت در عرصه سیاست بین‌الملل منجر می‌شود؟ اینها می‌توانند پرسش‌هایی در راستای اتخاذ تصمیم‌های مفیدتر در عرصه بین‌المللی باشند.

## قواعد و هنجارهای در نظریه‌های روابط بین‌الملل

ادبیات روابط بین‌الملل و علوم سیاسی، عموماً با بحث فقدان اقتدار مرکزی و ایجاد دولت آغاز می‌شود. دانشوران روابط بین‌الملل با مقایسه داخل کشورها با عرصه بین‌المللی استدلال می‌کنند که وضعیت روابط بین‌الملل در عصر کنونی، همانند وضعیت جوامع در دوره ماقبل تشکیل دولت‌هاست. بدین ترتیب، در داخل کشورها نظم و قانون حاکم است و دولت‌ها ضمن وضع قوانین و برقراری نظم، به تبیه و مجازات ناقضین می‌پردازند. این در حالی است که وضعیت در عرصه بین‌المللی کاملاً متفاوت است. بر آن عرصه، وضع طبیعی هابز حاکم است که در آن اقتدار مرکزی وجود ندارد، قانون جنگل بر آن حاکم است و دولت‌ها نگران تهدیدات و اقدامات دولت‌های دیگر هستند و برای حفظ بقا، چاره‌ای جز اتکا به توانمندی‌های خود ندارند.<sup>(۱)</sup> اصل آنارشی و خودیاری، پایه و اساس رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی است. سیاست قدرتمندانه و تلاش برای تقویت قدرت و تأمین منافع ملی از طریق قدرت نظامی، موازنۀ قدرت و دیپلماسی، شالوده رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی است. منافع ملی، معین و منابع جهانی، کمیاب است و بنابراین، جهان پرمنازعه و پرکشمکش است و در آخرین مرحله، هیچ قدرتی جز توانمندی‌های خود کشور و آن هم از نوع نظامی نمی‌تواند منافع تجاوز کشورهای دیگر و تأمین منافع و امنیت ملی شود.<sup>(۲)</sup>

در اندیشه واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی، قواعد و هنجارهای بین‌المللی جایگاهی ندارند. آنها هویت مستقلی برای قواعد قابل نیستند. قواعد حقوقی تا زمانی محترم است که از سوی قدرتی حمایت می‌شود. قواعد ضمنی از سوی قدرتمندان تا جایی رعایت می‌شود که منافع شان ایجاب می‌کند. منافع ملی راهنمای سیاست و رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی است که ماهیتی آنارشیک دارد و در آن، قواعد و هنجارهای بین‌المللی تا زمانی ارزشمند هستند که در راستای تأمین منافع ملی باشند. دولت‌ها را جز منافع و امنیت ملی، هیچ چیز محدود نمی‌کند. جهان بدون اقتدار مرکزی، جهان بدون محدودیت‌هاست و در آنجا، به تعبیر هابز، «جنگ همه علیه همه» در جریان است. اصل حکومتداری در روابط بین‌الملل، مفهومی متناقض است و با ماهیت واقع‌گرایی و مفهوم محوری آن، آنارشی، قابل جمع نمی‌باشد.<sup>(۳)</sup>

آشکارشدن ناتوانی واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی در تبیین رویدادهای جهانی، موجب شد

مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آنها از سوی نظریه‌های جدید به چالش کشیده شود. نظریه‌های سازه‌انگاری و پساثبات‌گرایی، به ترتیب، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی جریان اصلی را مورد حملات جدی قرار دادند. نظریه سازه‌انگاری و قبل از آن مکتب انگلیسی، ماهیت آنارشی روابط بین‌المللی را آنگونه که واقع‌گرایان و حتی لیبرال‌ها توصیف می‌نمودند رد کردند. مفهوم آنارشی، به معنای فقدان محدودیت برای رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی، از نظر آنها غیرقابل دفاع است. در هر جامعه سیاسی، محدودیت‌هایی وجود دارد. اقتدار مرکزی محدودیت ایجاد می‌کند، اما تنها منبع اعمال محدودیت نیست. وقتی از جامعه، وابستگی متقابل و همکاری صحبت می‌شود، به معنای این است که مردم به صورت فردی یا جمعی محدودیت‌هایی را در روابطشان پذیرفته‌اند. نیکلاس اونف<sup>۱</sup> برخلاف نظر واقع‌گرایان، همکاری، وابستگی متقابل و جامعه را عرصه سیاسی می‌داند و تأکید می‌کند که آنها بدون وجود اقتدار<sup>۲</sup> هم نوعی تحدید برای بازیگران محسوب می‌شوند. از نظر اونف، واژه‌ای که می‌تواند چنین وضعیتی را توضیح دهد، حکم<sup>۳</sup> است. حکم ویژگی اصلی تمایزکننده جامعه سیاسی از جوامع دیگر است. روابط بین‌المللی، نوعی جامعه سیاسی - نه جامعه مدنی - است و در آن حکم وجود دارد.<sup>(۴)</sup> اونف سه نوع حکم را در روابط بین‌الملل احصا می‌کند:

۱. هژمونی: این واژه که به صورت گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد، نشان‌دهنده نوعی برتری<sup>۵</sup> با کترل از درون می‌باشد. در روابط بین‌الملل، از آن با عنوان حوزه نفوذ نیز یاد می‌شود که ضمن برخورداری از قدرت با پذیرش درونی و مشروعيت همراه است. در نظام هژمونیک، تصور ترتیبات دیگر مشکل است. این نظم به شکل طبیعی و اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌کند. روابط بلوک غرب در دوره جنگ سرد، نمونه‌ای برای وجود این نوع حکم می‌باشد.
۲. سلسه‌مراتبی<sup>۶</sup>: دومین نوع حکم در برابر آنارشی هابز طرح می‌شود و نشان‌دهنده وجود

1. Nicholas Onuf

2. authority

3. rule

4. superiority

5. hierarchy

نوعی رابطه سلسله‌مراتبی از بالا به پائین است که در آن، کمتر ناگزیر به اطاعت از مهتر است. حکم سلسله‌مراتبی یکی از نظام‌های شش‌گانه کاپلان<sup>۱</sup> برای نظام بین‌المللی است.<sup>(۵)</sup> در عین حال، نباید همانند کنت والتس نظام سلسله‌مراتبی را در برابر آنارشی قرار داد. آنارشی به معنای هرج و مرج نیست و فقدان حکومت در روابط بین‌الملل نیز به معنای آنارشی نمی‌باشد. روابط شوروی با بلوک شرق، نمونه‌ای از این گونه حکم می‌باشد.

**۳. هترونومی:** نوع سوم حکم در روابط بین‌الملل ناشناخته است. صاحب‌نظران، این گونه حکم را در قالب وابستگی متقابل نامتفارن<sup>۲</sup> مورد بحث قرار داده‌اند. در این گونه حکم، روابط نابرابر است. میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری شان متفاوت و نابرابر است، اما نه حالت سلسله‌مراتبی و نه حالت هژمونی را دارد. آن گروه از کشورها که تأثیرپذیری شان بیشتر است به نوعی فاقد خودمختاری هستند. روابط شمال و جنوب در طی دهه‌های گذشته، نمونه خوبی برای این نوع حکم می‌باشد.<sup>(۶)</sup>

به طور خلاصه، پارادایم حکم در برابر پارادایم آنارشی در روابط بین‌الملل مطرح می‌شود. این پارادایم نوعی چارچوب مفهومی است که در آن، اندیشه دانشورانی که به مطالعه روابط بین‌المللی می‌پردازنند و به ویژگی قاعده‌مندی آن حساسند، سازمان می‌باید. در این دیدگاه، روابط بین‌الملل شبکه‌ای همپوشان از سه نوع حکم هژمونی، سلسله‌مراتبی و هیترونومی است و آنارشی نمی‌تواند زمینه تحلیلی بر جسته‌ای در تحلیل روابط میان دولتها و مقایسه سیاست داخلی و بین‌المللی باشد. چنین نگاهی می‌تواند توجه ما را به سوی وجود گسترده قواعد و هنجارها و حضور یا فقدان نهادها در عرصه بین‌المللی معطوف دارد.

در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل، سازه‌انگاری و به خصوص نیکلاس اونف، بیشترین تأثیر را در توجه به قواعد و هنجارهای بین‌المللی داشته است. توسعه سازه‌انگاری به سه دلیل موجب شد قواعد و هنجارهای بین‌المللی بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. نخست،

1. Morton A. Kaplan

2. heteronomy

3. asymmetric interdependence

سازه‌انگاری قواعد و نهادهای بین‌المللی را قائم به ذات<sup>۱</sup> (نه بازتابی از منافع مادی) دانسته و بر آنها تمرکز دارد. دوم، سازه‌انگاری تأکید مجددی بر این فرض دارد که نهادها و قواعد بین‌المللی محصول فعالیت بشری هستند و بنابراین، موضوعی برای تغییر و امری بیناذهنی می‌باشد. سوم، سازه‌انگاری توجه ما را به سوی هنجارهایی معطوف می‌سازد که به کنش‌ها شکل می‌دهند، هرچند آنها موضوع تغییر از سوی صاحبان آن کنش‌ها باقی می‌مانند.<sup>(۷)</sup>

سازه‌انگاری که در اساس کانون بحث در روابط بین‌المللی را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرد، نوعی راه میانه ارزیابی می‌شود که بین اثبات‌گرایان<sup>۲</sup> از یک سو و پسااثبات‌گرایان<sup>۳</sup> از سوی دیگر قرار دارد. این نظریه، هم به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها به عنوان عوامل فکری تکوینی و هم به عوامل مادی، به عنوان واقعیت مادی آنگونه که مورد نظر اثبات‌گرایان است، توجه می‌کند.<sup>(۸)</sup> برداشت آنها از روابط بین‌المللی متأثر از نگاه تاریخی و اجتماعی آنها به پدیده‌ای سیاسی است. از نظر سازه‌انگاران، جهان بیش از آنچه مادی باشد، اجتماعی است.

الکساندر ونت در مقاله معروف خود با نام "آثارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند: ساخت‌یابی اجتماعی سیاست قدرتمندانه" در سال ۱۹۹۲، مبانی نظری نوواعق‌گرایان و نئولیبرالیست‌ها را در خصوص مادی‌گرایی خام و بی‌اقتداری نظام بین‌المللی به چالش کشید و استدلال کرد که همه این مفاهیم به صورت اجتماعی شکل گرفته و اموری بیناذهنی هستند.<sup>(۹)</sup> سازه‌انگاری سیاست بین‌الملل را بر اساس هستی‌شناسی رابطه‌ای<sup>۴</sup> می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و انگاره‌ها بها می‌دهد. کانون توجه آن آگاهی بشری و نقشی است که این آگاهی در روابط بین‌المللی به صورت جمعی و فردی ایفا می‌کند. معنا و اهمیت امور و عوامل، مستقل از زمان و مکان نیستند. واقعیت‌های بین‌المللی هم فکری و هم مادی هستند. آنها زمان‌مند و اجتماعی می‌باشند.<sup>(۱۰)</sup> بدین ترتیب، با رشد و تعمیق نظریه

1. in themselves

2. positivism

3. post-positivism

4. relational

سازه‌انگاری در روابط بین‌المللی، قواعد و هنجارهای بین‌المللی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت.

تا این زمان، نوواقع گرایان اساساً به دلیل رعایت اصل صرفه‌جویی در نظریه‌پردازی، توجهی به هنجارها و قواعد بین‌المللی نداشتند. آنها در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی، دولت را جعبه سیاهی می‌دانستند که در ارزیابی رفتار دولت‌ها نیازی به گشودن آن نبود.<sup>(۱۱)</sup> مطالعه هنجارها و قواعد بین‌المللی قبل از سازه‌انگاری تنها از سوی نهاد گرایان نشولیبرال و نظریه رژیم‌ها صورت می‌گرفت. آنها نیز نقش اندکی به هنجارها می‌دادند. هنجارها عامل تسهیل کننده همکاری‌های بین‌المللی به شمار می‌آمدند و با محدود کردن رفتار دولت‌ها توانمندی‌هایی نیز در اختیار دولت‌ها قرار می‌دادند تا منافع ملی خود را تأمین نمایند. هنجارها و قواعد، بیرون از کارگزاران و در اختیار آنها بودند تا رفتارشان مورد سنجش قرار گرفته و در تأمین اهداف و منافع به کمک آنها بستابند. از سوی دیگر، در نگاه سازه‌انگاری، قواعد و هنجارها صرفاً ابزار ارزیابی رفتار دولت‌ها نیستند. آنها اموری بر ساخته هستند که به صورت اجتماعی شکل می‌گیرند و در شکل‌گیری هویت‌ها و منافع دولت‌ها تأثیر می‌گذارند، در عین حال که خود هنجارها تحت تأثیر توزیع قدرت در جامعه بین‌المللی قرار دارند. بنابراین، قواعد و هنجارهای بین‌المللی اموری اجتماعی و بین‌ذهبی هستند که ضمن اینکه از توزیع قدرت در جهان متأثر می‌شوند، محدودیت‌ها و فرصت‌هایی را برای بازیگران بین‌المللی فراهم می‌آورند. نسبت آنها با توزیع قدرت و کشورها همانند رابطه ساختار و کارگزار است که سازه‌انگاری نگاهی متفاوت به آن دارد.<sup>(۱۲)</sup>

## کارویژه‌های قواعد و هنجارهای بین‌المللی

قواعد و هنجارها، اموری بین‌ذهبی و ارزش‌پایه هستند که انتظارات از رفتار مناسب با نظام اجتماعی را نشان می‌دهند. در عرصه بین‌المللی، هنجارها نشان‌دهنده انتظارات از رفتار مناسب دولت‌های است که می‌توانند در سطوح مختلف و به گونه‌های متفاوت ظاهر شده و شکل خاصی به جامعه بین‌المللی و روابط دولت‌ها و انتظارات آنها از یکدیگر دهنند. ریموند کوهن هنجار را نوعی اصل عمومی از حق رفتار می‌داند که طبق آن، جامعه از کلیه اعضای خود انتظار دارد تا

خودشان را با آن تطبیق داده و هماهنگ نمایند.<sup>(۱۳)</sup> هنجارهای بین‌المللی، پیوند متقابل و عمیقی با ارزش‌های جامعه دارند. ارزش‌های مشترک به تکوین و تعمیق هنجارها کمک می‌کنند و هنجارها و قواعد در تداوم ارزش‌ها مؤثرند و جامعه، براساس چنین هنجارها و قواعدی، رفتار خاصی را از سایر اعضاء انتظار دارند. فقدان ارزش‌های مشترک فراوان در جامعه بین‌المللی، موجب شده است برخی دانشوران آن را جامعه قلمداد نکرده و به هنجارها و قواعد آن هویتی مستقل ندهند. از نظر آنها، این ارزش‌های مشترک است که جامعه را ایجاد می‌کند. فقدان چنین ارزش‌هایی، نشان می‌دهد نمی‌توان نظام بین‌المللی را نوعی جامعه دانست یا دست کم آن را همانند جامعه داخلی تصور کرد.<sup>(۱۴)</sup>

با ظهر اندیشه‌های جدی در روابط بین‌المللی، فرض جامعه‌ای بودن نظام بین‌الملل موقعیت و اهمیت بیشتری یافت و کم کم به نظر غالب در این حوزه تبدیل شد. هرچند طرفداران این دیدگاه قبول دارند که جامعه بین‌الملل انسجام زیادی ندارد و روابط بین‌الملل جامعه ضعیفی است، ولی جامعه‌ای است که ارزش‌ها، قواعد و هنجارهای خاص خود را دارد و این هنجارها و قواعد، در جامعه بین‌المللی، دست کم سه کارکرد ویژه دارند:

نخست، هنجارها و قواعد بین‌المللی به تکوین بازیگران کمک می‌کنند. وجود و کارگزاری دولت‌ها در جامعه بین‌المللی بر دو بعد از حاکمیت استوار می‌باشد. بعد اول که گاهی از آن با عنوان حاکمیت مثبت<sup>۱</sup> یاد می‌شود، به توانایی دولت برای اعمال "انحصاری زور مشروع" و اجرای قوانین در قلمرو خویش اشاره می‌کند.<sup>(۱۵)</sup> دومین بعد که از آن با عنوان حاکمیت حقوقی یا حاکمیت منفی یاد می‌شود، شامل به رسمیت شناخته شدن دولت از سوی سایر اعضای جامعه بین‌المللی و اعطای حق حاکمیت به آن می‌شود. بنابراین، هویت‌های سیاسی برای اینکه بتوانند دولت بشوند، باید از سوی سایرین به رسمیت شناخته شوند و این زمانی تحقق می‌یابد که هویت سیاسی مزبور، خود را با معیارهای هنجاری آن جامعه هماهنگ سازد. چون جامعه بین‌المللی در به رسمیت شناختن بازیگران و اعطای حقوق و مسئولیت‌ها به آنها نقش مهمی ایفا می‌کند، بنابراین می‌توان گفت جامعه بین‌المللی در شکل‌گیری بازیگران بسیار

1. positive sovereignty

مؤثر است.(۱۶)

کارکرد دوم هنجارها و قواعد، نقش تنظیمی یا جهت‌دهی است. آنها در تعیین حوزه فعالیت بازیگران اجتماعی نقش مؤثری دارند. هنجارهای بین‌المللی، دولتها را محدود می‌سازند و آنها را در مسیری قرار می‌دهند که ناگزیر به شیوه‌های خاصی، فراتر از محاسبات ساده قدرت عمل کنند. به گفته مایکل بارتنت<sup>۱</sup>، دولتها در شبکه هنجاری درهم تنیده که سیاست خارجی آنها را سمت و سو می‌دهد، «احاطه شده‌اند».(۱۷) در جامعه بین‌المللی نیز همانند سایر جوامع، اعتبار و مشروعيت برای اعضاء جامعه اهمیت زیادی دارد و آنها در پی آن هستند. پیروی از قواعد موجود، یکی از راههای مؤثر در ایجاد مشروعيت می‌باشد. حتی دولتها قدرتمند نیز نمی‌توانند تأثیرگذاری قواعد و هنجارها در موقعیت بین‌المللی خود را به طور کامل نادیده بگیرند. در عین حال، حتی در مواردی که بقای دولت در معرض خطر است، آن دولت نمی‌تواند به راحتی هنجارهای بین‌المللی را کنار بگذارد.(۱۸)

**سومین** کارکرد این است که در جامعه بین‌المللی، هنجارها و قواعد چارچوبی را برای ارتباطات معنی دار بین بازیگران فراهم می‌آورند. هنجارها و قواعد، زبانی معنی دار در جامعه بین‌المللی هستند که بر الگوهای پذیرفته شده تعامل اجتماعی مبتنی می‌باشند. هنجارها این امکان را برای دولتها فراهم می‌آورند که رفتارهای خود را توجیه کنند و ابزاری را برای جامعه بین‌المللی فراهم می‌آورند تا این جامعه بتواند ادعاهای دولتها را ارزیابی کند. البته، این گفته به معنای این نیست که هنجارها همواره صریح و ثابت هستند. هنجارها و قواعد گاهی در تعارض با یکدیگر هستند و رهبران کشورها را با گزینه‌های دشوار رو برو می‌سازند. بسیاری از معماهای سخت در جامعه بین‌المللی مانند روابط بین حاکمیت، حقوق بشر و مداخله، از طرح هنجارها و قواعدهای ناشی می‌شوند که در تعارض و رقابت با یکدیگر هستند و این امر نشان دهنده ارزش‌های متفاوتی است که در درون این هنجارها نهفته است.(۱۹)

بنابراین، هنجارهای اجتماعی در شکل‌گیری بازیگران، جهت‌دهی به اقدامات آنها و ارائه چارچوب ارتباطی معنادار، نقش مهمی دارند. در عین حال، هنجارها گاهی در تعارض با هم

1. Michael Barnet

هستند و یا در موقعی، برخی هنجارها اهمیت بیشتری می‌یابند و برخی دیگر، موقعیت خود را از دست می‌دهند.

## أنواع، تحول و تأثيرگذاری قواعد و هنجارها

وارد تامس<sup>۱</sup> هنجارها را به دو دسته تقسیم می‌کند: هنجارهای وابسته متعارف<sup>۲</sup> و هنجارهای مرسوم یا ریشه‌دار.<sup>۳</sup> هنجارهای نوع اول، به شدت بر سنت‌های گذشته و اصل حمایت متقابل متکی هستند. آنها بر اصول اخلاقی توافق شده مبنی می‌باشند، اما با هویت‌ها و علائق بازیگران اجتماعی کاملاً منطبق نیستند. مثالی که تامس می‌زند این است که هنجارهایی که در زمان جنگ غیرنظمیان طرف مقابل را هدف قرار می‌دادند، بسیار ضعیفتر از هنجارهایی بودند که هدف‌شان تخریب کارایی نظامی طرف مقابل بود. چون در اندیشه دولت‌های غربی، هدف‌گیری دقیق در جنگ‌ها مد نظر هستند، این هنجارها به راحتی جا افتاده‌اند. اعضای جامعه معمولاً اتفاق نظر دارند که چنین الگوهای رفتاری می‌توانند رفتار پسندیده هنجاری را نشان دهند، اما نمی‌توانند به مثابه شکل دهنده عمل کنند؛ زیرا عدم حمایت و تقویت این الگوها به از بین بردن هویت بازیگران یا متلاشی شدن جامعه بین‌المللی نخواهد انجامید. در عین حال، اگر این هنجارها در طول زمان و از سوی بازیگران قوی زیرپا گذاشته شوند، به مرور زمان از سوی بازیگران ضعیفتر نیز نادیده گرفته خواهند شد و در نتیجه، منسوخ و متروک خواهند شد. (۲۰)

در مقابل، هنجارهای ریشه‌دار بر اصول اخلاقی توافق شده و اصل حمایت مکرر<sup>۴</sup> مبنی هستند و هر سه، نقش شکل دهی، جهت دهی و ارتباطاتی را ایفا می‌کنند. این هنجارها هویت بازیگران را شکل می‌دهند و چارچوب علائق آنها را مشخص می‌سازند. برای نمونه، هنجار عدم تجاوز باعث ایجاد دولت‌هایی با حاکمیت‌های متمایز شده و بدین ترتیب، به هویت‌های

1. Ward Thomas

2. convention – dependent norms

3. embedded norms

4. repeated adherence

متمايز کمک کرده است. نقض قواعد و هنجارهای عملی و تشکیل دهنده جامعه بین‌الملل، به ایجاد اختلال در روند نظم موجود منجر می‌شود و عملاً نادیده گرفتن آنها با واکنش شدیدتری روبرو می‌شود. در جامعه بین‌المللی، دولت‌ها، از روی عادت، از هنجارهای ریشه‌دار تبعیت می‌کنند. چنین هنجارهایی هویت و علایق بازیگران را شکل می‌دهند و نوعی چارچوب معنایی فراهم می‌آورند که اغلب غیرملموس می‌باشد. (۲۱)

ریموند کوهن<sup>۱</sup> قواعد بین‌المللی را با توجه به میزان صراحة یا عمومیت، پایداری یا متغیر بودن، کاربرد جهانی یا محدود، تضییف یا تحکیم موقعیت جغرافیایی و کاربرد آن در زمان جنگ و صلح، تقسیم می‌کند و معتقد است قواعد بین‌المللی ضمنی، مدون نبوده و بیان نمی‌شوند، اما قواعد صریح در موافقت‌نامه‌ها و مقاوله‌نامه‌های مختلف بین‌المللی، به شکل مکتوب وجود دارند. (۲۲) دیوید دسلر<sup>۲</sup> با بیان اینکه قواعد، رسانه‌هایی هستند که کنش‌گران از طریق آنها با هم ارتباط برقرار می‌کنند و میان کنش‌های خود هماهنگی ایجاد می‌نمایند، آنها را به دو دسته تنظیمی<sup>۳</sup> و تکوینی<sup>۴</sup> تقسیم می‌کند. رفتاری که در پیروی از قاعده‌ای صورت می‌گیرد، معنادار است. قواعد تنظیمی در شرایط تعریف‌شده، رفتارهایی را تجویز یا منع می‌کنند و عدم پیروی از آنها با مجازات‌هایی همراه است. قواعد تکوینی، اشکال جدید رفتار را خلق یا تعریف می‌نمایند و عدم پیروی از آنها باعث فهم‌ناپذیری کنش (به دلیل بی‌معنایی آن) می‌شود. البته، هر دو دسته از قواعد واجد مدلولات متقابل‌اند، یعنی قواعد تکوینی، مدلولات تنظیمی و قواعد تنظیمی، مدلولات تکوینی دارند. (۲۳)

اونف با اشاره به کارویژه قواعد در تبدیل عوامل مادی به منابع، می‌نویسد: «این عمل به برخی کارگزاران فرصت آن را می‌دهد که از موادی که براساس قواعد به آنها دسترسی دارند، برای ایجاد قواعدی جدید که به نفع خودشان است، استفاده کنند. دسترسی متفاوت به منابع، به روابط اجتماعی نامتقارن و توانمندی متفاوت در ایجاد قواعد منجر می‌شود.» (۲۴)

1. Raymond Cohen

2. David Dessler

3. regulatory rules

4. constitutive rules

کشورهایی که به منابع بیشتری دسترسی دارند و فعالانه در عرصه بین‌المللی حضور می‌یابند، در ایجاد قواعد نقش بیشتری ایفا می‌کنند. در عین حال، پیدایی قواعد و هنجارهای بین‌المللی در اختیار قدرت‌های بزرگ نیست. قواعد و هنجارهای بین‌المللی، اموری اجتماعی هستند و به صورت اجتماعی شکل گرفته و قوام می‌یابند. مارتا فینمور<sup>۱</sup> و کاترین سیکینگ<sup>۲</sup>، شکل‌گیری و تأثیرگذاری هنجارهای بین‌المللی را در سه مرحله با عنوان چرخه حیات هنجارها مطرح می‌سازند: (۲۵)

مرحله نخست، مرحله پیدایش و ظهور هنجارهاست. هنجارها در خلاء ایجاد نمی‌شوند.

آنها به صورت فعالانه از سوی کارگزاران طرح و تقویت می‌شوند. کارگزاران با طرح موضوعات و رفتارهای مناسب، تأیید و تشویق آنها و رد و نادیده گرFTarهای نامناسب از یک سو و تعریف، تفسیر و بازتفسیر هنجارها با بهره‌گیری از زبان، از سوی دیگر، به ظهور هنجارها کمک می‌کنند. قبول حمله‌نکردن به گروه پزشکی در میادین جنگ، هنجاری است که از سوی هنری دونانت<sup>۳</sup> مطرح شد. این موضوع ریشه در تجربه‌های دونانت در دوره خدمتش در صلیب سرخ داشت. تجربه‌ای که بسیاری از افراد در جنگ‌ها لمس کرده بودند و با طرح آن نوعی همدلی با آن ابراز کردند. این موضوع به سرعت پخش شد و در میان دولت‌ها رواج یافت. کارگزاران در ظهور هنجارها اهمیت زیادی دارند. آنها با جلب توجه به موضوع یا حتی ایجاد موضوعی با بهره‌گیری از زبان، توجهات را به سوی مسایل و موضوعات خاص جلب کرده و با تفسیر و بازتفسیر آنها، به شکل‌گیری هنجارها در جامعه بین‌المللی کمک می‌کنند. شکل‌گیری چارچوب‌های شناختی نیز در ظهور هنجارها مهم است. الگوهای شناختی فهم عمومی از هنجار را گسترش می‌دهد و به شکل‌گیری سیاست‌های مبنی بر هنجار منجر می‌شود. در عین حال، این الگوی شناخت و هنجارهای سازگار با آن، به درک‌های جایگزین از مناسب‌بودن و هویت میان بازیگران روابط بین‌المللی می‌انجامد. (۲۶) در مرحله ظهور

1. Martha Finnemore

2. Kathryn Sikkink

3. Henry Dunant

هنچارهای بین‌المللی، کارگزاران یا حاملان<sup>۱</sup>، جدا از افراد، سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیردولتی هستند. خط‌مشی‌های سازمانی در عرصه بین‌المللی، به طرح و تقویت هنچارها کمک می‌کنند و در مواقعي، هنچارها به ساخته‌شدن خط‌مشی‌های سازمانی منجر می‌شوند.<sup>(۲۷)</sup> سازمان صلیب سرخ جهانی، سازمان ملل و سازمان‌های حقوق‌بشری، نمونه‌های برجسته سازمان‌های بین‌المللی هنچار – پایه هستند که در شکل‌گیری هنچارها نقش مهمی دارند.

در مرحله دوم، هنچارها به سرمتشق تبدیل می‌شوند. وقتی دولت‌ها هنچارهای جدید را می‌پذیرند، در درون این دولت‌ها تغییرات هنچاری به وجود می‌آید. برخی کارگزاران از هنچارهای جدید حمایت می‌کنند. دولت‌ها، هم از درون جامعه خود و هم از سوی جامعه بین‌المللی برای رفتار براساس این نوع هنچارها تحت فشار قرار می‌گیرند. در این مرحله، به تدریج، نوعی جایگزینی میان هنچارهای قدیم و جدید بروز می‌یابد. هنچارهای معارض قدیمی فرو نهاده شده و هنچارهای جدید موقعیت بهتری می‌یابند. دولت‌ها به تدریج درمی‌یابند که رعایت هنچارها موجب پیامدهای مثبت در عرصه داخلی و بین‌المللی می‌شود.

درست همانگونه که افراد رعایت قواعد و هنچارها را می‌آموزنند، دولت‌ها نیز چنین روندی را تجربه می‌کنند. آنها در تعامل با دیگران می‌آموزنند که چگونه عمل کنند. آنها به مرور به این نتیجه می‌رسند که برخی رفتارها موجب تقویت موقعیت بین‌المللی آنها می‌شود و برخی دیگر، به مشروعیت و موقعیت آنها لطمه می‌زنند. آنها رفتارهای مشروعیتساز را تکرار و از رفتارهای غیرقابل پذیرش دیگران اجتناب می‌کنند. بدین ترتیب، دولت‌ها جامعه‌پذیری را تجربه کرده و هنچارها درونی و ریشه‌دار می‌شوند.

سازه‌انگاران معتقدند چنین آموزشی از طریق کنش‌های ارتباطی و قدرت رویه<sup>۲</sup> صورت می‌گیرد. قدرت رویه اجتماعی بر توانایی خود در بازتولید معانی بیناذهنی متکی است که به ساختار اجتماعی و بازیگران شکل می‌دهند. تا زمانی که اجتماع معانی مربوطه، مشروعیت رویه مورد نظر را از بازیگر مورد نظر در اجتماع معانی مورد نظر تائید نکند، آن بازیگر قادر به

1. entrepreneurs  
2. power of practice

هیچگونه عملی نخواهد بود.(۲۸) بر این اساس، بازیگران سعی می‌کنند اقدامات خود را با استفاده از هنجارهای مشترک توجیه کنند و جامعه بین‌المللی نیز توجیه آنها را ارزیابی می‌کند. اگر توجیه پذیرفته نشود، ممکن است سایر اعضای جامعه با اتخاذ اقدامات تنیبیه، آن بازیگر را به ارزیابی مجدد علائق و تصحیح رفتار وادار سازند. در صورت وقوع این امر می‌توان گفت بازیگر قواعد و هنجارها را یاد می‌گیرد. رفتار ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ در حمله به عراق، نمونه برجسته‌ای در این مورد است. این کشور تلاش داشت حمله به عراق را براساس مصوبه شورای امنیت و در قالب حقوق بین‌المللی و تأکید بر اقدامات هنجارشکنانه عراق مثل تولید و نگهداری سلاح‌های کشتار جمعی و حمایت از تروریسم توجیه نماید. در حالی که مخالفان و برخی اعضای جامعه بین‌المللی و گروه‌هایی در داخل آمریکا، آن را نمونه‌ای از نقض هنجارهای بین‌المللی مبنی بر عدم توسل به زور برای تأمین اهداف اعلام می‌کردند.(۲۹)

با وجود این، فرایند یادگیری اجتماعی در عرصه بین‌المللی، فرایندی ناآگاهانه و غیرسیاسی نیست. دولت‌های قدرتمند بیشتر از دولت‌های ضعیف نقش آموزگار را ایفا می‌کنند. اگرچه بسیاری از سازه‌انگاران و پست‌مدرن‌ها بر زبان و قدرت استدلال دولت‌ها توجه دارند، اما باید این نکته را نیز مد نظر داشت که ورای شایستگی هر دولت، توان مادی آن نیز در پذیرفته شدن، بسیار مهم می‌باشد. در عین حال، توان مادی حرف اول و آخر را نمی‌زنند، بازیگران از توان غیرمادی یا معنایی نیز برخوردارند. شأن اجتماعی دولت‌ها، امر معنایی است که از جایگاه اخلاقی آنها در عرصه بین‌المللی متأثر می‌شود و نمی‌توان آن را با تکیه بر عوامل مادی توضیح داد.(۳۰)

در هر صورت، یادگیری اجتماعی و ایجاد هنجارها را نمی‌توان کنش ارتباطی غیرآگاهانه و غیرسیاسی دانست. این یادگیری از طریق روابط سیاسی، روابط مادی و توان غیرمادی بازیگران شکل می‌گیرد. به علاوه، یادگیری اجتماعی با اجتماعی شدن هنجارهای خاص یا قرارگرفتن هنجارها در بطن هویت دولت متوقف نخواهد شد. این امر فرایندی مداوم و رو به رشد است که طی آن، دولت‌ها می‌آموزند بر طبق هنجارها عمل کنند. در این مرحله، هنجارها وارد نظام دیوان‌سالاری دولت‌ها و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی می‌شوند.

در مرحله سوم، هنجارها به عادات رفتاری دولت‌ها تبدیل می‌شوند. در این مرحله،

دولت‌ها کاملاً متقادع شده‌اند که قواعد و هنجارها، لازم و رعایت آنها ضروری است. هنجارها در رفتار دولت‌ها و سایر بازیگران بین‌المللی نهادینه و درونی می‌شوند. رفتار خلاف هنجارها و قواعد بین‌المللی قابل تصور نیست. آنها به صورت خود به خودی قواعد را مراعات و از هنجارهای بین‌المللی پیروی می‌کنند. محاسبه‌گری در رعایت یا عدم رعایت هنجارها به کناری نهاده شده و گزینه‌ای غیر از پیروی از هنجارها به ذهن بازیگران خطوط نمی‌کند. رفتار بر اساس هنجار بدون پرسش انجام می‌شود و حالت طبیعی به خود می‌گیرد. در این مرحله، هنجارها و قواعد نه به شکل دانش فنی، بلکه به صورت یادگیری حرفة‌ای منتقل می‌شوند. پژوهشکان یاد می‌گیرند که حیات ارزشمندتر از هر چیزی است و سربازان می‌آموزند حیات خود را فدای اهداف راهبردی ملی بکنند. به همین صورت، دولتمرد یاد می‌گیرد که سیاست‌های کشور باید بازتابی از مبانی هنجاری تخصصی باشد. آنها در طول تحصیل، هنجارها و قواعد بین‌المللی را می‌آموزند و به هنگام تصمیم‌گیری، آنها را مدنظر قرار می‌دهند. (۳۱) درونی شدن هنجارها موجب پیروی خودبه‌خود و بی‌هزینه بازیگران از آنها شده، تأثیرگذاری آنها را افزایش داده و پایابی آنها را تقویت می‌نماید. (جدول شماره ۱)

جدول ۱- مراحل پیدایش و تحول هنجارها

مرحله سوم: درونی‌سازی	مرحله دوم: شیوع هنجار	مرحله نخست: ظهور هنجار	
حقوق، تخصص‌ها، دیوان‌سالاری	دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، شبکه‌ها	کارگزاران یا حاملان هنجارها با خطمشی‌های سازمانی	بازیگران
پیروی و اطاعت	مشروعیت، اعتبار، احترام	جایگزین‌سازی، همدلی، تعهد معنایی و فکری	انگیزه‌ها
عادت، نهادینه‌شدن	جامعه‌پذیری، نهادینه شدن، ابراز	پی‌گیری	سازوکارهای تسلط

Source: Martha Finnemore and Kathryn Sikkink, "International Norm Dynamics and Political Change", *International Organizations*, Vol. 52, No. 4, (autumn 1998) p. 887-917.

اکنون پرسش این است که کدام‌یک از قواعد و هنجارها از اهمیت زیادی برخوردار بوده و بر رفتار دولت تأثیر بیشتری دارند؟ همانگونه در صفحات قبل اشاره شد، هنجارها مراحل

مخالفی را طی می‌کند. در مراحل اولیه، آنها از تأثیرگذاری اندکی برخوردارند. نگاه دولت‌ها به چنین هنجارهایی، عموماً حسابگرانه است. در این مراحل، نقض یا پیروی از هنجارها و قواعد بین‌المللی، به میزان حمایت قدرت‌های بزرگ از آنها بستگی دارد. هرقدر کارگزاران و حاملان هنجارها از موقعیت بالاتری در عرصه جهانی برخوردار باشند، حمایت از هنجارها زیاد و امکان نقض آنها اندک خواهد بود. در مقابل، هرقدر حاملان این هنجارها ضعیف باشند، احتمال نقض آنها از سوی قدرت‌های دیگر زیادتر می‌شود. عامل دوم به میزان مشروعيت‌سازی هنجارها در عرصه بین‌المللی بستگی دارد. هنجارهایی که از مشروعيت زیادی برخوردارند و رفتار بر اساس این هنجارها، موقعیت و منزلت قابل توجهی برای دولت‌ها فراهم می‌آورد و آنها از توان تأثیرگذاری بیشتری برخوردار می‌شوند. این گونه هنجارها، به خصوص اگر حاملان آنها گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی باشند، از هر دو حوزه داخلی و خارجی، دولت‌ها را برای رعایت هنجارها و قواعد بین‌المللی تحت فشار قرار می‌دهند. کمک به مناطق آسیب‌دیده، فقرزدایی از جهان، حفظ محیط زیست و عدم استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی نمونه‌هایی هستند که در حال حاضر موجب مشروعيت‌سازی و منزلت‌آفرینی برای کشورها در عرصه بین‌المللی می‌شوند. همچنین، در مواردی که دولت‌ها در درون کشور خود با مشکل مشروعيت روپرتو هستند، معمولاً برای مشروعيت‌سازی در عرصه بین‌المللی به این گونه هنجارهای مشروعيت‌آفرین توجه بیشتری می‌کنند.<sup>(۳۲)</sup>

علاوه بر میزان مشروعيت‌سازبودن هنجارها در کاهش و یا افزایش تأثیرگذاری‌شان، مشهوریت و فraigیربودن آنها نیز از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. برخی هنجارها بیش از دیگران بین‌المللی شده‌اند و از طریق خود نظام تقویت و حمایت می‌شوند. این واقعیت که هنجارهای مورد نظر یا سازگار با افکار و تمایلات غربی‌ها در عرصه بین‌المللی، رشد بیشتری یافته و تأثیر بیشتری دارند، از این موضوع ناشی می‌شود که گفتمان‌های غربی در طول قرون گذشته، به سرعت در مناطق دیگر جهان گسترش یافته‌اند. گفتمان‌های مسلط در غرب، ضمن گسترش به مناطق دیگر، هنجارها و قواعد سازگار با مفاهیم و اصول بنیادی خود را تولید، ترویج و تقویت کرده‌اند.<sup>(۲۳)</sup> فraigیربودن گفتمان‌ها به فraigیری قواعد و هنجارهای آنها منجر شده و آنها را به شیوه‌های گوناگون تولید و بازتولید می‌نماید. به این ترتیب، هنجارهای

سازگار با گفتمان‌های مسلط و فرآگیر از توانایی تأثیرگذاری بیشتری برخوردار می‌شود. با افول گفتمان مسلط و ظهرور گفتمان‌های جدید و چالشگر، قواعد و هنجارهای ناسازگار گذشته به کنار نهاده و هنجارهای جدید به وجود می‌آیند.

بالاخره، ویژگی‌های ذاتی هنجارها عاملی است که می‌تواند در میزان تأثیرگذاری آنها مؤثر باشد. برخی هنجارها و قواعد بین‌المللی، ضمن اینکه سازگاری بیشتری با قواعد دیگر دارند، به خودی خود از وضوح زیادی برخوردارند. هنجارهای سازگار با هنجارها و قواعد بین‌المللی دیگر، با موانع کمتر و پذیرش بیشتری روبرو هستند. سازگاری درونی و بیرونی هنجارها به همراه سادگی و وضوح، از عوامل مؤثر در پذیرش و اجرای آنها از سوی دولتها و دیگر بازیگران بین‌المللی می‌باشد. ابهام در قواعد، به تفسیرهای متعارض منجر شده و از عملی شدن آنها جلوگیری می‌کند.<sup>(۳۴)</sup>

## پیروی و نقض قواعد و هنجارها

رویکردهای نوواقع‌گرا و نسلیبرال در خصوص اطاعت یا نقض قواعد و هنجارهای بین‌المللی از سوی دولتها، بر این عقیده‌اند که آنها براساس محاسبات حسابگرانه هزینه و فایده عمل می‌کنند. از نظر واقع‌گرایان، دولتها زمانی از هنجارها و قواعد پیروی می‌کنند که در راستای منافع ملی خودشان باشد. در صورتی که آن هنجارها با منافع شان همسو نباشد، تنها زمانی از آنها اطاعت می‌کنند که هزینه نقض، به هر دلیل، خیلی بالا باشد.<sup>(۳۵)</sup> هرچند لیبرال‌ها به شکلی متفاوت به هنجارها و قواعد بین‌المللی نگاه می‌کنند و معتقد به سودمندی آنها در عرصه بین‌المللی هستند و آنها را برای همکاری و افزایش سود همگانی ضروری می‌دانند، اما هر دو دیدگاه از یک مبنای مشترک برخوردارند که آن را می‌توان منطق پیامدگرایی<sup>۱</sup> نامید. در این منطق، اساس رفتار دولتها بر میزان سودمندی آنها از رعایت هنجارها و احیاناً پیامدهای منفی آن در صورت نقض شان می‌باشد. البته، از نظر نسلیبرال‌ها و نظریه رژیم‌های بین‌المللی، نهادها و قواعد بین‌المللی، میراث‌ها و محدودیت‌هایی در عرصه

1. consequentialism

بین‌المللی ایجاد می‌نمایند که دولت یا کارگزاران بین‌المللی به راحتی نمی‌توانند آگاهانه یا نیت‌مندانه آنها را نادیده بگیرند. فرض سودمندی نهادها و تهدید به مجازات از سوی آنها، زمینه‌ای را فراهم می‌آورد که دولت‌ها نتوانند به صورت موردنی به ارزیابی سود و زیان یا هزینه / فایده رفتار خود در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی بپردازنند.<sup>(۳۶)</sup>

رویکرد دوم به نظریه سازه‌انگاری مربوط است که به ساختارهای غیرمادی در شکل‌گیری هویت‌ها، علایق و هنجارها اهمیت زیادی می‌دهد و در بحث علل پیروی دولت‌ها از قواعد و هنجارهای بین‌المللی، جدا از عادت، به فرایندهای اجتماعی یادگیری و منطق مناسب‌بودن تأکید می‌کند. منطق مناسب‌بودن این نکته را دربردارد که محیط اجتماعی و مباحث و مسایل بیناذهنی اهمیت زیادی دارد. چون هنجارهای اجتماعی چارچوب ارتباطات بازیگران را شکل می‌دهند، آنها را سمت و سو بخشیده و محدود می‌سازند، کنش‌ها و رفتار بازیگران را نمی‌توان جدا از بافتر آنها بررسی کرد. بنابراین، منطق مناسب‌بودن این موضوع را طرح می‌سازد که "از افراد بازیگر انتظار می‌رود از قواعد مربوط به هویت‌های خاص در موقعیت‌های خاص تعیت کنند و در هر موقعیت مشابه، هویت‌های مختلف موجود، گزینه انتخابی، مفاهیم کلی خود و موقعیت‌ها را ارزیابی کنند."<sup>(۳۷)</sup> در فرایند یادگیری اجتماعی و براساس منطق مناسب‌بودن، بازیگران تلاش می‌کنند اقدامات خود را با شرایط خاص هماهنگ نمایند. این رفتار قانونمند با ابزارگرایی منطق پیامدگرایی کاملاً متفاوت است. در این رویکرد، بازیگران سعی می‌کنند آنچه را صحیح است انجام دهند نه اینکه علایق پیشین خود را به حداقل برسانند.<sup>(۳۸)</sup> البته باید توجه کرد که در دیدگاه سازه‌انگاری، قواعد و هنجارها، اموری اجتماعی و بیناذهنی هستند. آنها به صورت اجتماعی تکوین یافته و قدرتمند می‌شوند و دولت‌های قدرتمند در ایجاد این فضا و محیط اجتماعی، نقش مؤثرتری دارند و یا سعی می‌کنند محیطی را خلق کنند که در آن، اقدامات و رفتارشان مناسب به نظر برسد. برای نمونه، دولت بوش پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، فضایی در عرصه بین‌المللی به وجود آورد که در آن، توسل به زور علیه رژیم طالبان و صدام حسین مناسب به نظر می‌رسید.

جفری چکل<sup>۱</sup> در یادگیری اجتماعی، متقاعدسازی و مجازات‌های اجتماعی، تنها به سطح بین‌المللی و دولت‌ها توجه ندارد. او معتقد است بازیگران غیردولتی نظیر سازمان‌های مردم-نهاد و اتحادیه‌های تجاری که از هنجارهای بین‌المللی برای پیش‌برد اهداف و منافع خود استفاده می‌کنند، فشار می‌آورند که تصمیم‌گیرندگان در فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری، از هنجارها و قواعد بین‌المللی اطاعت نمایند. آنها مزنوی شدن و تحريم کشورشان را به ضرر خود می‌دانند. در این سازوکار، بازیگران غیردولتی بین‌المللی، صورت شبکه‌هایی در سطوح ملی و فراملی، با همدیگر در ارتباطند و با بسیج نیروها و اعتراض به رفتار خلاف هنجارها و قواعد بین‌المللی، دولت‌ها را به پیروی از آنها وادار می‌سازند. هرچند در این سازوکار، مجازات‌های اجتماعی به نظریه پیامدگرایی نزدیک می‌شود، اما متقاعدسازی / یادگیری اجتماعی که در آن هنجارها و قواعد بین‌المللی آموخته شده و درونی می‌گردد، بحث اصلی نظریه سازه‌انگاری است که براساس آن، پیروی و اطاعت نه براساس حسابگری هزینه / فایده، بلکه در نوعی فرایند اجتماعی بروز می‌یابد، عملی می‌شود و متحول می‌گردد.(۳۹)

### نتیجه‌گیری

به طور خلاصه، هنجارها و قواعد نه تنها به طور مستقیم بر رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی تأثیر می‌گذارند، بلکه به شکل‌گیری نظام شناختی و هویتی کشورها و تصمیم‌گیرندگان کمک کرده و از این طریق، به رفتار آنها شکل می‌دهند و به این صورت، دولت‌ها از قواعد و هنجارهای بین‌المللی پیروی کرده و یا تلاش می‌کنند قواعد خاصی را ایجاد نمایند و یا به تقویت یا تضعیف برخی قواعد و هنجارها اقدام کنند. هنجارها و قواعد با بازیگران بین‌المللی در نوعی قوام‌دهی متقابل قرار دارند. هنجارها و قواعد بین‌المللی، ضمن ایجاد محدودیت‌هایی بر بازیگران، فرصت‌ها و توانمندی‌هایی را در اختیار آنها قرار می‌دهند. این بازیگران با توجه به توانمندی‌ها و شناختی که از قواعد و هنجارها دارند، از آنها استفاده کرده و به تقویت موقعیت خود می‌پردازنند و یا به دلیل نقض این قواعد، تنبیه می‌شوند.

1. Jeffrey T. Checkel

دانشوران روابط بین‌الملل برای شناخت رفتار بازیگران در عرصه بین‌المللی، ناگزیر به بررسی قواعد و هنجارهایی هستند که اکنون روز به روز تعمیق یافته و در ساحت‌های مختلف حیات بین‌المللی تأثیر زیادی می‌گذارند. قواعد و هنجارهای بین‌المللی، حیاتی مستقل از دولتها و بازیگران بین‌المللی دارند. این قواعد، هرچند در شناخت و رفتار دولتها مؤثرند و از رفتار آنها متأثر گشته و متحول می‌شوند، اما به رغم توانمندی متفاوت دولتها در تأثیرگذاری بر هنجارها و قواعد بین‌المللی، هیچ مرجع حاکمی برای تولید، ترویج و از بین بردن هنجارها و قواعد بین‌المللی وجود ندارد. شناخت آنها و روند تحول شان، می‌تواند موجب توانمندی بیشتر کارگزاران در بهره‌گیری از قواعد و هنجارهای بین‌المللی شده و موقعیت بالاتری در عرصه بین‌المللی برای آنها فراهم آورد. با وجود این، نباید در میزان تأثیرگذاری هنجارها و قواعد بین‌المللی اغراق شود. هنجارهای مختلف، تأثیرات متفاوت دارند و این تأثیرات بر روی کشورها، در زمان‌های متفاوت و موضوعات گوناگون، متفاوت است.

## یادداشت‌ها

۱. آرنولد ولفرز، «قدرت و قطب بی تفاوتی»، در آندره لینکلیتر، آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، ترجمه لی لا سازگار،

تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵، ۱۳، صص ۱۵۱-۱۸۴.

۲. در خصوص نظریه نوواقع‌گرایی به منبع زیر مراجعه نمایید:

Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics*, New York: Random House.

۳. برای نمونه ن.ک. به:

McClalland, S., *A History of Western Political Thought*, New York: Routledge, 1996.

4. Nicholas Onuf and Frank F. Klink, "Anarchy Authority, Rule", *International Studies Quarterly*, Vol.33, No.2, June 1989, pp.149 – 173 (150).

5. Morton A. Kaplan, *System and Process in International Politics*, 1967, Ch.2, pp. 21-53.

6. Onuf and Klink, Op. cit., pp.164-169.

7. Kai Alderson, "Beyond the Linguistic Analogy: Norms and Action in International Politics", *Working Paper*, No. 31, May 2000, p.5.

۸. حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت، ۱۳۸۴، صص ۴ - ۳۲۳.

9. Alexander Wendt, "Anarchy is what States Make of It: The Social Construction of Power Politics", *International Organization*, Vol. 46, No. 2, spring 1992, pp.391 – 425.

۱۰. مشیرزاده، پیشین، ص ۳۲۶.

11. Jeffrey T. Checkel, "Norms, Institutions and National Identity in Contemporary Europe", *International Studies Quarterly*, No. 43, 1999, pp.83-114.

12. Ibid, p.84.

۱۳. ری蒙د کوهن، قواعد بازی در مناسبت بین‌الملل، ترجمه مصطفی شیشه‌چیزاده، تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۰، ص ۱۵۵.

14. Werner Levi, "Ideology Interest and Foreign Policy", *International Studies Quarterly*, Vol. 14, No. 1, May 1970, pp.1-31.

۱۵. الکس بلامی، جوامع امن و همسایگان، ترجمه محمود یزدان‌فام و پریسا کریمی‌نیا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶، ص ۵۱.

16. See Robert H. Jackson, *Quasi – States: Sovereignty International Relations and the Third World*, Cambridge: Cambridge University Press, 1990.

۱۷. بلامی، پیشین، ص ۵۲.

18. Alastair Iain Johnston, "Legitimizing Foreign Policy and the Sources of Realpolitik", November 1999. Available at : [www.people.fas.harvard.edu](http://www.people.fas.harvard.edu)
- .۱۹. بلازمی، پیشین، صص ۵۳-۵۱
20. Ward Thomas, *The Ethics of Destruction: Norms and Force in International Relations*, London: Cornell University Press, 2001.
- .۲۱. بلازمی، پیشین، صص ۵۷-۵۶
- .۲۲. کوهن، پیشین، فصول ۶ و ۷
- .۲۳. مشیرزاده، پیشین، صص ۵-۳۲۴
24. Nicholas Onuf, "World of Our Making: The Strange Career of Constructivism in International Relation", In Donald J. Puchala (ed.), *Visions of International Relations*, Columbia: University of South Carolina Press, 1999, pp.119-141.
25. Mortha Finnemore and Kathryn Sikkink, "International Norms Dynamics and Political Change", *International Organizations*, Vol. 52, No. 4. Autumn, 1998, pp. 887-917.
26. Ibid, p.893.
27. Hiro Katsumata, "Teaching and Learning of Norms" in, *International Conference on Civic Education and Research*, New Orleans, November 16-18, 2003.
28. Ted Hofp, "The Promise of Constructivism in International relations theory", *International Security*, Vol. 23, No. 1, Summer 1998, pp.171-200.
29. Hilary Charlsworth, "Is International Law Relevant to the War in Iraq and its Aftermath?", *National Press Club*, (29 October 2003). Available at:  
<http://209.85.129.104/search?Q=cache:ouamzp.kmmcj:law.anu.an/cip/lectures%seminars/>
- .۳۰. بلازمی، پیشین، ص .۵۹
31. Finnemor and Sikkink, Op. cit., pp.898-99.
32. Johnston, Op. cit.
33. Georg Sorensen, *Changes in Statehood: The Transformation of International Relations*, London: Palgrave, 2001, pp. 48-61.
34. Finemore and Sikkink, Op. cit., p.899-900; and Ann Florini, "The Evlution of International Norms", *International Studies Quarterly*, Vol.40. No. 3, September 1996, pp.363-389.
35. Vaughn P. Shannon, "Norms are what States Make of Them: The Political Psychology of Norm Violation", *International Studies Quarterly*, Vol. 44, No.2, June 2000 pp. 293-316
36. Jeffrey T. Checkel, "Sanctions, Social Learning and Institutions: Explaining State Compliance with the Norms of the Europoon Human Rights Regime", *ARENA Working Papers*, Series: 15.3, (1999). Available at: [www.arena.uio.no/publications/wp99\\_11.htm](http://www.arena.uio.no/publications/wp99_11.htm)
37. James March and Johan Ohlsen, "The Institutional Dynamics of International Political Order", *International Organization*, Vol. 52, No.4, 1998, p. 951.
38. Thomas Risse, "Let's Argue: Communicative Action in World Politics", *International Organization*, Vol. 54, No. 1, 2000, p. 4.
39. Ann Florini, "The Evolution of International Norms", *International Studies Quarterly*, Vol.40, No.3, September 1996, pp. 363-389.

# مطالعات امنیتی ایرانی؛ امکان‌سنجی پیدایش نظری و تکوین مفهومی

رضیا خلیلی\*

## چکیده

با وجود اینکه مطالعات امنیتی در ایران، طی دوران کوتاه شکل‌گیری و حیات خود، فراز و نشیب‌های بسیاری را تجربه کرده و هنوز هم ضرورت‌های توسعه کمی و کیفی این حوزه غیرقابل انکار است، اما به هر حال، مطالعات امنیتی در ایران، در شرایط کنونی، به مرحله‌ای از تکوین رسیده که ضرورت توجه به مطالعات امنیتی ایرانی به عنوان رویکرد بومی را اجتناب‌ناپذیر ساخته و تلاش‌های مختلفی را برای دست‌یابی به این مهم دامن زده است. در این مقاله، ضمن تفکیک «مطالعات امنیتی ایرانی» از «مطالعات امنیتی در ایران»، ابتدا به چیستی و نسبت این دو مقوله پرداخته شده و ویژگی‌های آنها با توجه به مطالعات امنیتی غربی (و در غرب) مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس، امکان یا امتناع پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی بر اساس شرایط بیرونی (مطالعات امنیتی غربی) و منطق درونی (مطالعات امنیتی در ایران) تحلیل می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** مطالعات امنیتی ایرانی، مطالعات امنیتی در ایران، مطالعات امنیتی غربی، مطالعات امنیتی در غرب

\* دانشجوی دکترای علوم سیاسی در دانشگاه جواهر لعل نهرو در هند، محقق گروه مطالعات پایه و روش‌شناسی و عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی.

## مقدمه

با وجود اینکه مطالعات امنیتی در ایران از پیشینه تاریخی طولانی برخوردار نیست و هنوز به عنوان حوزه‌ای «وابسته» یا حداکثر «در حال توسعه» محسوب می‌شود که تکامل آن مستلزم بلوغ مفهومی، نظری و روشی است، اما در ادبیات موجود مطالعات امنیتی در ایران، با گزاره‌ها و عناوینی چون «رویکرد ایرانی به امنیت»، «نظریه بومی امنیت»، «نظریه اسلامی امنیت»، «نظریه امنیتی جمهوری اسلامی ایران» و مانند آن مواجه می‌شویم که از یک سو، حکایت از عدم تناسب و تطابق مطالعات امنیتی موجود با مسائل و مشکلات جامعه ایران و الزامات نظری توجه به رویکرد بومی دارد و از سوی دیگر، ضرورت بررسی امکان پیدایش یا حداقل طرح پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی را ایجاب می‌کند.

در واقع، چند مقوله متفاوت، اما کاملاً مرتبط با یکدیگر باید مورد بررسی قرار گیرد تا دریابیم چرا سخن از مطالعات امنیتی بومی (ایرانی) به میان می‌آید و چگونه می‌توان آن را به فرجامی قابل قبول رساند. نخستین مقوله قابل بحث، نسبت مطالعات امنیتی در ایران با مطالعات امنیتی ایرانی است. مطالعات امنیتی در ایران شامل مجموعه‌ای از آثار تأثیفی و عمده‌ای ترجمه‌ای است که با محوریت امنیت و مسائل امنیتی در کشور به رشتہ تحریر درآمده‌اند. این مجموعه آثار، در واقع، گستره‌ای فراتر از مطالعات امنیتی ایرانی دارند و تمامی مطالب مربوط به «امنیت»، خواه درباره ایران و حتی غیر آن را شامل می‌شوند، در حالی که مطالعات امنیتی ایرانی، ناظر بر اندیشه‌ای بومی و مختص جامعه ایران است که در شرایط حاضر موضوعیت چندانی ندارد و هنوز اندیشه‌ای بومی که شایسته اطلاق این عنوان باشد، شکل نگرفته است.

با تعریفی که از مطالعات امنیتی در ایران و مطالعات امنیتی ایرانی صورت گرفت، رابطه این دو حوزه را می‌توان رابطه عموم و خصوص منطقی دانست که در این صورت، پیدایش و توسعه مطالعات امنیتی ایرانی به عنوان حوزه خاص، تابعی از توسعه مطالعات امنیتی در ایران به عنوان حوزه عام است. به عبارت دیگر، عوامل و موانع پیدایش و توسعه مطالعات امنیتی ایرانی را باید در گروه عوامل و موانع توسعه مطالعات امنیتی در ایران دانست که مهم‌ترین آنها به دلیل نوع رابطه‌ای که میان این حوزه مطالعاتی با حوزه مطالعات امنیتی در غرب وجود دارد، مسئله «وابستگی» مطالعات امنیتی در ایران است.

البته، وابستگی مطالعات امنیتی در ایران، مقوله کلی است که باید به دقت بررسی شود. با توجه به اینکه مطالعات امنیتی در ایران در چارچوب ادبیات موجود مطالعات امنیتی در غرب شکل گرفته و این حوزه مطالعاتی در غرب از دو مشکل عمده یعنی وابستگی مفهومی و علمی رنج می‌برد<sup>(۱)</sup>، طبعاً مطالعات امنیتی در ایران نیز گرفتار در این حلقه‌های وابستگی است که باید به آنها پرداخته شود، اما آنچه در اینجا مهم‌تر و قابل توجه‌تر است، نه وابستگی مفهومی و علمی، بلکه «وابستگی فکری» است که هم الزامات نظری توجه به مطالعات امنیتی ایرانی را معنادار کرده و هم با بررسی و شناخت آن می‌توان از امکان یا امتناع پیدايش و تکوين این حوزه مطالعاتی آگاهی یافت.

در واقع، مطالعات امنیتی در ایران بازتاب ناقص مطالعات امنیتی در غرب است که حتی اگر موضوع آن هم تأمین امنیت ایران باشد، هدفش تأمین امنیت غرب است. این حوزه مطالعاتی، به باور بسیاری از صاحب‌نظران، حتی غربی، با مسائل و مشکلات جوامعی مانند ایران ناسازگار است و نمی‌توان بر اساس آن به الگویی از مدیریت امنیت ملی دست یافت که منطبق با اصول و اهداف، ارزش‌ها و هنگارها و حتی منافع و مصالح جمهوری اسلامی باشد.

البته مطالعات امنیتی در غرب پدیده‌ای ثابت و غیرقابل تغییر نبوده و هرچند این حوزه مطالعاتی از ویژگی‌های دوران پیدايش خود (یعنی دوران جنگ سرد) فاصله گرفته است، اما هدف آن، هنوز هم «امنیت غرب» است. به همین دلیل، امروزه نه تنها برای ایران، بلکه برای دیگر کشورهای غیرغربی نیز ضروری شده است که از مطالعات امنیتی غرب محور فاصله گرفته و به دنبال بررسی تحولات امنیتی‌شان در چارچوب حوزه مطالعاتی خاص خود باشند. به عبارت دیگر، فاصله‌گرفتن از وابستگی فکری یا انطباق با مطالعات امنیتی غرب محور، امروزه به عنوان الزام نظری شناخته می‌شود<sup>(۲)</sup> که به تبع آن، زمینه برای بررسی امکان پیدايش و تکوين مطالعات امنیتی ایرانی فراهم می‌شود.

الزام نظری که به عنوان مقوله سوم مطرح شد، در واقع، وجه سلبی فاصله‌گیری از مطالعات امنیتی غرب محور است و برای اینکه در کنار این وجه سلبی به وجه ایجابی و تأسیسی موضوع هم توجه شود، لازم است به امکان‌سنجی پیدايش مطالعات امنیتی ایرانی نیز پرداخته شود. به عبارت دیگر، پرسشن از امکان پیدايش و تکوين مطالعات امنیتی ایرانی، از یک سو در

ذیل پاسخ به پرسش از الزامات نظری فاصله‌گیری از مطالعات امنیتی غرب‌محور و حتی از درون این حوزه مطالعاتی و از سوی دیگر، با عنایت به توانمندی‌ها و امکانات مطالعات امنیتی در ایران معنا می‌یابد و طبعاً مطالعات امنیتی ایرانی، به عنوان پدیده و هستی متفاوت که نتیجه تحول در هر دو حوزه مطالعات امنیتی در غرب و در ایران است، الزامات معرفتی و روشنی خاص خود را در پی خواهد داشت. بنابراین، مسأله اساسی نوشتار حاضر، بررسی امکان پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی از درون مطالعات امنیتی در غرب از یک سو و از بطن مطالعات امنیتی در ایران، از سوی دیگر است. لازمه بررسی این مسأله، پرداختن به چیستی و نسبت مطالعات امنیتی در ایران و مطالعات امنیتی ایرانی، نسبت مطالعات امنیتی در ایران و مطالعات امنیتی غرب‌محور، ویژگی‌های مطالعات امنیتی غرب‌محور (در ایران) و توجه به امکان یا امتناع پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی است.

### **مطالعات امنیتی ایرانی و مطالعات امنیتی در ایران**

سخن‌گفتن از مطالعات امنیتی ایرانی بدون داشتن تعریفی مشخص یا حداقل بدون شناخت مرزهای آن (حتی به صورت قراردادی)، ممکن نیست. در واقع، وقتی سخن از مطالعات امنیتی ایرانی به میان می‌آید، در درجه اول باید مشخص شود منظور از این اصطلاح چیست و با چه ملاک و معیاری می‌توان این مقوله را از مقولات دیگری چون «مطالعات امنیتی در ایران»، «مطالعات امنیتی اسلامی»، «نظریه امنیتی جمهوری اسلامی ایران» و مانند آن تمایز کرد. البته، همواره باید توجه داشت که این چیستی و نسبت، در ارتباط با یکدیگر معنادار هستند و شاید نتوان تعریف مطالعات امنیتی ایرانی را جز با تعیین مرزهای آن با حوزه‌های مطالعاتی دیگر و از جمله با مطالعات امنیتی در ایران مشخص کرد. در عین حال، چون شناسایی حدود و ثغور مطالعات امنیتی ایرانی از اهمیت و اولویت بیشتری در این نوشتار برخوردار است، ابتدا بر اساس ملاک‌ها و معیارهایی، به چیستی این مقوله پرداخته می‌شود و سپس، بر اساس همین ملاک‌ها و معیارها، نسبت آن با حوزه‌های مطالعاتی مرتبط ترسیم می‌گردد.

### چیستی مطالعات امنیتی ایرانی و مطالعات امنیتی در ایران

هرچند مطالعات امنیتی در ایران حوزه‌ای نوپا و جدید است و برخلاف مفهوم امنیت که قدمتی به اندازه تاریخ مردمان این سرزمین داشته، حداقل از چند دهه اخیر در دستورکار پژوهشگران قرار گرفته است<sup>(۳)</sup>، اما در شرایط موجود با حجم قابل توجهی از آثار تأثیفی و ترجمه‌ای که با محوریت امنیت و مسائل امنیتی در کشور به رشتۀ تحریر درآمده‌اند مواجه هستیم که در گام اول بحث از مطالعات امنیتی ایرانی، باید نسبت آن را با ادبیات مطالعات امنیتی موجود در کشور مشخص کنیم.

در واقع، وقتی سخن از مطالعات امنیتی ایرانی به میان می‌آید، ابتدا باید دریابیم آیا این حوزه مطالعاتی همان حوزه مطالعاتی شکل‌گرفته در چند دهه اخیر در کشور می‌باشد یا متفاوت از آن است؟ البته، شاید پاسخ این پرسش برای همگان بدیهی باشد که همانند تفاوت میان تاریخ مفهوم امنیت و تاریخ مطالعات امنیتی در ایران، میان ادبیات مطالعات امنیتی موجود در کشور و مطالعات امنیتی ایرانی نیز تفاوت وجود دارد، اما مسلماً این نکته هم بدیهی است که در عین تفاوت میان مقولات مذکور، ارتباط آنها را نمی‌توان نادیده انگاشت؛ چرا که شناخت مرزهای تفاوت این مقولات، کاملاً در گرو مرزهای ارتباط آنهاست.

برای روشن شدن مرزهای تفاوت و ارتباط میان مطالعات امنیتی موجود در کشور و مطالعات امنیتی ایرانی، اولی را «مطالعات امنیتی در ایران» خطاب می‌کنیم و به کمک معیارهایی به ترسیم مرزهای تفاوت و ارتباط آن با مقوله دوم یا «مطالعات امنیتی ایرانی» پرداخته می‌شود. مطالعات امنیتی در ایران شامل مجموعه‌ای از آثار تأثیفی و ترجمه‌ای است که با محوریت امنیت و مسائل امنیتی در کشور به رشتۀ تحریر درآمده‌اند. بر مبنای این تعریف، مطالعات امنیتی در ایران بر مبنای جغرافیایی، زبانی، تابعیت ایرانی پژوهش‌گران و موضوع مطالعه، از مطالعات امنیتی در دیگر کشورها و مناطق دنیا متمایز می‌شود و اگر این معیارها را لحاظ نکنیم طبعاً میان مطالعات امنیتی در ایران و مطالعات امنیتی در آمریکا، روسیه، چین و دیگر کشورها تفاوت دیگری به چشم نمی‌خورد. در واقع، وجه تمایز مطالعات امنیتی در ایران با مطالعات امنیتی دیگر کشورها، ممکن است مبنایی جغرافیایی، زبانی، تابعیتی یا موضوعی باشد، اما آیا با

این معیارها می‌توان تفاوت میان مطالعات امنیتی در ایران با مطالعات امنیتی ایرانی و همچنین تفاوت مقوله اخیر را با مطالعات امنیتی غربی نیز مشخص کرد؟

البته در بحث از مطالعات امنیتی در ایران نباید آن را مقوله ثابت و متصلب فرض کرد؛ چرا که مطالعات امنیتی در ایران، از زمان شکل‌گیری تا کنون، تحولاتی را پشت سر گذاشته که شاید بتوان با اوصافی چون «عقب‌ماندگی»، «وابستگی» و «در حال توسعه» آنها را توصیف کرد. در بد و شکل‌گیری مطالعات امنیتی در ایران، این حوزه بسیار محدود و عقب‌مانده بود و مراکز علمی و پژوهشی کشور توجه لازم را به آن نداشتند. در واقع، غفلت مراکز علمی و پژوهشی از مطالعه امنیت که تقریباً تا اواسط دهه ۱۳۷۰ کاملاً مشهود بود، بهترین معنا و دلالت برای عقب‌ماندگی مطالعات امنیتی در ایران است:

«... تا نیمه دهه ۷۰ کمتر مؤسسه‌یا مرکزی را می‌توان سراغ گرفت که با رسالت امنیت‌پژوهی به جمع‌آوری مدارک و اسناد، جذب محققان و کارشناسان علمی-عملی، تحلیل دیدگاه‌های رایج در جهان غرب و در نهایت تولید و عرضه متنون به شکل منظم و منسجم پرداخته باشد.»<sup>(۴)</sup>

این وضعیت با شکل‌گیری مراکز پژوهشی که مطالعه امنیت را در دستورکار خود قرار دادند، تغییر یافت و به سرعت حجم قابل توجهی از آثار ترجمه‌ای و تألیفی در باب امنیت به زبان فارسی در کشور منتشر شد که مشکل عقب‌ماندگی تفکر در باب امنیت را حل می‌کرد. با وجود این، چون اغلب این آثار به لحاظ هدف مطالعه و حتی به لحاظ موضوعی هیچ تفاوتی با مطالعات امنیتی در غرب نداشتند، نمی‌توان آنها را مطالعات امنیتی ایرانی خواند:

«با حساس‌شدن جامعه علمی نسبت به کمبود نظری و نیاز شدید دستگاه حکومتی به اقبال به این حوزه پژوهشی است که شاهد فعال‌شدن دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در این زمینه هستیم. انتشار صدھا عنوان کتاب، مقاله و پایان‌نامه دانشجویی در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری، برگزاری دهها همایش ملی و بین‌المللی و نشست‌های علمی-تحلیلی در ارتباط با شناخت «امنیت» از جمله ثمرات نیکوی این عزم ملی است که در کمتر از پنج سال به ثمر نشسته و در نتیجه، ضریب آگاهی از امنیت را در جامعه علمی-عملی

ایران به میزان چشمگیری افزایش می‌دهد؛ به گونه‌ای که امروزه می‌توان از وجود حجم قابل قبولی از متون در باب امنیت به زبان فارسی سخن گفت. با این حال نباید این مطلب را نادیده انگاشت که بیشتر این متون به انعکاس دیدگاه‌های تحلیل‌گران غربی اختصاص دارد و «غیریومی» می‌باشند.<sup>(۵)</sup> در واقع، متون امنیتی مذکور از یک نقیصهٔ عمدۀ رنج می‌برند و آن «وابستگی» به مطالعات امنیتی غربی است. به عبارت دیگر، به رغم اینکه متون امنیتی موجود در کشور، در محدوده جغرافیایی ایران، به زبان رسمی کشور یعنی فارسی، توسط محققان ایرانی و حتی در برخی موارد با قراردادن ایران در کانون موضوع مطالعه خود به رشتۀ تحریر درآمده‌اند، اما این متون را صرفاً می‌توان مطالعات امنیتی در ایران قلمداد کرد، نه مطالعات امنیتی ایرانی؛ زیرا مطالعات امنیتی ایرانی مبنای غیر از جغرافیا، زبان، تابعیت محققان و حتی موضوع مطالعه دارد و در ارتباطی تنگاتنگ با مرحلۀ «در حال توسعه» مطالعات امنیتی در ایران است. به عبارت دیگر، مطالعات امنیتی ایرانی مبنای جغرافیایی، زبانی، تابعیتی و حتی موضوعی ندارد و هیچ‌یک از این معیارها به صورت جداگانه یا حتی در کنار هم‌دیگر، نمی‌توانند چیستی مطالعات امنیتی ایرانی را نشان دهند.

اگر مبنای جغرافیایی مد نظر قرار گیرد، اولاً مطالعات امنیتی در ایران با مطالعات امنیتی در دیگر کشورها هیچ تفاوت ماهوی ندارد و دیگر نیازی به افزودن پسوند ایرانی نیست. ثانیاً مطالعات امنیتی که در خارج از مرزهای جغرافیایی ایران، اما با موضوع قراردادن تحولات امنیتی ایران صورت می‌گیرد را نیز، بر این اساس، نمی‌توان ایرانی دانست. اگر معیار زبانی مورد توجه قرار گیرد، مشخص نیست مطالعات امنیتی که با زبان غیر فارسی در ایران یا با زبان فارسی، اما در محدوده جغرافیایی غیر از ایران صورت می‌گیرد را چه باید نامید. اگر تابعیت پژوهش‌گران مورد توجه قرار گیرد نیز همین مشکل پیش می‌آید<sup>(۶)</sup>، یعنی اثر پژوهش‌گران غیر ایرانی دربارۀ تحولات امنیتی ایران و یا حتی اثر پژوهش‌گران ایرانی دربارۀ تحولات امنیتی دیگر کشورها از دایره شمول بحث خارج می‌شود.

شاید «موضوع مطالعه»، ملاک فراگیرتری برای شناخت مرزهای مطالعات امنیتی ایرانی، نسبت به سه معیار دیگر باشد، اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد حتی با این معیار هم نمی‌توان

حدود و ثغور مطالعات امنیتی ایرانی را مشخص کرد؛ چرا که در این صورت، معلوم نیست مطالعاتی که موضوع آنها ایران است، اما با هدف تأمین امنیت غرب صورت گرفته‌اند و یا مطالعاتی که موضوع آنها ایران نیست، اما با هدف تأمین امنیت ایران انجام شده‌اند، چه جایگاهی می‌یابند و با چه پسوندی می‌توان آنها را مورد خطاب قرار داد.

در واقع، براساس معیارهای جغرافیا، زبان، تابعیت محققان و موضوع مطالعه، با حجم انبوهی از مطالعات امنیتی در کشور یا حتی در خارج از کشور مواجه می‌شویم که هیچ‌کدام از آنها را نمی‌توان مطالعات امنیتی ایرانی به حساب آورد و اگر مطالعات امنیتی با موضوع ایران، اما در خارج از کشور را هم نادیده بگیریم، آنچه باقی می‌ماند چیزی جز مطالعات امنیتی در ایران نیست. بنابراین، برای تمیز مطالعات امنیتی ایرانی از غیر آن، باید به دنبال معیارهایی غیر از چهار معیار ذکر شده بود.

«سبک یا شیوه مطالعه» معیار دیگری است که می‌تواند بدین منظور به کار گرفته شود، اما باید ببینیم این معیار تا چه حد می‌تواند از عهده تبیین چیستی مطالعات امنیتی ایرانی برآید. بر اساس این معیار، در واقع، باید به دنبال سبک مشخص به عنوان خصیصه مطالعات امنیتی بود که دلالت بر ایرانی بودن آن داشته باشد. به بیان دیگر، همان‌گونه که معماری ایرانی، هنر ایرانی و فرهنگ ایرانی، از خصایصی برخوردارند که آنها را از معماری‌ها، هنرها و فرهنگ‌های غیر ایرانی تمایز می‌کند، باید ببینیم چه خصیصه ویژه‌ای در مطالعات امنیتی می‌تواند دلالت بر ایرانی بودن آن داشته باشد.

این معیار نسبت به معیارهای پیشین ممکن است دقت بیشتری داشته باشد و بر اساس اینکه پژوهش‌گران مختلف (اعم از ایرانی و غیر ایرانی) در بررسی هر پدیده امنیتی (اعم از ایرانی و غیر ایرانی) از روش مطالعه خاص برخوردار باشند یا حتی پاسخی مشترک به یک پرسش یا پرسش‌های مختلف بدene که از فرهنگ و خصایص فرهنگی ایرانی نشأت گرفته باشد، شاید بتوان به تمایز میان مطالعات امنیتی ایرانی از غیر ایرانی رسید. در عین حال، در بررسی این معیار، باید توجه داشت چنین سبک مطالعه‌ای که حکایت از «مکتب» خاص دارد، هنوز شکل نگرفته و حتی در صورت امکان پیدا نشود، به لحاظ منطقی، شکل‌گیری آن مؤخر بر شکل‌گیری مطالعات امنیتی ایرانی است.

به عبارت دیگر، در ارزیابی این معیار باید توجه داشت که میان مطالعات امنیتی ایرانی و نظریه امنیتی ایرانی (به عنوان مکتب) تفاوت وجود دارد و مکتب امنیتی خود حاصل مطالعات

امنیتی ایرانی است. بنابراین، هرچند این معیار نسبت به معیارهای پیشین از قابلیت بیشتری برای تبیین ایرانی بودن مطالعات امنیتی برخوردار است، اما در عمل، چنین معیاری را قبل از شکل‌گیری مطالعات امنیتی ایرانی نمی‌توان مورد توجه قرار داد.

با این اوصاف، برای شناخت مرزهای مطالعات امنیتی ایرانی باید به دنبال معیار دیگری بود که به اعتقاد نگارنده، چیزی جز «هدف مطالعه» نیست. برای اینکه مشخص شود منظور از هدف مطالعه چیست، کافی است به مرز تفاوت مطالعات امنیتی ایرانی با مطالعات امنیتی غربی توجه شود. مطالعات امنیتی غربی به این معنا نیست که جغرافیا، زبان، تابعیت محققان یا موضوع مطالعه آن غرب است، بلکه به این معناست که هدف چنین مطالعاتی تأمین امنیت غرب است. به عبارت دیگر، مطالعات امنیتی غربی، حتی اگر در غرب (جغرافیایی) صورت نگیرد، به زبان لاتین(غربی) نباشد، پژوهش‌گران آن غیرغربی باشند و حتی موضوع مطالعه آن موضوعی غیر از غرب باشد، به این دلیل که هدف مطالعه آن امنیت غرب است، مطالعات امنیتی غربی یا غرب محور به حساب می‌آید که البته، از حیث نظریات و مکاتب یا همان سبک‌های مطالعه، متنوع است<sup>(۷)</sup>.

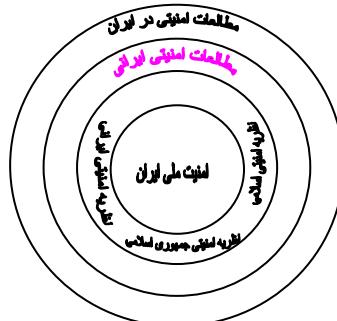
بر این اساس، مطالعات امنیتی ایرانی، حوزه مطالعاتی است که ممکن است حتی در محدوده جغرافیایی و زبانی و توسط محققان غیرایرانی یا در موضوعی غیر از تحولات امنیتی ایران صورت گرفته باشد، اما هدف آن تأمین امنیت ایران باشد. بدین ترتیب، آنچه ما امروزه در کشور تحت عنوان مطالعات امنیتی داریم، چیزی جز «مطالعات امنیتی در ایران» نیست و برای اینکه «مطالعات امنیتی ایرانی» شکل بگیرد و تکوین یابد، بایستی مطالعات امنیتی در ایران با تحول در هدف مطالعه مواجه شود که این اتفاق، با مورد ملاحظه قراردادن تجربه عینی ایران (بر اساس سنت فلسفی اثبات‌گرایی) و یا با توجه به ذهنیت ایرانی(بر اساس سنت فلسفی تاریخ‌گرایی) امکان‌پذیر است.

### نسبت مطالعات امنیتی ایرانی با مطالعات امنیتی در ایران

در بررسی چیستی مطالعات امنیتی ایرانی، به مرزهای تفاوت و ارتباط این مقوله با حوزه‌های مطالعات امنیتی در ایران و حتی مطالعات امنیتی غربی اشاره شد، اما برای اینکه بتوانیم ضرورت بحث از مطالعات امنیتی ایرانی و حتی امکان‌سنجی پیدایش و تکوین آن را

بهتر دریابیم، لازم است نسبت این حوزه مطالعاتی با دیگر حوزه‌های مطالعاتی مورد توجه دقیق‌تر قرار گیرد.

در ادبیات موجود مطالعات امنیتی در کشور، گاه از تعبیری چون «نظریه امنیتی جمهوری اسلامی ایران»، «نظریه امنیتی ایرانی»، «نظریه امنیتی اسلامی» و مانند آن سخن به میان می‌آید<sup>(۸)</sup> که لازم است در اینجا نسبت هر کدام را با مطالعات امنیتی ایرانی روشن کنیم. وقتی سخن از مطالعات امنیتی ایرانی به میان می‌آید، باید به این نکته توجه داشت که «حوزه مطالعاتی» با «نظریه» و «مکتب» متفاوت است؛ زیرا نظریه و مکتب، کانون‌هایی خاص در درون یک حوزه مطالعاتی هستند. به عبارت دیگر، نه تنها مطالعات امنیتی ایرانی متفاوت از نظریه امنیتی ایرانی، نظریه امنیتی اسلامی و حتی نظریه امنیتی جمهوری اسلامی ایران است، بلکه همگی این نظریات (به فرض وجود) در درون حوزه مطالعات امنیتی ایرانی می‌گنجند. با این وصف، مطالعات امنیتی ایرانی اعم از این گونه نظریات و مکاتب است، اما در عین حال، خود اchluss از مطالعات امنیتی در ایران محسوب می‌شود.



شکل ۱

برای تعیین نسبت مطالعات امنیتی ایرانی با مطالعات امنیتی در ایران می‌توان از معیارهایی که برای تبیین چیستی مطالعات امنیتی ایرانی استفاده شد، بهره‌گرفت. بر اساس این معیارها، مطالعات امنیتی در ایران شامل کلیه آثاری است که در چارچوب مرزهای جغرافیایی ایران و به زبان فارسی، بدون توجه به تابعیت محققان و موضوع آنها به رشتۀ تحریر درآمده‌اند. این مجموعه آثار، به لحاظ کمی، گستره‌ای وسیع‌تر از مطالعات امنیتی ایرانی دارد و حتی شکل‌گیری و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی هم از درون این حوزه امکان‌پذیر است. بنابراین، نه تنها این باور که برای دستیابی به نظریه بومی امنیت یا مطالعات امنیتی ایرانی باید به جای

ترجمه به تألف پرداخت، نادرست است، بلکه اساساً مطالعات امنیتی ایرانی به همان میزان که حوزه مطالعات امنیتی در ایران به عنوان حوزه مادر گسترش یابد، از گسترده‌گی و عمق بیشتری برخوردار خواهد بود و هرچه شناخت ما نسبت به حوزه‌های مطالعاتی دیگر در چارچوب مطالعات امنیتی در ایران محدودتر باشد، مطالعات امنیتی ایرانی نیز محدودتر و ضعیفتر خواهد شد و امکان شکل‌گیری نظریه امنیتی جمهوری اسلامی نیز بعیدتر یا حداقل غیرواقع‌بینانه‌تر می‌شود.

### مطالعات امنیتی در ایران و مطالعات امنیتی غربی

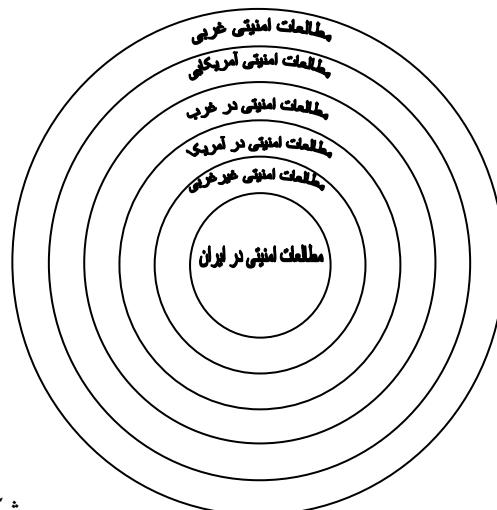
بررسی امکان پیدایش مطالعاتی امنیتی ایرانی، مستلزم این است که علاوه بر شناخت ویژگی‌های مطالعات امنیتی در ایران، نسبت به شناخت ویژگی‌های مطالعات امنیتی در غرب (غربی) نیز آگاهی حاصل شود؛ زیرا هم ویژگی‌های مطالعات امنیتی در ایران تابع ویژگی‌های مطالعات امنیتی غربی است و هم به واسطه شناخت و ایجاد تغییر در ویژگی‌های مطالعات امنیتی غربی است که می‌توان مطالعات امنیتی در ایران را نیز متتحول کرد و بدین ترتیب، امکان پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی را فراهم ساخت. با عنایت به ارتباط میان ویژگی‌ها و نسبت مطالعات امنیتی در ایران و مطالعات امنیتی غربی، ابتدا به بررسی نسبت این دو مقوله با یکدیگر پرداخته می‌شود و سپس، به ویژگی‌های آنها می‌پردازیم تا مشخص شود این ویژگی‌ها، کدام الزامات نظری را برای شکل‌گیری مطالعات امنیتی ایرانی ایجاد می‌کنند و چه امکانی برای پیدایش و تکوین آن در اختیار ما می‌گذارند؟

### نسبت مطالعات امنیتی در ایران و مطالعات امنیتی غربی

معیارهایی که مبنای ارزیابی مطالعات امنیتی ایرانی و نسبت آن با مطالعات امنیتی در ایران قرار گرفت، می‌تواند مبنای ارزیابی نسبت و ارتباط میان مطالعات امنیتی در ایران و مطالعات امنیتی غربی نیز قرار گیرد و حتی از این معیارها می‌توان برای ترسیم نسبت میان مطالعات امنیتی آمریکایی و مطالعات امنیتی در آمریکا، مطالعات امنیتی غربی و مطالعات امنیتی در غرب نیز استفاده کرد. همچنانکه معیار «هدف مطالعه» برای شناخت مرز ارتباط و تفاوت میان مطالعات امنیتی ایرانی و مطالعات امنیتی در ایران، از دقت بیشتری برخوردار بود، برای شناخت مرز تفاوت و ارتباط میان مطالعات امنیتی غربی و در غرب و مطالعات امنیتی

آمریکایی و در آمریکا نیز بهترین معیار است و حتی بر این اساس، می‌توان مرز تفاوت و ارتباط میان مطالعات امنیتی در ایران و مطالعات امنیتی غربی را نیز مشخص کرد. البته، در بررسی این نسبت‌ها همواره باید به سیال‌بودن حوزه‌های مطالعاتی مذکور توجه داشت و بر این باور پافشاری کرد که هیچ قاعده عام و کلی نمی‌توان در این زمینه صادر نمود، اما به هر حال، مطالعات امنیتی که امروزه با آن سرو کار داریم از حیث «هدف مطالعه» کاملاً یکدست نیست و به تناسب سهمی که غرب، آمریکا، ایران و دیگر مناطق در این میان دارند، می‌توان حدود و ثغور مرزهای هریک از این حوزه‌ها را مشخص کرد.

چنانچه بر مبنای «هدف مطالعه» به ارزیابی و تقسیم‌بندی مطالعات امنیتی در جهان بپردازیم، یک نکته مهم را به خوبی می‌توان درک کرد و آن «وابستگی فکری» مطالعات امنیتی به غرب و به ویژه آمریکاست. به عبارت دیگر، برخلاف نسبتی که میان مطالعات امنیتی ایرانی و در ایران وجود داشت که اولی زیر مجموعه دومی محسوب می‌شد، در ادبیات مطالعات امنیتی جهان، شاهد گسترده‌تر بودن حوزه مطالعات امنیتی غربی و سپس آمریکایی نسبت به حوزه مطالعات امنیتی در غرب و در آمریکا هستیم و مطالعات امنیتی غیر غربی و مطالعات امنیتی در ایران هم که در ذیل آن معنا می‌یابد، در سطوح بعدی قرار می‌گیرند:



شکل ۲

در واقع، مطالعات امنیتی در ایران در ذیل مطالعات امنیتی غیرغربی معنا می‌یابد و بنابراین، ویژگی‌هایی که در حوزه‌های مطالعاتی مافوق آن وجود دارد، در مطالعات امنیتی در ایران هم انعکاس می‌یابد. البته، برای اینکه نسبت و ویژگی‌های هریک از این حوزه‌های مطالعاتی مشخص شود، بایستی مطالعات عمیق‌تر و گسترده‌تری صورت گیرد، اما آنچه در اینجا لازم است بیشتر مورد توجه قرار گیرد، وابستگی فکری مطالعات امنیتی در ایران است که نتیجهٔ انعکاس ویژگی‌های مطالعات امنیتی غربی و به ویژه آمریکایی در دیگر حوزه‌های مطالعاتی و از جمله در حوزهٔ مطالعاتی مذکور است که با بررسی سیر تکوین مطالعات امنیتی در ایران می‌توان به آن شناخت پیدا کرد.

### سیر تکوین مطالعات امنیتی در ایران

هرچند آنچه امروزه به عنوان مطالعات امنیتی در ایران می‌شناسیم عمدتاً بازتاب مطالعات امنیتی است که از طریق ترجمه یا حتی تألیف متون مختلف، اما با جهت‌گیری نظری و روشنی مطالعات امنیتی غربی در کشور شکل گرفته است، اما در واقع، مطالعات امنیتی در ایران نیز مانند سایر علوم، مراحل مختلفی را پشت سرگذاشته تا به وضعیت کنونی رسیده است. در واقع، اگر امروزه سخن از وابستگی مطالعات امنیتی در ایران به میان می‌آید، این وابستگی صرفاً به دلیل ترجمه‌ای بودن آثاری که در این زمینه به رشتۀ تحریر در می‌آیند نیست، بلکه مهم‌تر از آن وابستگی مفهومی و علمی امنیت به مفاهیم و حوزه‌های مطالعاتی دیگر است که در حقیقت، علت اصلی وابستگی مطالعات امنیتی در ایران به مطالعات امنیتی غربی است. به عبارت دیگر، اگر مطالعات امنیتی در ایران در حال حاضر وابسته است، این وابستگی ریشه در سیر تکوین این حوزهٔ مطالعاتی در کشور دارد که باید با دقت آن را بررسی کرد.

برای اینکه سیر تکوین مطالعات امنیتی در ایران با دقت بیشتری بررسی شود و بتوانیم از خلال این بررسی به زمینه‌ها و ابعاد وابستگی در این حوزه دست یابیم، باید سیر تکوین مطالعات امنیتی در ایران را از نگرش فلسفی به امنیت آغاز کرد. به باور نگارنده، این نوع نگرش به امنیت که در متون کلاسیک فارسی مورد توجه بوده است، هم نشان‌دهنده عقب‌ماندگی تفکر امنیتی در ایران است و هم زمینه‌های وابستگی (مفهومی، علمی و فکری)

در مراحل بعد را آشکار می‌سازد. در واقع، اگر امروزه مطالعات امنیتی در ایران وابسته است نباید ریشه‌های این وابستگی را در بیرون جستجو کرد، بلکه باید بر زمینه‌های داخلی آن تمرکز نمود و آن را در نوع نگرش به امنیت که در نخستین مرحله از نگرش فلسفی آغاز می‌شود، یافت. به عبارت دیگر، هرچند وابستگی مفهوم امنیت به دیگر مفاهیم و وابستگی مطالعات امنیتی به دیگر، حوزه‌های مطالعاتی مسائلهای است که دامن‌گیر مطالعات امنیتی، حتی در غرب است و طبعاً مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی در ایران هم که به تبع مطالعات امنیتی در غرب شکل گرفته است، در بطن خود این مشکلات را نهفته دارد، اما واقعیت این است که همین مسائل، چه در غرب و چه در ایران، ناشی از ضعف و عقب‌ماندگی تفکر فلسفی در باب امنیت است. برای اینکه این واقعیت آشکار شود، لازم است ابتدا به تأثیر نگرش فلسفی بر عقب‌ماندگی تفکر امنیتی در ایران پرداخت و سپس، به تداوم این سیر عقب‌ماندگی که وابستگی مفهومی، علمی و فکری است، اشاره کرد.

اگر امروزه مطالعات امنیتی در ایران، در بهترین وصف، «وابسته» خوانده می‌شود، این وابستگی بدون دلیل و زمینه نبوده است. برای درک بهتر دلایل و زمینه‌های این وابستگی، شناخت نوع نگرش فلسفی به امنیت کمک بسیاری به ما می‌کند. در واقع، وابستگی امنیت و مطالعات امنیتی، ریشه در عقب‌ماندگی تفکر امنیتی در ایران دارد و این عقب‌ماندگی تفکر نیز نتیجه نوع نگرش فلسفی به امنیت بوده است.

هرچند در فلسفه سیاسی اسلام و ایران، همواره «امنیت» از جایگاهی رفیع برخوردار بوده و شاید کمتر فیلسوف ایرانی و اسلامی را بتوان یافت که در کثار فضیلت‌هایی چون عدالت و آزادی، از امنیت هم یاد نکرده و حتی برای تحقق آن تلاش نکرده باشد، اما این تلاش‌ها با معنا و مبنای ایجابی امنیت که در بطن اسلام و ایمان اسلامی نهفته است، تفاوتی بنیادین داشته‌اند. واژه «ایمنی» که ریشه لغوی مفهوم «امنیت» است، در مکتب اسلام همواره مورد توجهی ویژه بوده و اساساً بنیان اسلام بر ایمان یا ایمنی استوار است<sup>(۹)</sup>. شاید به همین دلیل است که با پیدایش اسلام در جامعه جاهلی عربستان، نگرش امنیتی جدیدی مبتنی بر توحید، ایمان، ولایت و سعادت شکل گرفت<sup>(۱۰)</sup> که مبنای تفکر فلسفی در اندیشه اسلامی و سپس ایرانی شد. این نگرش امنیتی، در ابتدا ماهیتی ایجابی و تأسیسی داشت<sup>(۱۱)</sup> که بر مبنای آن می‌شد به

نگرش امنیتی خاص جوامع اسلامی دست یافت و بدین ترتیب، استقلال مفهومی، علمی و فکری امنیت را بنیان گذاشت، اما تحولاتی که در جوامع اسلامی پس از رحلت حضرت رسول(ص) ایجاد شد، بنیان فلسفی امنیت را بر نگرش سلیمانی قرار داد که نتیجه آن عقب‌ماندگی تفکر امنیتی در اسلام و ایران شده است.

نظریه «امنیت امنی» که در نتیجه مجاهدت‌های رسول گرامی اسلام شکل گرفت(۱۲) و می‌توانست مبنای نگرش فلسفی مستقل در باب امنیت باشد، با منازعه قدرت و انشقاق جامعه اسلامی به دو مذهب شیعه و سنتی، پس از رحلت ایشان، از مسیر اصلی منحرف شد. پس از این واقعه، امنیت مبتنی بر ایمان به «امنیت خلافت» و سپس به «امنیت سلطنت» مبدل گردید و در نهایت، به نظریه استیلا و تغلب تقلیل یافت(۱۳) که به تعبیری، می‌توان آن را «گذار امنیتی منفی» در مقابل «گذار امنیتی مثبت» دوران رسول‌الله(ص) نامید(۱۴). شرایط فکری و حتی سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی پس از رحلت حضرت رسول به گونه‌ای پیش رفت که نوع نگاه به امنیت به کلی تغییر یافت(۱۵) و حتی تلاش‌های حضرت علی(ع) برای بازگشتن به دوران پیامبر نیز مقطعی بود و کارساز نیفتاد. حضرت علی(ع)، از یک سو، در صدد بازگشتن به دوران پیامبر بود و از سوی دیگر، حفظ جامعه اسلامی و تأمین امنیت آن را در گرو عدالت می‌دانست(۱۶). در عین حال، عدالت به مثابه استراتژی برای دستیابی به امنیت، در اندیشه ایشان، در تفسیرهای تاریخی، سیاسی و فلسفی پس از آن، به راهی متفاوت تعبیر شد و راه اهل سنت و تشیع را از یکدیگر متمایز کرد. در واقع، عدالت و امنیت که پس از آن در کانون اندیشه سیاسی تشیع و اهل سنت قرار گرفتند، هم مانع شکل‌گیری نگرش فلسفی مستقل در باب امنیت و حتی عدالت در اندیشه اسلامی شدند و هم نالمنی جوامع مسلمان و منازعه میان طرفداران این دو مذهب و فرقه‌های تابعه آنها را سبب شدند.

در چنین وضعیتی بود که نگرش فلسفی در باب امنیت در نزد علماء و فلاسفه اسلامی و حتی ایرانی، از مبنای ایجابی و تأسیسی اولیه فاصله گرفت و زمینه عقب‌ماندگی تفکر در باب امنیت فراهم شد. در واقع، عقب‌ماندگی تفکر در باب امنیت در فلسفه اسلامی و ایرانی، حاصل فاصله‌گرفتن از نگرش ایجابی و تأسیسی اولیه است و تلاشی که فلاسفه اسلامی و ایرانی از غزالی و ماوردي تا خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر طوسی انجام دادند، در همین

بستر معنادار شد. وضعیت نگرش فلسفی در باب امنیت را در میان مسلمانان طی این دوران می‌توان چنین بیان کرد:

«به نظر می‌رسد از لحاظ تاریخی و در دوران میانه، برداشت غالب از امنیت در اندیشه و عمل سیاسی مسلمانان، دوری از هرج و مرج است و اندیشه سیاسی مسلمانان در این دوران، به دلایل سیاسی و معرفتی، توانایی تعریف امنیت در مفهوم مثبت و ایجابی را پیدا نکرد و در حد همان مفهوم سلبی و منفی باقی ماند. در مفهوم ایجابی، امنیت به معنای برخورداری جامعه از کلیه شرایط لازم و ضروری برای زندگی باثبات و عادلانه است که در درون آن تلاش برای آبادانی و توسعه صورت می‌پذیرد، اما معنای سلبی امنیت همانا دوری از هرج و مرج است. با تأمل در بحث‌های موجود در اندیشه سیاسی اسلامی آن دوران، حداقل مفهومی که از آن قابل استنتاج است، همان فقدان هرج و مرج می‌باشد که برای تحقق آن نیز هیچ راهی جز حضور سلطان مطلق قاهر متصور نبوده است»(۱۷).

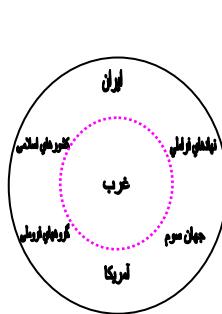
با شکل‌گیری چنین وضعیتی، از یک سو عدالت تحت الشعاع امنیت و از سوی دیگر، امنیت تحت الشعاع سیاست قرار گرفت و بدین ترتیب، با تقلیل سیاست به تغلب و سلطه، در عمل، امنیت که جوهره وجودی اسلام و نتیجه ایمان اسلامی بود، تحت الشعاع سلطه و اقتدار سلاطین و خلفا قرار گرفت. نگرش فلسفی اندیشمندان مسلمان در این دوران، چه در موافقت و چه در مخالفت، عملاً راه به جایی نبرد و بدین وسیله، عقب‌ماندگی تفکر در باب امنیت در اندیشه اسلامی و ایرانی نهادینه شد تا حتی پس از اینکه در سال‌های اخیر، نگرش علمی به امنیت نیز رواج گرفت، مبنای فلسفی محکمی که بر اساس آن بتوان بنیان استقلال مفهومی، علمی و فکری امنیت و مطالعات امنیتی را گذاشت، وجود نداشته باشد.

در واقع، وابستگی مطالعات امنیتی در ایران به مطالعات امنیتی غربی، ریشه در همین ضعف بنیان‌های فلسفی امنیت در ایران دارد. هرچند مطالعات امنیتی در ایران طی سال‌های اخیر بر اساس همین وابستگی رشد و توسعه یافته، اما این توسعه مطالعات امنیتی در ایران نوعی «توسعه وابسته» است(۱۸)؛ زیرا هرچند به لحاظ کمی شاهد رشد تعداد آثار تألیفی و

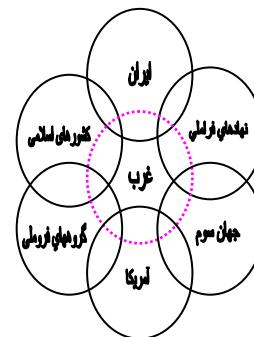
ترجمه‌ای در باب امنیت در ایران هستیم، اما در اغلب این آثار، ایران صرفاً به عنوان موضوع مطالعه محسوب می‌شود، نه به عنوان هدف مطالعه. این در حالی است که برای اینکه مطالعات امنیتی ایرانی محقق شود، لازم است ایران به عنوان هدف مطالعه مورد توجه قرار گیرد.

منظور از هدف مطالعه قرارگرفتن ایران، این است که تجربه عینی ایران یا ذهنیت (فرهنگی، تمدنی، تاریخی، جغرافیایی و سیاسی) ایرانی مبنای مطالعات امنیتی قرار گیرد و از مطالعات امنیتی غرب محور پیش از دهه ۱۹۹۰ که در آن، تجربه عینی غرب ناشی از دوران جنگ سرد، مقدم بر ذهنیت غربی بود یا پس از دهه ۱۹۹۰ که ذهنیت غربی بر تجربه آن تقدم یافت، فاصله گرفته شود.

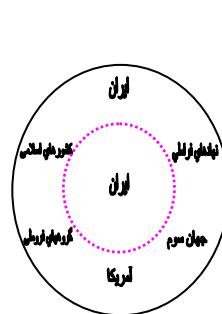
البته، تلاش برای فاصله گرفتن از این وضعیت در ایران (مقارن با غرب) آغاز شده است. مطالعات امنیتی در ایران از اواخر دهه ۱۳۷۰ و اوایل دهه ۱۳۸۰، به تدریج تجربه عینی یا ذهنیت ایران را جایگزین تجربه عینی یا ذهنیت غربی کرده و این روند، به رغم فراز و نشیب‌هایی، رو به رشد و تکامل است. این روند رو به رشد و تکامل را می‌توان به صورت نمادین در قالب اشکال زیر نشان داد:



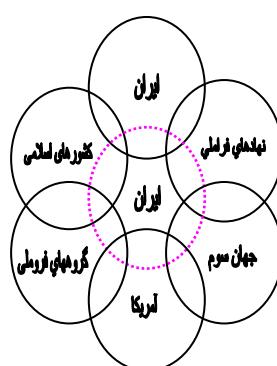
شكل ۳



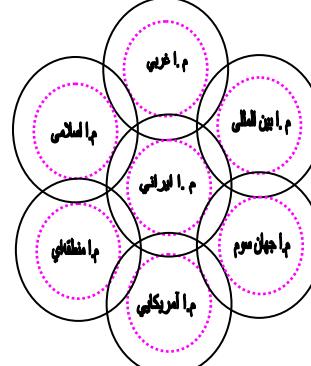
شكل ۴



شكل ۵



شكل ۶



شكل ۷

هرچند نخستین اثر با عنوان امنیت ملی در ایران، در سال ۱۳۴۱ شمسی به رشته تحریر در آمد(۱۹) و حتی از همان زمان هم در دانشگاه عالی پدافند ملی، درسی با همین عنوان تدریس می‌شد، اما مطالعات امنیتی در ایران تا پیش از سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰ که مراکز پژوهشی مختلف در حوزه مطالعات استراتژیک و امنیت ملی به تدریج شکل گرفتند، وجود خارجی نداشت و به حدی نرسیده بود که بتوان تا پیش از این تاریخ سخن از مطالعات امنیتی در ایران به میان آورد. در واقع، مطالعات امنیتی به عنوان حوزه پژوهشی، از اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ در ایران شکل گرفت و در این دوران نیز مطالعات امنیتی در ایران عمدهاً ماهیت غرب محور داشت.

غرب محوری مطالعات امنیتی در این سال‌ها، به این معنی است که هرچند ایران هم موضوع مطالعات امنیتی در این سال‌ها بود، اما اولاً توجه به موضوع ایران در این سال‌ها ناچیز بود و به لحاظ کمی تعداد آثاری که به موضوع ایران پردازند، بسیار کم بود و ثانیاً اگر هم مطالعه‌ای با موضوع ایران صورت می‌گرفت، هدف آن، به دلیل ماهیت مطالعات امنیتی در کشور که بر اساس تجربه عینی غرب در دوران جنگ سرد شکل گرفته بود، تأمین امنیت ایران نبود. در واقع، همان‌گونه که شکل ۳ نشان می‌دهد، در اواخر دهه ۱۳۷۰، ایران نیز به عنوان یکی از موضوعات مطالعات امنیتی در کنار دیگر موضوعات مطالعاتی بود که هدف تمامی این مطالعات چیزی جز امنیت غرب نبود. با وجود این، نه تنها درباب موضوع ایران، بلکه حتی در باب موضوعات دیگر هم حجم آثار تأثیفی و ترجمه‌ای بسیار اندک بود، به گونه‌ای که هیچ‌یک از این موضوعات را نمی‌شد به عنوان حوزه مطالعاتی طبقه‌بندی کرد. این وضعیت با افزایش تعداد مراکز پژوهشی و پژوهش‌گران مطالعات امنیتی در دهه ۱۳۷۰، دگرگون شد(۲۰). همچنان‌که در شکل ۴ نشان داده شده است، در طول دهه ۱۳۷۰، با وجود اینکه غرب همچنان در کانون مطالعات امنیتی در ایران قرار داشت و ماهیت وابسته مطالعات امنیتی در ایران به مطالعات امنیتی غربی، جایگزین ماهیت عقب‌مانده دهه قبل شده بود، اما گسترش کمی مطالعات امنیتی در حوزه‌های مختلف، باعث شد سخن گفتن از مطالعات امنیتی در موضوعات مختلفی چون ایران، جهان سوم، کشورهای اسلامی و غرب امکان‌پذیر باشد.

در نتیجه همین توسعه کمی مطالعات امنیتی طی دهه ۱۳۷۰ بود که در اوایل دهه ۱۳۸۰ شاهد تحولی مهم در ابعاد کمی و کیفی مطالعات امنیتی هستیم. در این دوران، علاوه بر افزایش تعداد آثار و محققان مطالعات امنیتی در ایران، شاهد تحول کیفی در هدف مطالعات امنیتی و جایگزینی ایران به جای غرب در کانون مطالعات مذکور نیز هستیم. با وجود این، در اوایل دهه هشتاد، همچنانکه در شکل ۵ نشان داده شده است، تعداد آثاری که هدف مطالعه آنها ایران باشد، چندان زیاد نبود و به همین دلیل، چنانچه بخواهیم به مقایسه این دوران با اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ (شکل ۴) پردازیم، تنها شاهد تغییر در هدف مطالعه هستیم و به لحاظ کمی، هنوز مطالعات امنیتی ایرانی در گام‌های آغازین خود است.

از اوایل دهه ۱۳۸۰، به ویژه با تأکیدی که مراکز پژوهشی نظامی و حتی غیرنظامی در این زمینه داشتند، به تدریج مطالعات امنیتی ایرانی به عنوان گرایشی در حوزه مطالعات امنیتی در ایران برجسته شد و این برجستگی با افزایش کمی مطالعات امنیتی همراه بود. در چنین وضعیتی بود که مطالعات امنیتی در ایران و حتی مطالعات امنیتی ایرانی شایسته اطلاق عنوان «در حال توسعه» بود، اما متأسفانه این وضعیت دیری نپایید و به ویژه، با تحولی که در مدیریت کلان کشور بعد از انتخابات سال ۱۳۸۴ صورت گرفت و با جابه‌جایی مدیران مراکز پژوهشی و نوسان در بودجه پژوهشی مراکز، این وضعیت دستخوش تلاطم شد. هرچند در حال حاضر به نظر می‌رسد زمان این تلاطمهای و بی ثباتی‌ها رو به سپری شدن است و اغلب مراکز پژوهشی فعال در این حوزه، همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهند، اما اثر این وقفه را در خروجی مراکز پژوهشی به خوبی می‌توان مشاهده کرد.

به هر حال، وضعیتی که در شکل ۶ به تصویر در آمده است (و البته وضعیتی بی ثبات و شکننده هم هست)، وضعیتی موقتی است و نمی‌توان به واسطه آن شاهد تکوین مطالعات امنیتی ایرانی بود. در واقع، وضعیت مطلوب برای مطالعات امنیتی ایرانی وضعیتی است که در شکل ۷ ترسیم شده است. در این وضعیت، نه تنها مطالعات امنیتی ایرانی به عنوان حوزه مستقل قلمداد می‌شود که تحولات امنیتی ایران را به عنوان موضوع و هدف مطالعه قرار می‌دهد، بلکه همین وضعیت را در ارتباط با دیگر حوزه‌های مطالعات امنیتی در جهان نیز شاهد هستیم. به عبارت دیگر، در وضعیت مطلوب که در شکل ۷ ترسیم شده است، ایران هم

موضوع مطالعات امنیتی است و هم هدف آن و همین وضعیت در ارتباط با مطالعات امنیتی غربی، اسلامی و جهان سوم هم وجود دارد.

برای دستیابی به این وضعیت مطلوب، طبعاً بایستی ابتدا، وضعیت موجود ثابت شده و توسعه یابد تا بتوان سخن از مطالعات امنیتی ایرانی به میان آورد. بنابراین، مطالعات امنیتی ایرانی جز از بطن مطالعات امنیتی در ایران شکل نمی‌گیرد و تکوین نمی‌یابد و چنانچه بی‌ثباتی در مدیریت مراکز پژوهشی و نوسان در بودجه پژوهشی آنها که ارتباط مستقیم با تضعیف ادبیات مطالعات امنیتی توسط این مراکز دارد، ادامه یابد، نه تنها مطالعات امنیتی ایرانی تحقق نمی‌یابد، بلکه امکان بازگشت مطالعات امنیتی در ایران به وضعیت قبل از دهه ۱۳۷۰ (به دلیل غلبه ادبیات موجود قبل از دهه ۱۹۹۰) نیز وجود دارد. در چنین شرایطی، طبعاً دیگر نه می‌توان از مطالعات امنیتی ایرانی سخن به میان آورد و نه سخن‌گفتن از نظریه امنیتی ایرانی، اسلامی، جمهوری اسلامی و مانند آن امکان‌پذیر است (۲۱).

بر اساس آنچه گفته شد، مطالعات امنیتی ایرانی به معنای حوزه مطالعاتی است که هدف آن (خواه بر اساس تجربه عینی ایرانی و خواه بر اساس ذهنیت ایرانی) تأمین امنیت ایران باشد. این حوزه مطالعاتی از بطن مطالعات امنیتی در ایران قابل شکل‌گیری و تکوین است. بنابراین، توسعه کمی و کیفی مطالعات امنیتی در ایران در گسترش و تعمیق این حوزه مؤثر است. توسعه کمی مطالعات امنیتی در ایران، مقوله‌ای است که نیاز به توضیح چندانی ندارد، اما توسعه کیفی این حوزه کاملاً در ارتباط با ویژگی‌ها و نسبت این حوزه مطالعاتی با حوزه مطالعات امنیتی غربی است که باید با تفصیل و دقیق بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.

## ویژگی‌های مطالعات امنیتی در ایران

نسبت مطالعات امنیتی در ایران با مطالعات امنیتی غربی، بسیاری از ابعاد و زوایای مبهم در باب این مقولات را آشکار می‌سازد و با بررسی سیر تکوین مطالعات امنیتی در ایران، می‌توان شناخت بهتری از این حوزه مطالعاتی نیز به دست آورد، اما برای اینکه شناخت دقیق و کامل‌تری از موضوع حاصل شود، لازم است علاوه بر این مقولات، به ویژگی‌های مطالعات

امنیتی در ایران نیز پرداخته شود؛ چرا که با بررسی این ویژگی هاست که می‌توان امکان پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی را نیز مورد بررسی قرار داد.

مطالعات امنیتی در ایران، به دلیل نوع ارتباط و نسبتی که با مطالعات امنیتی غربی دارد، از ویژگی‌های آن تأثیر پذیرفته و از این‌رو، ویژگی مطالعات امنیتی غربی به نوعی در مطالعات امنیتی در ایران هم انعکاس داشته‌اند. با وجود این، مطالعات امنیتی در ایران، علاوه بر ویژگی‌های مذکور، ویژگی‌های دیگری هم دارد که برای درک امکان پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی باید به آنها توجه داشت.

شرایط زمانی پس از جنگ جهانی دوم که با پیدایش جنگ‌افزارهای هسته‌ای و جنگ سرد میان دو ابرقدرت مقارن بود و شرایط مکانی ایالات متحده آمریکا، به عنوان کشوری که زمینه‌های آموزشی و پژوهشی شروع مطالعات امنیتی را به منظور پاسخ‌گویی به شرایط ناشی از رویارویی با شوروی فراهم کرد، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر ماهیت مطالعات امنیتی گذاشت. در نتیجه این شرایط زمانی و مکانی، مطالعات امنیتی از ویژگی‌های خاصی برخوردار شد که آن را از تبیین جامع و مانع مشکلات و تحولات امنیتی دیگر کشورها و حتی از تبیین صحیح مسائل امنیتی ایالات متحده آمریکا بازداشت. غلبه نگرش رئالیستی<sup>(۲۲)</sup>، دولت‌محوری مطالعات امنیتی<sup>(۲۳)</sup>، تقدم امنیت نظامی<sup>(۲۴)</sup>، غفلت از امور داخلی<sup>(۲۵)</sup>، تأثیرپذیری از محیط امنیتی آمریکایی<sup>(۲۶)</sup>، ضعف نظریه‌پردازی مستقل<sup>(۲۷)</sup> و کاربرد روش‌های کمی در تحلیل امنیت<sup>(۲۸)</sup>، از مهم‌ترین ویژگی‌های مطالعات امنیتی بود که در چنین وضعیتی شکل گرفت.

این ویژگی‌ها، از همان ابتدا مورد انتقاد برخی صاحب‌نظران بود، اما چون اصلاح این مشکلات مستلزم تغییر در آن فضای بین‌المللی بود که به پیدارشدن مطالعات امنیتی با این ویژگی‌ها انجامیده بود، تا پیش از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، اصلاحات اساسی در این ویژگی‌ها صورت نگرفت و حتی پس از پایان این دوران نیز همچنان شاهد تداوم برخی ویژگی‌های مطالعات امنیتی غرب‌محور دوران جنگ سرد هستیم. همین وضعیت، باعث شده اغلب صاحب‌نظران از لروم بازنگری در مطالعات امنیتی غربی برای تطبیق آن با شرایط جدید در جهان غرب و به ویژه برای افزایش توان پاسخ‌گویی آن در تحلیل مسائل امنیتی کشورهای غیر‌غربی سخن بگویند.

ویژگی‌هایی که در مطالعات امنیتی غربی وجود دارد، عمدتاً ناشی از این است که وابستگی مفهوم امنیت به دیگر مفاهیم و وابستگی مطالعات امنیتی به دیگر حوزه‌های مطالعاتی، مفروض گرفته شده(۲۹) و چون مطالعات امنیتی در ایران انکاس و بازتاب مطالعات امنیتی غربی است، بر اساس همین مفروضات شکل گرفته است. در واقع، وابستگی مفهومی و علمی امنیت و مطالعات امنیتی، هم در مطالعات امنیتی غربی و هم در مطالعات امنیتی در ایران وجود دارد و به تبع همین مفروضات، ویژگی‌های مطالعات امنیتی غربی در ارتباط با مطالعات امنیتی در ایران هم قابل بررسی است. در عین حال، علاوه بر این ویژگی‌ها، مطالعات امنیتی در ایران نیز مانند دیگر حوزه‌های مطالعات امنیتی غیرغربی، ویژگی‌هایی دارد که از وابستگی فکری آن ناشی می‌شود.

وابستگی فکری که البته باید در ادامه وابستگی مفهومی و علمی امنیت و مطالعات امنیتی بررسی شود (۳۰)، مقوله‌ای است که خاص کشورهای غیرغربی نظیر ایران است که «موضوع» مطالعات امنیتی هستند، اما «هدف» آن نیستند. در بررسی سیر تکوین مطالعات امنیتی در ایران، به وضوح نشان داده شد که جایگاه کشورهایی نظیر ایران در مطالعات امنیتی غربی و حتی در مطالعات امنیتی در ایران، چه تحولاتی داشته است. بر اساس این سیر تکوینی، در حال حاضر، از «غرب» به عنوان هدف مطالعات امنیتی مرکزیت‌زدایی شده و به ویژه، با رواج نگرش‌های انتقادی، دیگر تجربه عینی ناشی از دوران جنگ سرد غرب در مرکز مطالعات امنیتی نیست، اما همچنان ذهنیت غربی بر مطالعات امنیتی مستولی است و تا مادامی که تجربه عینی ایرانی یا ذهنیت ایرانی جایگزین این تجربه عینی یا ذهنیت غرب نشود، وابستگی فکری، به عنوان ویژگی برجسته مطالعات امنیتی در ایران، پایدار خواهد بود.

مطالعات امنیتی در ایران، به عنوان حوزه‌مادر مطالعات امنیتی ایرانی در دو بعد ساختاری و نظری، تحولات گسترده‌ای را از ابتدای شکل‌گیری تا کنون طی کرده است. در حال حاضر، به لحاظ ساختاری، مراکز آموزشی و به ویژه پژوهشی بسیاری وجود دارند که بستر توسعه مطالعات امنیتی در ایران را فراهم کرده‌اند. به واسطه همین افزایش کمی مراکز مطالعاتی بوده است که مطالعات امنیتی در ایران مراحل عقب‌ماندگی و وابستگی را تا حد زیادی پشت سر گذاشته و وارد مرحله در حال توسعه شده است. آنچه این توسعه کمی را تقویت کرده، توسعه

کیفی مطالعات امنیتی در ایران بوده که به حوزه نظری مربوط است و تحولات آن در سیر تکوین مطالعات امنیتی در ایران بررسی شد. با وجود این، مشکلات وابستگی مفهومی، علمی و فکری مطالعات امنیتی در ایران هنوز پابرجاست و مسلماً بدون تحول در ابعاد ساختاری و نظری نمی‌توان بر این مشکلات غلبه کرد؛ تحولی که امروزه هم به دلیل تغییر در مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مطالعات امنیتی در غرب و هم به واسطه ماهیت در حال توسعه مطالعات امنیتی در ایران، به الزام نظری و ضرورت تبدیل شده است.

### امکان‌سنجی پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی

هرچند پرداختن به الزامات نظری بازنگری در مطالعات امنیتی غرب محور راهگشای سخن گفتن از امکان پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی است، اما این دو مقوله کاملاً از هم متفاوتند و به صرف وجود الزامات نظری مذکور از ناحیه مطالعات امنیتی غربی، نمی‌توان حکم به امکان پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی داد. در واقع، به رغم اینکه الزامات نظری مطالعات امنیتی غربی و امکان‌سنجی پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی، دو روی یک سکه هستند و ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند، اما به صرف بررسی مورد اول، نمی‌توان تحقق دومی را مسجل دانست.

با این اوصاف، امکان‌سنجی مطالعات امنیتی ایرانی، از یک سو ریشه در همان الزامات نظری بازنگری در مطالعات امنیتی غربی دارد و از سوی دیگر، به منطق درونی مطالعات امنیتی ایرانی به عنوان یکی از گزینه‌های بدیل بر می‌گردد. آنچه به حوزه مطالعات امنیتی غربی بر می‌گردد را به عنوان شرایط بیرونی و آنچه به مطالعات امنیتی ایرانی بازمی‌گردد را به عنوان منطق درونی این حوزه باید بررسی کرد و بدین طریق، امکان یا امتناع پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی را مورد توجه قرار داد.

#### اول. شرایط بیرونی

شرایط بیرونی که به واسطه آن بتوان از مطالعات امنیتی ایرانی سخن به میان آورد، در درون مطالعات امنیتی غربی نهفته است. مطالعات امنیتی غربی امروزین با مطالعات امنیتی

غیری پیش از دهه ۱۹۹۰ تفاوت‌های بسیاری دارد و امروزه، حتی آموزه‌هایی که پیش از دهه ۱۹۹۰ برای تبیین تحولات امنیتی کشورهای غربی کاربرد داشت، دیگر کاربرد ندارد و ناتوانی مطالعات امنیتی غرب محور آن دوران، حتی برای تبیین تحولات امنیتی کشورهای غربی نیز به تأیید رسیده است. به واسطه همین ناتوانی مطالعات امنیتی غرب محور است که نگرش‌های انتقادی در قالب تاریخ‌گرایی<sup>۱</sup> شکل گرفت و بدین ترتیب، امکان پیدایش مطالعات امنیتی غیرغربی مهیا شد.

در واقع، تا پیش از دهه ۱۹۹۰، مفهومی از امنیت در بطن مطالعات امنیتی قرار گرفته بود که به تعبیر جیمز دردریان، حامل کل تاریخ متافیزیک غربی بود و با وجود اینکه شکل خاصی از امنیت را مد نظر داشت، اما آن را به تمام دنیا تعمیم می‌داد و بدین ترتیب، امنیت خاص خود و مبنی بر هستی‌شناسی خود را به مثابه امنیت تمام دنیا معرفی می‌کرد<sup>(۳۱)</sup>. به عبارت دیگر، مطالعات امنیتی غربی، به عنوان حوزه معرفت‌شناختی، صرفاً بر بنیاد هستی‌شناسی غربی شکل گرفته بود و حتی روش‌شناسی ملازم با همین سطوح هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی را برای تبیین تحولات امنیتی دیگر نقاطه دنیا به کار می‌گرفت.

با تحولاتی که پس از دهه ۱۹۹۰ در مطالعات امنیتی صورت گرفت، از یک سو گرایش‌های محافظه‌کار کوشیدند ضمن حفظ مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مطالعات امنیتی غربی، با تحول در اصول روش‌شناختی آن به نتایج و یافته‌های جدیدی دست یابند و از سوی دیگر، گرایش‌های رادیکال و انتقادی، تحول روش‌شناختی مطالعات امنیتی را در گرو تحول هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن قراردادند و بدین ترتیب، بنیان مطالعات امنیتی غیرغربی را ایجاد و تقویت کردند.

نمونه گرایش‌های محافظه‌کار را در نگرش‌های پست‌پوزیتیویستی می‌توان شاهد بود که به تغییراتی در نوع نگاه به امنیت و شکل‌گیری مطالعات امنیتی نوین پس از دهه ۱۹۹۰ انجامید، اما گرایش‌های رادیکال که مبنای خود را بر جدال میان اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی، به عنوان دو سنت فلسفی متفاوت نهاده بودند، بنیاد مواجهه مطالعات امنیتی غربی و مطالعات امنیتی غیرغربی را گذاشتند و بدین ترتیب، انحصار مطالعات امنیتی به غرب را از میان بردن. البته،

1. hisrorism

این گرایش‌های رادیکال و انتقادی، تقریباً از اوایل دهه ۱۹۸۰ سخن از مطالعات امنیتی غیرغربی را با بحث درباره مطالعات امنیتی جهان سوم و کشورهای در حال توسعه آغاز کرده بودند، اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اثبات ناقوانی مطالعات امنیتی غربی از تبیین تحولات امنیتی مذکور، مجال بروز و ظهور بیشتری یافتند.

بدین ترتیب، براساس آنچه گفته شد، بنیاد مواجهه مطالعات امنیتی غربی و مطالعات امنیتی غیرغربی بر مواجهه میان اثبات‌گرایی و تاریخ‌گرایی نهاده شد. در مطالعات امنیتی غربی تا پیش از دهه ۱۹۹۰، پارادایم اثبات‌گرایی غلبه داشت که مبتنی بر اصولی چون تقدم تجربه بر نظریه، نفی نسبی‌گرایی، تلاش برای یافتن قوانین عام و مشترک، تأکید بر منطق بیرونی، تفکیک واقعیات از ارزش‌ها و یگانگی زبان علمی یا وحدت علوم بود (۳۲)، در حالی که پارادایم تاریخ‌گرایی که پیش از فروپاشی مطالعات امنیتی غربی (قبل از دهه ۱۹۹۰) به عنوان حوزه مقاومت در حال شکل‌گیری بود و پس از آن، به عنوان بدیل مطالعات امنیتی اثبات‌گرا مطرح شد، بر اصولی چون تقدم ذهن بر تجربه عینی، تاریخ‌مندی و نسبی‌گرایی، نفی امکان دستیابی به قوانین عام و مشترک، تأکید بر منطق درونی، عدم تفکیک واقعیات از ارزش‌ها و نفی وحدت علوم تأکید دارد (۳۳).

در واقع، مطالعات امنیتی غربی پیش از دهه ۱۹۹۰ به دلیل مبانی اثبات‌گرای آن، حتی اگر می‌خواست مجالی برای مطالعات امنیتی غیرغربی ایجاد کند، امکان‌پذیر نبود، اما بر عکس، مطالعات امنیتی تاریخ‌گرا اساساً بر تفاوت و تنوع تأکید دارد. در مطالعات امنیتی اثبات‌گرا، امنیت غربی به عنوان تجربه عینی ناشی از دوران جنگ سرد بر ذهنیت‌های غیرغربی و حتی غربی، برتری و تقدم یافته بود و تحولات عینی دوران جنگ سرد باعث شکل‌گیری ذهنیت غیرغرب و غرب از امنیت شده بود. بر این اساس، نه تنها ذهنیت‌های غیرغربی در ایجاد مطالعات امنیتی مؤثر نبودند، بلکه حتی ذهنیت غربی پیش از شروع جنگ سرد هم در مطالعات امنیتی تأثیرگذار نبود و امنیت غیرغرب و غرب، هر دو در کنار هم و از ناحیه «شرق»، به عنوان تجربه عینی مورد تهدید قلمداد می‌شدند.

در عین حال، با شکل‌گیری نگرش تاریخ‌گرایی در مطالعات امنیتی، نه تنها میان ذهنیت غرب و ذهنیت‌های غیرغربی تفاوت ایجاد شد، بلکه آنچه امنیت غرب را شکل می‌دهد نیز، نه

تجربه عینی آن، بلکه ذهنیت آن نسبت به خودش و نسبت به تهدیدهای بیرونی است. به عبارت دیگر، با جایگزینی پارادایم تاریخ‌گرایی در مطالعات امنیتی، ذهنیت غربی نه تنها شناستنده خود و دیگری، بلکه قابل شناخت توسط خود و دیگری هم هست. بر این اساس، ذهن غربی هم می‌تواند خود را بشناسد و خودآگاهی را معنادار سازد و هم می‌تواند دیگری را بشناسد و حتی می‌تواند موضوع شناسایی توسط ذهنیت‌های دیگر قرار گیرد. ترجمان این تغییر معرفت‌شناختی که خود حاصل به رسمیت شناختن هستی‌های متفاوت از غرب بود، در مطالعات امنیتی، این شد که غرب، هم می‌تواند موضوع مطالعه خودش و دیگران و هم می‌تواند هدف مطالعه برای خودش و دیگران باشد و همچنین، هستی‌های متفاوت غیرغربی، هم از یک سو می‌توانند موضوع مطالعه خود و دیگران باشند و از سوی دیگر، هدف مطالعه خود و دیگران محسوب شوند و این تحول معنایی (همچنانکه در شکل ۷ هم نشان داده شد)، یعنی امکان‌پذیری پیدایش مطالعات امنیتی غیرغربی که مطالعات امنیتی ایرانی نیز در ذیل آن معنا می‌یابد.

با این اوصاف، امکان پیدایش مطالعات امنیتی ایرانی براساس شرایط بیرونی، یعنی براساس امکان وجود حوزه‌های مطالعات امنیتی متفاوت از غرب مهیا شده است، ولی باید دید آیا این امکان در درون مطالعات امنیتی در ایران هم وجود دارد یا خیر؟ البته، لازم به ذکر است مطالعات امنیتی پس از دهه ۱۹۹۰، تماماً در انحصار طرفداران سنت فلسفی تاریخ‌گرایی نیست و هنوز نگرش اثبات‌گر، به ویژه به دلیل پیوند آن با منافع و امنیت غرب از هژمونی سیاسی برخوردار است و حتی با تجدیدنظرهای روش‌شناختی در قالب‌هایی چون پست‌پوزیتیویسم و غیره، به دنبال حفظ سلطه اثبات‌گرایانه خود است.<sup>(۳۴)</sup>

## دوم. منطق درونی

همچنانکه در بررسی سیر تکوین مطالعات امنیتی در ایران گفته شد، این حوزه مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته تا به وضعیت کنونی رسیده است و بنابراین، اگر امروزه به دنبال تحقق مطالعات امنیتی ایرانی هستیم، در گام اول بایستی به اصلاحات لازم در حوزه مطالعاتی عام‌تر، یعنی مطالعات امنیتی در ایران بپردازیم. در واقع، هرچند وابستگی فکری مطالعات

امنیتی در ایران به مطالعات امنیتی غربی، موضوعی مهم است که برای دستیابی به مطالعات امنیتی ایرانی باید به اصلاح آن پرداخته شود و همچنانکه گفته شد، امکان این اصلاح از بطن مطالعات امنیتی غربی هم فراهم است، اما توجه به زمینه‌ها و ریشه‌های داخلی این وابستگی که مربوط به اصلاح در حوزه مطالعات امنیتی در ایران است نیز نباید فراموش شود.

برای اینکه مشکلات مطالعات امنیتی در ایران نیز حل شود و امکان پیدایش مطالعات امنیتی ایرانی از بطن مطالعات امنیتی در ایران فراهم شود، در کنار تلاش برای رفع وابستگی فکری، باید به فکر تلاش برای رفع وابستگی مفهومی و علمی امنیت و مطالعات امنیتی در ایران هم بود و این مشکلات هم قابل حل نیست، مگر اینکه انحرافاتی که در تکوین مطالعات امنیتی در ایران صورت گرفته است، اصلاح شوند.

مهتمترین مشکلی که در مطالعات امنیتی در ایران وجود دارد، همان عقب‌ماندگی تفکر امنیتی در ایران است که زمینه وابستگی مفهومی، علمی و فکری را فراهم کرده است. حل این مشکل نیز در گرو بازتفسیر تفکر فلسفی اسلامی و ایرانی در باب امنیت، بر اساس همان نگرش ایجابی و تأسیسی اولیه است. در واقع، تا مادامی که نگرش سلبی و منفی از امنیت وجود داشته باشد، مفهوم امنیت همچنان در ذیل مفاهیم دیگر معنادار می‌شود و به تبع آن، مرز مطالعات امنیتی در ایران نیز از دیگر حوزه‌های مطالعاتی قابل تمیز و تشخیص نیست و همین ضعف‌ها باعث وابستگی به مطالعات امنیتی غربی می‌شود که امکان شکل‌گیری و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی را کاهش می‌دهد.

با وجود اینکه، علت و زمینه اصلی مشکلات مطالعات امنیتی در ایران به عقب‌ماندگی و ضعف تفکر امنیتی در ایران برمی‌گردد، اما نباید چنین پنداشت که با حل مشکلات فلسفی مربوط به حوزه تفکر امنیتی تمام مشکلات قابل حل خواهد بود؛ زیرا هرچند حل این مشکل چشم‌انداز جدیدی به روی مطالعات امنیتی در ایران می‌گشاید، اما بنیان امنیت بر اساس تفکر اسلامی و ایرانی، در واقع، فقط بخشی از مشکلات را حل می‌کند و باید توجه داشت که تبدیل این تفکر فلسفی به نظریه علمی، گامی بس دشوارتر خواهد بود.

برای دستیابی به این هدف، طبعاً باید در ابعاد ساختاری و نظری مطالعات امنیتی در ایران تحول ایجاد شود. در بعد ساختاری باید مراکز دانشگاهی نیز مطالعات امنیتی را در کنار مراکز

پژوهشی در دستور کار فرار دهنده و حتی مهم‌تر از آن، مراکز دانشگاهی غیرنظامی بیش از مراکز دانشگاهی نظامی وارد عرصه شوند. ورود مراکز دانشگاهی غیرنظامی، زمینه وابستگی مطالعات امنیتی به مطالعات استراتژیک را از میان می‌برد، اما در همین شرایط هم باید مراقب بود که مطالعات امنیتی در ذیل رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل قرار نگیرد، بلکه بایستی به عنوان حوزه مطالعاتی مستقل که در عین حال با حوزه‌های مذکور نیز قدر مشترک‌هایی دارد، مورد توجه قرار گیرد. همچنین، توسعه مطالعات امنیتی در ایران، مستلزم افزایش کمی توجه به این حوزه در قالب مراکز پژوهشی است که از این بعد هم نباید غفلت کرد.

در عین حال که توسعه ساختاری برای توسعه مطالعات امنیتی در ایران، به عنوان حوزه مادر مطالعات امنیتی ایرانی مهم و قابل توجه است، آنچه مهم‌تر و قابل توجه‌تر است، توسعه کیفی این حوزه می‌باشد که با توسعه ابعاد نظری امنیت و مطالعات امنیتی در ایران مرتبط است. توسعه نظری مطالعات امنیتی در ایران، مستلزم تحول در ابعاد هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است که مقارن با یکدیگر باید مورد توجه قرار گیرند. البته، این تحولات ساختاری و نظری هم در مطالعات امنیتی در ایران آغاز شده‌اند و در واقع، همچنان‌که امکان پیدایش مطالعات امنیتی ایرانی از درون مطالعات امنیتی غربی امکان‌پذیر شده است، تحولات ساختاری و نظری در مطالعات امنیتی در ایران نیز زمینه‌ها و امکان تکوین مطالعات امنیتی ایرانی را فراهم کرده است که در صورت تداوم حرکت «در حال توسعه» مطالعات امنیتی در ایران، می‌توان به پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی امیدوار بود.

### نتیجه‌گیری

مطالعات امنیتی در ایران حوزه‌ای نوپا و جدید است، اما در فاصله کوتاهی، از اواخر دهه ۱۳۶۰ تا کنون، به رشد قابل توجهی رسیده و به واسطه همین رشد قابل توجه، دیگر نمی‌توان این حوزه را «عقب‌مانده» یا حتی «وابسته» دانست، بلکه باید آن را حوزه‌ای «در حال توسعه» قلمداد نمود که به تدریج، از مدارهای عقب‌ماندگی و وابستگی فاصله می‌گیرد. در عین حال، این شرایط که مقدمه شکل‌گیری مطالعات امنیتی ایرانی است، فراهم نمی‌شود، مگر اینکه به

چند نکته اساسی توجه لازم صورت گیرد و در خلال مطالعات امنیتی آینده به آنها پرداخته شود:

یک. مطالعات امنیتی غربی به دلیل اینکه براساس تجربه عینی غرب ناشی از دوران جنگ سرد شکل گرفته و مبنای اثبات‌گرا دارد، در حال حاضر در خود غرب هم مورد انتقاد قرار گرفته و به جای آن، مطالعات امنیتی تاریخ‌گرا که مبتنی بر ذهنیت غربی است، در حال تکوین است. این نوع مطالعات امنیتی که مبتنی بر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی متفاوتی از مطالعات امنیتی غربی پیش از دهه ۱۹۹۰ است، امکان پیدایش ذهنیت‌های غیرغربی براساس ارزش‌ها و هنجارهای تاریخی خاص جوامع مختلف و بدین ترتیب، امکان پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی غیرغربی که مطالعات امنیتی ایرانی هم جزئی از آن است را فراهم می‌سازد.

دو. مطالعات امنیتی ایرانی، در واقع، بر مبنای «ذهنیت ایرانی» شکل می‌گیرد و معنای ذهنیت ایرانی آن است که در این حوزه مطالعاتی، همچنانکه غرب، جهان سوم و مانند آن هدف مطالعه هستند، ایران نیز می‌تواند هدف مطالعه امنیتی قرار گیرد و بر همین مبنای موضوع مطالعات امنیتی غربی یا غیرغربی نیز واقع شود. به عبارت دیگر، مبنای مطالعات امنیتی ایرانی نه جغرافیا، زبان، تابعیت ایرانی محققان، موضوع مطالعه و حتی سبک مطالعه، بلکه هدف مطالعه است. وقتی گفته می‌شود ایران هدف مطالعه باشد، به این معناست که مشخصه‌های خاصی در فرهنگ، تمدن، تاریخ و جغرافیای ایران وجود دارد که با تمرکز بر آنها می‌توان ایرانی‌بودن مطالعات امنیتی را برجسته کرد. این مشخصه، چیزی جز ذهنیت ایرانی نیست که در پرتو شکستن حصار اثبات‌گرایی، امکان پیدایش یافته است.

سه. وجود نیروی مرکزگریزی به نام تاریخ‌گرایی که مبنای پیدایش مطالعات امنیتی غیرغربی و از جمله مطالعات امنیتی ایرانی شده است، تنها یک روی سکه امکان پیدایش و تکوین مطالعات امنیتی ایرانی است. روی دیگر این سکه، همان اصلاح منطق درونی مطالعات امنیتی در ایران، به عنوان حوزه مادر مطالعات امنیتی ایرانی است که باید، در درجه اول، با احیای نگرش فلسفی اسلامی و ایرانی به امنیت، سپس با اصلاح نگرش علمی بر مبنای استقلال مفهومی امنیت و در نهایت، با استقلال حوزه مطالعات امنیتی یا حداقل ایجاد تمایز

میان این حوزه با دیگر حوزه‌های مطالعاتی نظیر مطالعات سیاسی، استراتژیک و مانند آن، به صورت ايجابي و تأسیسي شکل بگیرد.

**چهار.** اصلاح منطق درونی مطالعات امنیتی در ایران، به معنای جایگزینی تأليف به جای ترجمه یا حتی تأکید بر مطالعات کاربردی به جای مطالعات نظری و بنیادی نیست. در واقع، چون مطالعات امنیتی ایرانی در بستر مطالعات امنیتی در ایران شکل می‌گیرد، حتی پیش از آنکه به فکر بهره‌گیری از امکان بیرونی پیدایش مطالعات امنیتی ایرانی (از درون مطالعات امنیتی غربی) باشیم، باید به فکر اصلاح نگرش‌ها و روش‌ها در مطالعات امنیتی در ایران باشیم. به عبارت دیگر، مشکل وابستگی مطالعات امنیتی در ایران، بیش از آنکه نتیجهٔ روی‌آوری به ادبیات غربی یا آن‌گونه که برخی تأکید می‌کنند، نتیجهٔ ماهیت ترجمه‌ای این حوزهٔ مطالعاتی باشد، نتیجهٔ ضعف مفهومی امنیت از یک سو و عدم شناخت مرزهای مطالعات امنیتی از حوزه‌های مطالعاتی دیگر، از سوی دیگر است. بنابراین، مشکل وابستگی مطالعات امنیتی در ایران را با جایگزینی ترجمه به جای تأليف یا دست‌کشیدن از مباحث نظری و روشنی و تأکید بر مباحث کاربردی نمی‌توان حل کرد؛ زیرا در پیش گرفتن چنین روشنی باعث ایجاد ضعف و سستی در مطالعات امنیتی در ایران، به عنوان بستر و زمینهٔ مطالعات امنیتی ایرانی می‌شود و به جای اینکه گامی به جلو باشد، بازگشتی به عقب محسوب می‌شود.

**پنج.** در اصلاح منطق درونی مطالعات امنیتی در ایران، همانند آنچه در مطالعات امنیتی غربی اتفاق افتاده است، باید توجه داشت که تأکید بر تجربهٔ عینی و نگرش اثبات‌گرایی، ممکن است به ویژه در ارتباط با مسائل داخلی و فرومی، دچار مشکل شود. بنابراین، حتی در اصلاح منطق درونی نیز باید به ذهنیت ایرانی بیش از تجربهٔ عینی تقدیم داد و تاریخ‌گرایی را بیش از اثبات‌گرایی یا حتی اثبات‌گرایی جدید در دستورکار قرار داد.

**شش.** مطالعات امنیتی ایرانی، بر هر اساس که شکل بگیرد، خواه تجربهٔ عینی یا ذهنیت ایرانی، مترادف با نظریهٔ امنیتی جمهوری اسلامی ایران نیست. در واقع، مطالعات امنیتی ایرانی از بطن مطالعات امنیتی در ایران شکل می‌گیرد و مؤثر بر آن است، اما خود مقدم بر نظریهٔ امنیتی جمهوری اسلامی است و این نظریه از بطن آن و بر اساس آن قابل تحقق است.

## یادداشت‌ها

۱. مشکلات وابستگی مفهومی و علمی امنیت و مطالعات امنیتی، در دو مقاله مستقل مورد بررسی قرار گرفته است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: خلیلی، رضا، «امنیت، سیاست و استراتژی؛ تقارن تحول تاریخی - گفتگویی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هشتم، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۸۴، صص ۷۳۹-۷۶۴؛ «تبارشناسی مطالعات امنیتی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نهم، شماره ۳۳، پاییز ۱۳۸۵، صص ۴۶۳-۴۹۰.
۲. ضرورت بازنگری در مطالعات امنیتی غربی، در مقاله‌ای مستقل با عنوان «بازنگری در مطالعات امنیتی غربی» توسط نگارنده مورد توجه قرار گرفته است.
۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: خلیلی، رضا، «تبارشناسی مطالعات امنیتی در ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دهم، شماره ۳۶، تابستان ۱۳۸۶، ۲۸۶-۲۸۷.
۴. افتخاری، اصغر(گردآوری و ترجمه)، *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۱۸.
۵. همان‌جا.
۶. به عنوان نمونه ر.ک:
  - Byman, Daniel L. and et.al, *Iran's Security Policy in the Post – Revolutionary Era*, Santamonica: Rand, 2001.
  - Chubin, Shahram, "Iran and regional security in the Persian Gulf", *Survival*, Vol.3, No.3, 1993.
  - Chubin, Shahram, *Iran's National Security: Capabilities, Intentions and Impact*, Washington D.C, The Carnegie Endowment for International Peace, 1994.
  - Sajjad Pour, Seyed Kazem, "The evolution of Iran's National Security Doctrine", in: Kile, Shanon N. (ed), *Europe and Iran Perspectives on Non-proliferation*, Sipri, 2005.
۷. ر.ک: عبدالله‌خانی، علی، *نظریه‌های امنیت*، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
۸. برای آشنایی با این گرایشها در مطالعات امنیتی در ایران ر.ک: افتخاری، اصغر، «ساختار اجتماعی امنیت، مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران»، در: *مجموعه مقالات هماشی امنیت اجتماعی*، احمد کاهه(گردآورنده)، تهران: انتشارات گلپونه، ۱۳۸۴، ص ۸۴-۱۳۱؛ شاکری، سید رضا، *نظام امنیتی اسلام؛ چارچوب نظری، گزارش علمی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.

۹. تاجیک، محمدرضا، «مدخلی بر امنیت اجتماعی / امنیت اجتماعی شده»، در: *مجموعه مقالات هماشن امنیت اجتماعی*، احمد کاهه (گردآورنده)، تهران: انتشارات گلپونه، ۱۳۷۴، ص ۸۰.
  ۱۰. افتخاری، اصغر، «مرزهای گفتمانی نظریه اسلامی امنیت: گذار از جامعه اسلامی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۳، صص ۴۳۳-۴۴۱.
  ۱۱. همان، صفحه ۴۴۱-۴۴۲.
  ۱۲. افتخاری، اصغر، «نشانه‌های ساختاری «امنیت اسلامی»: مطالعه موردی حکومت نبوی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۳، صص ۶۵۵-۶۶۱.
  ۱۳. قادری، حاتم، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، چاپ سوم، تهران: سمت، ۱۳۸۰، صص ۴۴-۴۵.
  ۱۴. افتخاری، اصغر، «گذر امنیتی؛ تحول نظریه امنیت امنیت در پی رحلت رسول خدا»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هشتم، شماره اول، بهار ۱۳۸۴، صص ۲۰-۱۳.
  ۱۵. افتخاری، اصغر، «تکوین نظریه امنیت علوی؛ تحلیل دوران قبل از حکومت امام علی(ع)»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۴، صص ۲۵۱-۲۳۰.
  ۱۶. افتخاری، اصغر، «استراتژی امنیتی دولت علوی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هشتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۴، صص ۴۷۸.
  ۱۷. رنجبر، مقصود، «مفهوم امنیت در اندیشه سده‌های میانه»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نهم، شماره ۳۱، بهار ۱۳۸۵، ص ۸۱.
  ۱۸. ر.ک: خلیلی، رضا، «تبارشناسی مطالعات امنیتی در ایران»، پیشین، ۳۱۱-۲۹۰.
  ۱۹. رضوانی، سعید، *امنیت ملی*، تهران: دانشکده عالی فرماندهی و ستاد مشترک، ۱۳۴۱.
  ۲۰. در حال حاضر بیش از ۲۰ مرکز پژوهشی در این زمینه فعالیت دارند.
  ۲۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، ر.ک: خلیلی، رضا، «آسیب‌شناسی مراکز مطالعات راهبردی در ایران»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.
  ۲۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:
    - Wolfers, Arnold, *Discord and Collaboration: Essays on International Politics*, Baltimore: John Hopkins University Press, 1952, p.482.
    - برکوویتز، مورتون و پی. سی. باک، «امنیت ملی»، پیشین، ص ۱۰۴.
    - ۲۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: مک لارن، آر.دی.، «مدیریت امنیت ملی: تجربه آمریکا و درسها برای دول جهان سوم»، پیشین، صص ۳۳۲-۳۳۱.
    - ۲۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: بالدوین، دیوید، «بررسی‌های امنیت و پایان جنگ سرد»، پیشین، ص ۱۸۹.
- Ullman, Richard, "Redefining security", *International Security*, Vol. 8, No. 2, 1983.

۲۵. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

-Nye, Joseph S. & Lynn – Jones, Sean M., "International security studies", *International Security*, Vol. 12, No. 4, 1988, p.24.

-Allison, Graham & Gregory F. Treverton, *Rethinking America's Security: Beyond Cold War to New World Order*, New York: W.W.Norton, 1992, p.218.

۲۶. ر.ک: بوزان، باری، «مردم، دولتها و هراس: مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، پیشین، ص ۳؛ برکوویتز، مورتون و پی. سی. باک، «امنیت ملی»، پیشین، ص ۱۰۴.  
۲۷. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

- Kissinger, Henry A., *Nuclear Weapons and Foreign Policy*, New York: Harper, 1957.

- Brodie, Bernard, *Strategy in the Missile Age*, Princeton: Princeton University Press, 1959.

۲۸. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: پارک، هان اس و کیونگ ای. پارک، «ایدئولوژی و امنیت؛ خودکفایی در چین و کره‌شمالی»، امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۶.

- Kapalan, Morton, *System and Process in International Politics*, New York: Wiley, 1957.

۲۹. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: خلیلی، رضا، «امنیت، سیاست و استراتژی؛ تغارن تحول تاریخی گفتگویی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هشتم، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۸۴، صص ۷۳۹-۷۶۴؛ «تبارشناسی مطالعات امنیتی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نهم، شماره ۳۳، پاییز ۱۳۸۵، صص ۴۶۳-۴۹۰.

۳۰. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: خلیلی، رضا، «تبارشناسی مطالعات امنیتی در ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دهم، شماره ۳۶، تابستان ۱۳۸۶، پاییز ۱۳۸۰، ص ۲۷۹-۳۲۱.

۳۱. دردریان، جیمز، «ارزش امنیت در دیدگاه‌های هابز، مارکس، نیچه و بودریار»، ترجمه حمید حافظی، *فصلنامه فرهنگ اندیشه*، سال اول، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۹۶.

۳۲. ر.ک: بزرگی، وحید، *دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷، صص ۱۳-۱۶؛ شولتز، ریچارد اچ.، «مطالعات امنیتی ملی قبل از جنگ سرد»، *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیتی ملی*، پیشین، صص ۶۹-۹۹.

۳۳. ر.ک: بزرگی، وحید، پیشین، صص ۸۴-۸۶؛ روی گودسن، «مطالعات امنیت ملی پس از جنگ سرد»، *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، پیشین، صص ۱۰۱-۱۳۵.

۳۴. ر.ک: افتخاری، اصغر، «اثبات‌گرایی پیچیده؛ روایت نوین آمریکایی از اثبات‌گرایی ستی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ششم، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۲، صص ۳۶۳-۳۸۱.



# آسیب‌شناسی روش‌های مبارزه با فساد اداری در ایران

محمد خضری\*

## چکیده

هدف این مقاله، آسیب‌شناسی روش‌های مبارزه با فساد اداری در ایران است. در این مقاله، استدلال شده که علت اصلی ناکامی اقدامات و تلاش‌های دولت یا اثربخشی اندک آنها در آسیب‌هایی است که در مبارزه با پدیده فساد اداری، نادیده یا دست کم گرفته می‌شوند. عمدت‌ترین آسیب‌هایی که در این مقاله به آنها اشاره و تحلیل شده است، عبارتند از رویکرد اخلاق‌گرایانه به فساد اداری، خطای تعمیم بوروکراسی و بری، پنهان‌کاری و شفافیت‌گریزی در رسیدگی به فساد اداری، بی‌توجهی به بعد تقاضای (شهر و ندان) فساد اداری، اقتدار بوروکراتیک، مخدوش‌بودن حقوق اریاب رجوع و شکنندگی بالای آن در دستگاه بوروکراسی کشور، تقلای دلسوزانه در محیط رانتی، مالکیت مرکز رسانه‌ها و مطبوعات و اعمال محدودیت‌های دولتی بر کم و کیف گزارش‌دهی آنها، استفاده ناقص از روش‌های بازارگرایی، فشار افراد و گروه‌های خاص برای جلوگیری از پیگیری جدی مبارزه با فساد اداری و بی‌اعتمادی به نهادها و سازمان‌های مستقل ضدفساد اداری.

**کلیدواژه‌ها:** فساد اداری، بوروکراسی دولتی، پنهان‌کاری، محیط رانتی، رانت جویی

\*دکترای اقتصاد از دانشگاه اصفهان، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب تهران و همکار علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

## مقدمه

متأسفانه بر اساس آمار و شواهد موجود داخلی و بین‌المللی، ایران یکی از فسادپذیرترین کشورهای جهان است.<sup>(۱)</sup> بر اساس نظرسنجی علمی واحد تحقیقات ماهنامه اقتصاد ایران که در سال ۱۳۸۱ انجام گرفته، مشخص شده است در حدود دو سوم پاسخ‌دهندگان با معضل رشوه دست به گریبان بوده و رشوه پرداخته‌اند.<sup>(۲)</sup> فساد اداری آنچنان در کشور دامن‌گستر شده که رئیس‌جمهور در رقابت انتخاباتی سال ۱۳۸۴، مبارزه با فساد اداری را از جمله اولویت‌های اساسی برنامه‌های دولت خود اعلام کرد. همچنین، در تازه‌ترین آماری که به وسیله سازمان بین‌المللی شفافیت<sup>۱</sup> برای سال ۲۰۰۸ در مورد میزان شیوع فساد در کشورها انتشار یافته، رتبه فساد ایران معادل ۱۴۱ (از بین ۱۸۰ کشور جهان) ارزیابی شده که در مقایسه با ۵ سال گذشته ۵۴ پله تنزل داشته است.<sup>(۳)</sup>

این در حالی است که شاید کمتر کشوری در دنیا یافت شود که به اندازه ایران بر مبارزه علیه فساد اداری تأکید کرده و توجه سیاستمداران و تصمیم‌سازان را به خود جلب کرده باشد. در واقع، آمارها و شواهد نشان می‌دهند به رغم کوشش‌ها و زحمت‌های زیاد و نیز منابع مالی و انسانی هنگفتی که در راه مبارزه با فساد اداری صرف شده، نتایج اندک و ناچیزی به دست آمده است. بنابراین، منابع کمیاب ملی که در این راه هزینه شده‌اند، به میزان زیادی هدر رفته است. دلایل گوناگونی برای توجیه ناکامی کوشش‌های علیه فساد اداری در کشور می‌توان برشمرد. در این مقاله، استدلال می‌شود که علت اصلی ناکامی‌ها در آسیب‌هایی است که رویکرد به مبارزه علیه فساد در کشور و روش‌های مبارزه از آنها رنج می‌برند.

## رویکرد به فساد اداری در اقتصاد ایران

اصلولاً روش‌های مبارزه با فساد اداری در هر کشور و نیز ابزارهایی که برای این کار به کار گرفته می‌شوند، تابع رویکرد سیاستمداران و به طور کلی نظام سیاسی آن کشور به پدیده فساد اداری است. فساد اداری در هر کشوری وجود دارد و محصول فرعی مداخله دولت در اقتصاد،

به بهانه اصلاح موارد شکست بازار<sup>۱</sup> است. شاید بر این اساس باشد که گری بیکر معتقد است فساد تنها با برداشتن دولت (بزرگ) برداشته می‌شود.<sup>(۴)</sup> در واقع، هیچ کشور پاکی به لحاظ فساد اداری در دنیا وجود ندارد. در فهرست سازمان بین‌المللی شفافیت نیز، که هر ساله کشورها را بر حسب میزان شیوع فساد در آنها رتبه‌بندی می‌کند، هیچ کشوری از قلم نمی‌افتد، مگر آنکه، آماری در خصوص شاخص‌های فساد در مورد آن کشور موجود نباشد.<sup>(۵)</sup>

به طور کلی، دو رویکرد عمدۀ به فساد اداری را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد. در رویکرد نخست، به فساد اداری به مثابه ضعف تربیات نهادی نگریسته می‌شود. ملاحظه فهرست کشورهایی که هر سال به وسیله سازمان بین‌المللی شفافیت، به لحاظ میزان شیوع فساد در آنها، رتبه‌بندی می‌شوند، بیانگر این نکته است که کشورهای با تربیات نهادی انعقادیافته<sup>۲</sup>، فساد کمتری را تجربه کرده و از بروندادهای منفی<sup>۳</sup> این بد عمومنی<sup>۴</sup>، به میزان کمتری آسیب دیده‌اند.<sup>(۶)</sup> اگر از منظر این رویکرد به فساد نگریسته شود، باید سراغ نهادها و محدودیت‌های نهادی آنها رفت. در واقع، به این مسأله پرداخته می‌شود که آیا قواعد بازی و محدودیت‌های نهادی کافی و مناسب برقرار شده است و آیا تربیات نهادی کنونی اثربخشی لازم را دارند یا نه؟ همچنین، کفايت نظام انگیزشی بازیبینی می‌شود. به عبارت دیگر، در رویکرد نهادی به فساد اداری، به این پرسش اساسی پرداخته می‌شود که چرا بوروکرات‌ها از مناصب دولتی‌شان در راستای انتفاع شخصی بهره‌برداری می‌کنند؟<sup>(۷)</sup>

در رویکرد دوم، فساد اداری به مثابه نوعی کثرفتاری و کچمنشی<sup>۵</sup> بوروکرات‌ها نگریسته می‌شود. در این رویکرد اخلاق‌گرایانه، سراغ افراد رشوه‌ستان و در واقع، نمودهای فساد اداری گرفته می‌شود و در بهترین حالت، سعی می‌شود بوروکرات‌های فاسد و خاطی با کارکنان به لحاظ اخلاقی به اصطلاح درستکار و صادق‌تر، جایگزین گردند. در این رویکرد، جوهره فساد

1 . market failures

۲. زمانی که گفته می‌شود نهادی همچون مالکیت شخصی در جامعه انعقادیافته نیست، منظور این است که نهادها و سازوکارهای شایسته و کارآمد برای تعریف، اجرا و حفاظت از آن در جامعه برقرار نشده است، هرچند ممکن است در قانون اساسی یا قوانین عادی در مورد آن بحث شده باشد.

3. negative externalities

4 . public bad

5 . moral hazards

اداری هدف قرار نمی‌گیرد و بنابراین عواملی که به آن دامن زده‌اند، تعديل یا برداشته نمی‌شوند.

متأسفانه در اقتصاد ایران، بیشتر از منظر این رویکرد به پدیده فساد اداری نگریسته شده است. به همین علت، کارایی روش‌های مبارزه با فساد اداری بسیار پایین بوده و همواره در برابر ملاحظات و مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی و جناحی آسیب‌پذیر بوده‌اند. تحقیق‌نیافتن و عده‌های مسئولان کشور در مورد افشاء موارد فساد کشف شده و نیز پرهیز از برخورد قاطع با مفسدان را باید، به میزان زیادی، ناشی از این آسیب‌پذیری دانست.

## خطای تعمیم بوروکراسی و بری

یکی از خطاهای و آسیب‌های مبارزه علیه فساد اداری در کشور، تعمیم بوروکراسی و بری به عالم واقع است. در بوروکراسی ایده‌آل و بری، بوروکرات‌ها (به عنوان نماینده دولت) صرفاً مجری منویات دولت و دریافت‌کننده ساختارهایی هستند که از طرف دولت اعلام می‌گردند. در واقع، آنها صرفاً مجری دولت و کanal مستقیمی برای ایجاد ارتباط بین دولت و شهروندان هستند. در عین حال، چون سیاست‌های دولت معمولاً شفاف نیستند و نیز به دلیل ویژگی‌های خود بوروکراسی‌ها، نمونه و بری آن به ندرت در دنیای واقعی وجود دارد.<sup>(۸)</sup>

در مدیریت بخش عمومی کشور، که به میزان زیادی بر اساس نظریه و بر استوار شده است، این واقعیت رفتاری که هر بوروکراتی همواره در پی منافع خویش است، دست کم گرفته می‌شود. در واقع، هیچ دلیلی وجود ندارد بر این باور باشیم که بوروکرات‌ها، منافع عمومی را، حتی اگر پذیریم که بر سر تعریف آن اجماع وجود داشته باشد، بر منافع خود، حزب موردنظر، دوستان و آشنايان، اولویت دهند. بنابراین، زمانی که مدیریت منابع عمومی به آنها سپرده می‌شود، نباید انتظار داشت منابع و مالیات‌های مردم را به همان طریقی هزینه کنند که مالیات‌دهنده‌گان می‌خواهند. بی‌گمان، آنها در مقام بوروکرات، زمانی این کار را انجام می‌دهند که مالیات‌دهنده‌ها و تأمین‌کننده‌های منابع عمومی تمایل به مراقبت از مالیات‌هایشان داشته باشند.<sup>(۹)</sup> پذیرش این فرض رفتاری، که مغایر با فرض رفتاری الگوی ویراست، به این معنا نیست که بوروکرات‌ها درستکار نیستند یا غیراخلاقی‌اند، بلکه به اعضای جامعه امکان می‌دهد

قواعد بازی و ترتیبات نهادی را به گونه‌ای ایجاد کنند که فرصت‌ها و مزیت‌های حاصل از فرض رفتاری مزبور در راستای منافع همگان هدایت شود. در فقدان قواعد بازی و ترتیبات نهادی شفاف و انعقادیافته، سازوکار مدیریت منابع، خود بوروکرات‌ها خواهد بود<sup>۱</sup> و این کار با هر نیتی – حتی خیرخواهانه – انجام شود، فسادآمیز است.

بی‌گمان، استوارکردن بخش عمومی و بوروکراسی بر پایه این فرض رفتاری وبری که بوروکرات‌ها به وسیله خدمت به نفع عموم تحریک و هدایت می‌شوند، نه تنها جامعه را به میزان زیادی از بروندادهای مثبتی که بوروکراسی می‌تواند به بارآورد، محروم می‌کند(۱۰)، بلکه موجب می‌شود مبارزه با فساد اداری به میزانی کمتر از حد لازم عرضه گردد. در خوبشینانه‌ترین حالت، این فرض رفتاری شرط لازم و نه کافی برای مدیریت سالم بخش عمومی کشور است.

در ایران، بیشتر سعی می‌شود از طریق سازوکارهای حقوقی همچون گزینش، افرادی به دستگاه بوروکراسی راه پیدا کنند که واجد شرایط دستگاه گزینش باشند. در واقع، تصور بر این است که چنانچه افراد با ویژگی‌های مدنظر دستگاه گزینش، مناصب دولتی را تصاحب کنند، مشکلاتی همچون فساد اداری نیز ظهور و بروز پیدا نمی‌کند. اما تجربه جهانی، از جمله کشور ایران، این نگاه به تعديل فساد اداری را بی‌اعتبار کرده است. زمانی که بوروکرات‌ها به عنوان افرادی فارغ از نیات و انگیزه‌های فردی به مردم معرفی می‌شوند، ناگزیر باید فساد اداری آن‌ها را توجیه و بیشتر نوعی بدگمانی و بزرگنمایی قلمداد کرد که چه بسا دشمنان و افراد نابکار در

۱. برای تأیید این ادعای کافی است نحوه برگزاری مناقصات دولتی و قراردادهای معقده از سوی دستگاههای اجرایی کشور در طی دو دهه گذشته را ملاحظه کنیم. در این رابطه، سختی به گراف نخواهد بود اگر ادعا شود در هر مناقصه و قرارداد دولتی، درجاتی از فساد اداری وجود داشته است. در این زمینه، می‌توان به گزارش‌هایی که به وسیله دفاتر مختلف مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، به ویژه در حوزه مخابرات، انتشار یافته است، مراجعه کرد. مناقصه‌ها و قراردادهای دولتی دربردارنده رانت‌های هنگفتی برای واجدین شرایط و طرف‌های قرارداد است. بوروکرات‌ها به خوبی از این امر اطلاع دارند. بنابراین، همواره امکان دارد دوستان و هم‌حزبی‌های خود را در زمرة واجدین شرایط درآورند و مناقصه‌ها و قراردادها را به آنها واکدرا کنند. همچنین، احتمال دارد آنها در ازای اعطای امتیازات و مزیت‌های دولتی به متقاضیان، در صدد برآیند بخشی از رانت‌های حاصله را به خود انتقال دهند.

تحریک بوروکرات‌ها به ارتکاب آن دست داشته‌اند. نباید فراموش کرد که حضور افراد درستکار و صادق در دستگاه بوروکراسی شرط لازم و نه کافی برای تعديل پدیده فساد اداری کشور است.

### پنهان‌کاری در مبارزه با فساد اداری

به زبان اقتصادی، تقاضای بوروکرات‌ها برای فساد اداری، به میزان زیادی به قیمت نسبی آن بستگی دارد. به بیان بهتر، پایین‌بودن قیمت فساد، انگیزه ارتکاب آن را افزایش می‌دهد. عوامل گوناگونی در کاهش قیمت و هزینه فساد اداری دخیل‌اند.<sup>۱</sup> از جمله این عوامل، پنهان‌کاری در رسیدگی به فساد اداری بوروکرات‌هاست. متأسفانه در ایران، اخبار و اطلاعات راجع به فساد اداری (دامنه آن، حوزه‌های فساد اداری و مفسدان) به ندرت انتشار پیدا می‌کند و مردم و افکار عمومی چندان در جریان اقدامات مبارزه با فساد اداری و نتایج آن قرار نمی‌گیرند. در توجیه این پنهان‌کاری، معمولاً استدلال می‌شود که دولت نمی‌خواهد موجبات تشویش اذهان عمومی و نامنی فضای کسب و کار را فراهم آورد. بعضاً، به بهانه اینکه مبادا شخصیت و حیثیت مفسدان مخدوش گردد، این پنهان‌کاری‌ها و عدم شفافیت‌ها صورت می‌گیرد. در مواردی نیز این کار به دلیل فشار افراد و گروههای خاص و سایر ملاحظات انجام می‌شود. این درحالی است که افکار عمومی و اطلاع‌رسانی به آن، یکی از مؤثرترین روش‌های مبارزه و پنهان‌کاری در انتشار اطلاعات و اخبار مربوط به فساد اداری، یکی از آسیب‌های جدی رویکرد به مبارزه با فساد اداری است.

متأسفانه در ایران، با اخبار و اطلاعات راجع به فساد اداری چنان برخورد می‌شود، گویی در صورت انتشار آنها، حیثیت و آبروی کلی نظام سیاسی یا بخشی از آن خواهد رفت. بنابراین، سعی می‌شود بر وقوع فساد اداری در بوروکراسی سرپوش گذاشته شود؛ درست

۱. برخی از عواملی که در کاهش قیمت فساد اداری و در نتیجه، افزایش تقاضا برای آن مؤثر است، عبارتند از اهمال‌کاری و آسان‌گیری دستگاه قضایی، برخوردهای مصلحتی و ملاحظه محور با مفسدان، دست‌داشتن سیاستمداران در فساد اداری و کارایی پایین دستگاههای نظارتی و بازرگانی در شناسایی موارد فساد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید به: خضری، محمد، «تحلیل نهادی فساد اداری»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ش. ۲۹، زمستان ۱۳۸۴.

همان‌گونه که اعضای یک خانواده سعی در کتمان خطاهای و امور حیثیتی اعضا دارند تا مبادا آبروی کل خانواده برود. بدون شک، این برخورد با اخبار و اطلاعات مربوط به فساد اداری و کوشش‌های انجام‌شده در مبارزه با آن، نه تنها اثربخشی تلاش‌ها و اقدامات علیه فساد اداری را کاهش می‌دهد، بلکه خود محرک و دعوتی است برای وقوع بیشتر فساد اداری.

### ب) توجهی به بعد تقاضای فساد اداری

فساد اداری در هر کشوری برایند تعامل عرضه و تقاضا برای این پدیده است. همواره افرادی هستند که متقارضی اقدامات فسادآلود از جانب بوروکرات‌ها می‌باشند و بوروکرات‌ها نیز بی‌رغبت نیستند برای برآوردن تقاضای آنها تقاضای متقابلى را ارائه دهند. در واقع، متقارضی فساد اداری چیزی (همچون کاهش هزینه فعالیت اقتصادی، گرفتن مجوز یا امتیاز، تسريع در روند کار اداری، انجام کاری غیرقانونی) از بوروکرات‌می‌خواهد و تمایل دارد در ازای دریافت آن، چیزی به بوروکرات عرضه کننده خدمات مزبور پرداخت کند تا جبران زحمت شود.<sup>(۱۱)</sup> در بسیاری موارد، مردم در ازای خدماتی که به وسیله بوروکرات‌ها عرضه می‌گردد، به آنها هدیه و پاداش می‌دهند، چنانکه گویی مردم به مقامات و بوروکرات‌های دولتی بدھکارند.<sup>(۱۲)</sup> در نظرسنجی واحد تحقیقات ماهنامه اقتصاد ایران از مردم، در مورد علت پرداخت رشوه و تقاضای آنها برای فساد اداری، حدود ۶۵ درصد اظهار داشتند که از روی ناچاری، ۵۱ درصد برای تسريع در کار و ۱۷ درصد نیز برای انجام کار غیرقانونی، تقاضای فساد اداری از بوروکرات‌ها کرده‌اند.<sup>(۱۳)</sup> این شواهد آماری، گویای چند کاستی اساسی در دستگاه بوروکراسی کشور است: ۱) اقتدار بوروکراتیک، مخدوش‌بودن حقوق ارباب رجوع و شکنندگی بالای آن در دستگاه بوروکراسی، ۲) بی‌اعتنایی و دست پایین گرفتن هزینه‌های فرصتی متقاضیان کالاها و خدمات دولتی از جانب بوروکرات‌ها، ۳) پایین‌بودن قیمت فساد اداری، ۴) پایین‌بودن قیمت کالاها و خدمات دولتی در مقایسه با بازار خصوصی و ۴) ابهام و شفافیت‌گریزی در آیین‌نامه‌ها و مقررات دولتی و کم‌اطلاعی مردم از آنها.

این موارد، تقاضا برای فساد اداری از جانب مردم و عرضه کج منشی از سوی بوروکرات‌ها را تحریک خواهد کرد. متأسفانه، به دلیل حضور همیشگی کاستی‌های مزبور در بوروکراسی کشور، اثربخشی اقدامات مبارزه علیه فساد اداری بسیار انداز بوده است.

### تقلّیل دلسوزانه در محیط رانتی

فساد اداری به معنای سوءاستفاده از مناصب دولتی و فروش اختیار عمومی در راستای انتفاع شخصی (حزب، دوستان و آشنایان و جز اینها) است.<sup>(۱۴)</sup> بنابراین، جوهره فساد اداری توانایی بوروکرات‌ها در سوءاستفاده از مناصب دولتی و فروش اختیار عمومی در جهت منافع شخصی‌شان است. سیاسی‌بودن تخصیص منابع اقتصادی و ایجاد کمیابی‌های ساختگی (از طریق وضع قوانین و مقررات اقتصادی و در واقع، تنظیم اقتصاد توسط بوروکرات‌ها)، از جمله منابع اصلی توانایی بوروکرات‌ها در سوءاستفاده از مناصب دولتی است. زمانی که تخصیص منابع سیاسی می‌شود، بوروکرات‌ها و بوروکراسی، سازوکار تخصیص منابع خواهند شد. بنابراین، افراد و گروههایی که به دنبال حقوق مربوط به موقعیت‌های انحصاری سودآوری هستند که توسط دولت ایجاد می‌شوند، باید آنها را از بازارهای سیاسی‌شده‌ای که به وسیله بوروکرات‌ها کنترل می‌شود، خریداری کنند. بوروکرات‌ها نیز بر این نکته واقفاند که موقعیت‌های انحصاری و امتیازات دولتی برای افرادی که به آنها دست پیدا می‌کنند، مازاد غیرتولیدی قابل ملاحظه‌ای (یعنی رانت) به همراه دارند. از این‌رو، سعی می‌کنند از طریق دریافت رشوه از آنها بخسی از مازاد غیرتولیدی را به خودشان انتقال دهند.<sup>(۱۵)</sup> در واقع، تنظیم اقتصاد به وسیله بوروکرات‌ها و ایجاد محدودیت‌ها و کمیابی‌های ساختگی (دولتی) برای افراد و گروههایی که از آنها بهره‌مند می‌شوند، رانت و برای بوروکرات‌ها، رشوه ایجاد می‌کند.<sup>(۱۶)</sup>

بر این اساس، فساد اداری محصول فرایند رانت‌جویی و در واکنش به آن صورت می‌گیرد. از یک طرف، تقاضای فساد اداری از سوی افراد و گروههای رانت‌جو و پرداخت رشوه به بوروکرات‌ها، یکی از شیوه‌های دستیابی به رانهای قانونی است.<sup>(۱۷)</sup> از طرف دیگر، مقررات اقتصادی و مجوزهای دولتی، نوعی قدرت انحصاری به مقامات دولتی می‌دهد که ممکن است

از آن برای استخراج رشوه از افراد و گروههایی که به مجوزها و اختیاردادنهای دولتی نیاز دارند، بهره‌برداری کنند.

کوشش‌های دلسوزانه مبارزه با فساد اداری در کشور، در فضایی صورت می‌گیرد که در آن، دولت با تنظیم بیشتر اقتصاد و وضع قوانین و مقررات اقتصادی و ایجاد کمیابی‌های ساختگی، زمینه را برای رانت‌جویی و در نتیجه، فساد بیشتر فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، در اقدامات و تقلای دولت برای مبارزه با فساد اداری، نوعی تنافض وجود دارد. در عین حال، دولت، به بهانه‌های گوناگون، جامعه را از پتانسیل‌های سایر منابع و ابزارهای غیردولتی مبارزه با فساد اداری محروم کرده است. اگر مروری بر برنامه‌های توسعه کشور در دو دهه گذشته داشته باشیم، آشکارا متوجه می‌شویم به رغم آنکه کوچک‌کردن حجم دولت، همواره یکی از راهبردهای اساسی این برنامه‌ها بوده است، در عمل، بر گستره مداخله دولت در اقتصاد افزوه شده است. به هر حال، تقلای مبارزه با فساد اداری در اقتصاد به شدت دولتی و رانتی، آب در هاون کوییدن است و دستاوردی جز اتلاف منابع ملی به همراه نخواهد داشت.

پرداخت رشوه از جانب متقاضیان کالاها و خدمات دولتی به بوروکرات‌هایی که متولی تنظیم اقتصادند و در ایجاد کمیابی‌های ساختگی نقش دارند، اقدامی کاملاً عقلایی و منطقی است. در اقتصاد رانتی و تنظیم شده توسط بوروکرات‌ها و قوانین اقتصادی دولتی، رشوه، از یک طرف، بیانگر مابه التفاوت قیمت کالاها و خدمات دولتی و موارد مشابه آنها در سایر بازارهاست و از طرف دیگر، نشان‌دهنده ارزش زمان برای متقاضیان کالاها و خدمات دولتی و یا بالاودن هزینه‌های فرصتی دستیابی به کالاها و خدمات دولتی است. بنابراین، ظاهراً گناه یا تقصیری متوجه رشوه‌دهندگان و متقاضیان فساد اداری نیست.

همین استدلال را می‌توان در مورد طرف عرضه فساد اداری نیز به کار برد. زمانی که وظیفه تخصیص کمیابی‌های ساختگی دولتی (مجوزها، تخفیف‌ها، امتیازات، یارانه‌ها و غیره) به بوروکرات‌ها سپرده می‌شود و سازوکار تخصیص و شرایط برخورداری از آنها را نیز بوروکرات‌ها تعیین می‌کنند، کاملاً عقلایی خواهد بود که افرادی واجد شرایط دریافت این کالاها و خدمات شوند که قیمت بالاتری برای آنها پرداخت می‌کنند. در واقع، در حالی

بوروکراتی را که به رشوه‌ستانی اقدام کرده، مقصود می‌دانیم که اگر افراد دیگری هم در موقعیت او قرار می‌گرفتند، ممکن بود همان اقدام را انجام دهند.

### کژراهه‌روی و بی‌اعتنایی به اصول راهنمایی

فساد اداری علل گوناگونی دارد و به همین دلیل، مبارزه با آن آسان نبوده و از جبهه دولتی امکان‌پذیر نیست. در واقع، مبارزه مؤثر با فساد اداری، فعال‌شدن جبهه‌های غیردولتی و بهره‌مندی از ظرفیت‌های مبارزه آنها را نیز می‌طلبد. در این رابطه، اصول راهنمایی و تدبیر تجربه‌شده‌ای وجود دارد که در صورت بهره‌گرفتن از آنها، می‌توان از گستره فساد اداری کاست. در اینجا به دو مورد از اصول راهنمایی اشاره می‌شود.

نخست اینکه، تجربه کشورهای موفق در مبارزه با فساد اداری حاکی از آن است که اطلاع رسانی، دشمن شماره یک فساد می‌باشد. در این میان، مهم‌ترین و کم‌هزینه‌ترین سازوکار اطلاع‌رسانی نیز هنوز مطبوعات و رسانه‌ها هستند. متاسفانه، تصور حکومت در ایران بیشتر این است که آزادی نسبی مطبوعات و انتشار اخبار و اطلاعات مربوط به فساد اداری موجب دلسُری و بی‌اعتمادی مردم به مسئولین و به طور کلی مجموعه دولت می‌شود و یا اینکه نالمن جلوه‌دادن فضای کسب و کار در کشور، از دامنه سرمایه‌گذاری‌های فعلان داخلی و خارجی بخش خصوصی می‌کاهد. همچنین، گمان می‌رود انتشار اطلاعات و اخبار مربوط به فساد از طریق مطبوعات و رسانه‌ها، ممکن است موجب دلخوری و نارضایتی افراد و گروه‌های خاص شود. در هر صورت، مالکیت متمرکز رسانه‌ها و مطبوعات و اعمال محدودیت‌های دولتی بر گزارش‌دهی و اطلاع‌رسانی آنها، جامعه را از توانایی این سازوکار در افشاری فساد اداری و پاسخگوکردن بوروکراسی محروم می‌کند.

دوم اینکه، چون فساد اداری در هر کشوری از مرکز بوروکراسی آن کشور ناشی می‌شود، قاعده‌تاً هرگونه روش دولتی مبارزه با فساد اداری نیز کمتر از حد مورد انتظار ارائه خواهد شد و نباید انتظار داشت اثربخشی در خوری داشته باشد. استدلال ساده و ظریفی در ورای این گزاره وجود دارد و آن این است که هیچ هستی‌ای حاضر نیست بر علیه خودش اقدام کند. از طرف دیگر، چون بوروکرات‌های متولی مبارزه با فساد اداری از موارد کشف و شناسایی فساد

و تعديل آن به طور خصوصی متفع نخواهد شد، این کار کمتر از حد عرضه خواهد شد و همواره در برابر مصلحت‌جویی‌های گوناگون آسیب‌پذیر است. بنابراین، امیدبستن به صرف روش‌های بوروکراتیک برای کاهش فشار در بوروکراسی، ساده‌انگارانه خواهد بود. کارایی روش‌های دولتی مبارزه با فساد اداری، به ویژه در کشورهایی که نظام سیاسی آن چندان شفاف نبوده و مقید به قواعد اساسی انعقادی‌فاهی نیست و نیز در جایی که بخش زیادی از منابع عمومی از محلی غیر از مالیات‌ها تأمین می‌شود، بسیار اندک خواهد بود. در این شرایط، روش‌های دولتی مبارزه با فساد اداری بیشتر به گسترش بوروکراسی و در نتیجه، مزمن شدن فساد می‌انجامد.

بر این اساس، برای تعديل کاستی‌های روش‌های بوروکراتیک مبارزه با فساد اداری و تقویت جبهه مبارزه، نهادها و سازمان‌های غیردولتی مستقل می‌توانند خدمات ارزنده‌ای عرضه کنند. فراهم‌کردن بستر شکل‌گیری سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی مستقل مبارزه با فساد در داخل – همانند آنچه در سطح بین‌المللی وجود دارد<sup>۱</sup> – و میدان‌دادن به مردم در تقویت جبهه مبارزه با فساد اداری، بیش از روش‌های دولتی مؤثر خواهد بود.

متأسفانه، دولتها در ایران، چندان روی خوش به سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی در مبارزه علیه فساد نشان نداده و آنها را به بازی نگرفته‌اند. این بی‌اعتنایی، به هر دلیلی که صورت گرفته باشد، به منزله دست‌شستن و چشم‌پوشی از بخشی از توان ملی برای مبارزه با فساد اداری است و این به منزله هدردادن بیشتر منابع کمیاب کشور می‌باشد.

### استفاده ناقص از روش‌های بازارگرا

چون بوروکراسی منع اصلی فساد اداری است، کاهش مداخله دولت در اقتصاد، در تعديل فساد اداری مؤثر خواهد بود. واگذاری فعالیت‌های اقتصادی دولت به بخش خصوصی (یا خصوصی‌سازی)، از جمله روش‌های بازاری کاهش مداخله دولت در اقتصاد و در نتیجه، کاهش فساد اداری است. با این همه، تجربه کشورهای مختلف در این زمینه حاکی از آن است

---

از جمله نهادهای مستقلی که در سطح بین‌المللی با فساد مبارزه می‌کند، سازمان بین‌المللی شفافیت است.

که در کشورهایی که این روش به صورت ناقص اجرا شده و بسترهای لازم برای کارگری آن فراهم نشده باشد، خود این ابزار به منبع فساد تبدیل می‌شود؛ به این معنا که خصوصی‌سازی هم ابزار اصلاحی ضدفساد است و هم منبع بالقوه جدیدی برای فساد اداری. خصوصی‌سازی زمانی به عنوان روش مبارزه با فساد اداری کارگر می‌شود که محیط اقتصادی، رقابتی و شفاف باشد و بخش خصوصی قدرتمند و مستقل از اراده بوروکرات‌ها شکل گرفته باشد. پنهان‌کاری و شفافیت‌گریزی در واگذاری‌های دولتی و انحصار اطلاعات مربوطه، به ویژه در اقتصادی که از بخش خصوصی مستقل و مقتدر بهره‌مند نباشد، خصوصی‌سازی را به کانونی برای رانت‌جویی و فساد اداری تبدیل خواهد کرد.

متأسفانه در اقتصاد ایران، مجموعه دولت باور چندانی به کارایی ابزارهای بازارگرا در مبارزه با فساد اداری ندارد و از کاربست آنها نیز اکراه دارد. حتی در مواردی که اثربخشی و کارایی آنها محرز هم باشد، سعی می‌شود در حیاط خلوت دولتی به کار گرفته شوند. به این مفهوم که دولت می‌خواهد از ابزارهای بازاری بدون کاهش موانع فعالیت بخش خصوصی و مساعدکردن محیط کسب و کار و در نتیجه، تحریک و تقویت رقابت اقتصادی در مبارزه با فساد اداری بهره بگیرد. به عنوان نمونه، چندی پیش، مجموعه دولت در قالب تدوین لایحه‌ای ۱۷ ماده‌ای بر آن شد با کاربست ابزارهای بازاری (همچون ایجاد شفافیت در بوروکراسی، پاسخ‌گویی دولت، کوچکسازی اندازه دولت در اقتصاد و غیره) و روش‌های غیردولتی (مانند شکل‌گیری سازمان‌های غیردولتی)، به مبارزه با فساد اداری بپردازد، اما چون دولت تمایلی به رقابتی ترکردن محیط اقتصادی و فراهم کردن رشد سریع بخش خصوصی در اقتصاد نداشت، نه تنها امیدی به اثربخشی این لایحه به وجود نیامد، بلکه بعد از مدتی، مسکوت ماند.

### نتیجه‌گیری

متأسفانه، با وجود منابع (مالی، انسانی و زمان) هنگفتی که طی سال‌های اخیر صرف مبارزه با فساد اداری در کشور شده است، همچنان شاهد روند رو به گسترش این پدیده در کشور هستیم؛ چنانکه گویی مهارشدنی نیست و هرگونه کوششی در این راه، دستاوردهی جز اتلاف منابع ارزشمند ملی نخواهد داشت.

مشکل از کجاست؟ چرا تلاش پرزمخت و تقلای دلسوزانه ملی برای تعديل پدیده فساد اداری حاصل چندانی نداشته است؟ آیا دولت در مبارزه با فساد اداری مصصم است و آیا می‌توان در این راه به صرف روش‌های بوروکراتیک امید بست؟ آیا شناخت کافی در مورد چیستی و ماهیت فساد اداری در دولت وجود دارد؟ در این مقاله، کوشش شد پاسخی در خور به این سوالات داده شود.

جوهره فساد اداری، توانایی بوروکرات‌ها در سوءاستفاده از اختیار عمومی یا مناصب دولتی در راستای انتفاع شخصی است. در این مقاله، استدلال شد که روش‌های مبارزه با فساد اداری در کشور جوهره آن را آماج قرار نداده‌اند و از این‌رو، کارایی و اثربخشی اندکی داشته‌اند. فساد اداری محصول فرعی مداخله دولت در اقتصاد به بهانه اصلاح موارد شکست بازار است. بنابراین، هرگونه روش مبارزه‌ای که در پی کاهش مداخله دولت در اقتصاد و قوانین و مقررات اقتصادی (تنظیم دولتی اقتصاد) نباشد، عبث و بیهوده خواهد بود و راه به جایی نخواهد برد. در عین حال، سؤال این است که آیا بوروکراسی حاضر است علیه خودش اقدام کند؟ این سؤال، فارغ از پاسخی که به آن داده می‌شود، بیانگر کارایی پایین روش‌های بوروکراتیک مبارزه با فساد اداری است و بر ضرورت بهره‌گیری از سایر ظرفیت‌ها و توان ملی – از جمله نهادها و سازمان‌های مستقل غیردولتی – تأکید می‌کند.

فساد اداری در ایران محصول ضعف ترتیبات نهادی، نظام انگیزشی فرصت‌طلبانه و تنظیم بیش از حد دولتی اقتصاد است. بنابراین، هرگونه کوششی برای مبارزه با فساد اداری، اگر این نامطلوب‌ها را هدف قرار ندهد، دستاوردهای جز ائتلاف زمان و منابع کمیاب اقتصادی نخواهد داشت.

## یادداشت‌ها

۱. به نقل از شبکه اطلاع‌رسانی قسط در مورد فساد ([www.ghost.net](http://www.ghost.net))، مورخه ۸۴/۴/۱۴
۲. **ماهnamه اقتصاد ایران**، آبان ماه ۱۳۸۱، ش ۴۵، ص ۲۶
۳. [www.Transparency.org/publications/global\\_corruption\\_report/gcr\\_2008](http://www.Transparency.org/publications/global_corruption_report/gcr_2008).
۴. Becker, Gary S., "To Root out Corruption, Boot out Big Government" **Business Week**, 31 january 1994, p. 18.
۵. خضری، محمد، «تحلیل نهادی فساد اداری»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، ش ۲۹، زمستان ۱۳۸۴، ص ۵۱۴
۶. در این رابطه به گزارش‌هایی که توسط سازمان بین‌المللی شفافیت (TI) تهیه شده است و در سایت سازمان موجود می‌باشد، مراجعه کنید. ([www.Transparency.com](http://www.Transparency.com))
۷. Jain, A.K., "Controlling Power and Politics", in Jain, A.K.(ed.), **The Political Economy of Corruption, London**, Routledge, 2001, p. 214.
۸. Tanzi, V., "Corruption around the World: Causes, Consequences, Scope, and Cures", **IMF Staff Papers**, Vol. 45, No.4, 1998, p. 587.
۹. Jain, A.K., op.cit., p. 218.
۱۰. خضری، محمد، پیشین، ص ۵۲۶
۱۱. Tanzi, op.cit., p. 587.
۱۲. رزکرمن، سوزان، «فساد و دولت: علل، نتایج و اصلاحات» در راغفر، حسین، دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی، انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۳، ص ۳۲۶
۱۳. **ماهnamه اقتصاد ایران**، پیشین، ص ۲۶
۱۴. Rose – Ackerman, S., **Corruption and Government; Causes, Consequences, and Reform**, Cambridge University Press, 1999, p. 91.
۱۵. Mbaku, J.M. "Corruption and Rent Seeking", in Borner, S. and Paldam, M. (eds.), **The Political Dimentions of Economic Growth**, London, Macmillan, 1998, p. 201.
۱۶. Vishny, R.W. and Shleifer, A. "Corruption", **The Quarterly Journal of Economics**, Vol. 108, No. 3, 1993, p. 599.
۱۷. Mbaku, J.M. "Bureaucratic Corruption in Africa: the Futility of Cleanups", **Cato Journal**, Vol. 16, No.1. 1996.

# آمریکا و بحران هسته‌ای ایران

\*عبدالله قنبرلو

## چکیده

محور سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، طی دوره جورج دابلیو. بوش، به ویژه در چهار سال دوم، فعالیت‌های هسته‌ای ایران بود. به رغم موضع گیری‌های مختلفی که از سوی مقامات دستگاه اجرایی و کنگره آمریکا در مورد فعالیت‌های هسته‌ای ایران به عمل آمد، سیاست عملی کاخ سفید استفاده از مجازات‌های غیرنظامی (حتی الامکان چندجانبه) به منظور تغییر رفتار ایران مطابق با ملاحظات امنیتی آمریکا بود. البته، تنشی‌های موجود بین آمریکا و ایران نه محدود به فعالیت‌های هسته‌ای ایران است و نه محصول سیاست امنیتی دولت بوش در عرصه بین‌الملل می‌باشد. ریشه مسائل، بازیگری ناهماهنگ ایران در سیستم بین‌المللی مطلوب آمریکاست. در این میان، برنامه هسته‌ای زمینه‌ای برای تشدید و در عین حال، چندجانبه‌سازی فشارهای آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود.

**کلیدواژه‌ها:** آمریکا، دولت بوش، فعالیت‌های هسته‌ای ایران، سیستم بین‌الملل، حمله نظامی، تحریم، شورای امنیت

\* دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات بین‌الملل در پژوهشکده مطالعات راهبردی.

## مقدمه

سیاست امنیتی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران، طی دوره دوم دولت جورج دابلیو. بوش، حول محور «فعالیتهای هسته‌ای ایران» در جریان بوده است. در دوره اول دولت بوش که با دوره دوم دولت خاتمی در ایران همراه بود، دیپلماسی آمریکا در برابر فعالیتهای هسته‌ای ایران با موانع کمتری مواجه بود. دولت ایران ضمن امضای پروتکل الحاقی، وارد مذاکرات فعالانه با سه قدرت اروپایی – انگلستان، فرانسه، و آلمان – شد. عمدت‌ترین نتایج این مذاکرات در توافق‌نامه مشهور پاریس (نوامبر ۲۰۰۴) بروز یافت که طبق آن، اروپایی‌ها در عوض تعهد ایران به ادامه تعلیق کلیه فعالیتهای مربوط به غنی‌سازی و بازفراوری، متعهد گردیدند در استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، مبارزه با تروریسم و توسعه فعالیتهای تجاری با ایران همکاری داشته باشند و به طور مشخص، از آغاز مذاکرات مربوط به پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی، فعالانه حمایت کنند. این روند باعث شد در بهار ۲۰۰۵، یعنی چندماه پس از آغاز دوره دوم دولت بوش، آمریکا برای اولین‌بار از مخالفت با آغاز فرایند پیوستن جمهوری اسلامی ایران به سازمان تجارت جهانی خودداری کند، اما چندی بعد، به دنبال انتخاب احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری ایران، همکاری‌های ایران و اروپا با مشکل مواجه شد، به گونه‌ای که پیش از پایان رسمی دوره ریاست جمهوری خاتمی، ایران فعالیت کارخانه UCF اصفهان را مجدداً از سرگرفت و چندماه بعد، روند نوینی از فعالیتهای غنی‌سازی آغاز شد. این حوادث، ضمن مختلسازی مذاکرات و همکاری‌های ایران با قدرت‌های اروپایی، باعث شد موج جدیدی از جبهه‌گیری‌های تخاصمی آمریکا علیه ایران آغاز و پرونده فعالیتهای ایران به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع شود. شرایط مذکور باعث شد سیاست خارجی آمریکا طی چهار سال دوم دولت بوش حول مسئله فعالیتهای هسته‌ای ایران جریان یابد و به عبارت روشن‌تر، به حادترین معضل در تعاملات ایران – آمریکا تبدیل شود. مقاله حاضر روند سیاست خارجی آمریکا در موضوع مذکور را مورد بررسی قرار می‌دهد. در آغاز لازم است چارچوب نظری مشخصی به منظور فهم تئوریک مسئله پژوهش ترسیم نماییم.

## سیستم و الزامات امنیتی آن در عرصه سیاست بین‌الملل

زمانی که پدیده‌ها را با رویکرد سیستمی تحلیل می‌کنیم، در واقع، آنها را اجزایی از یک مجموعه کلی در نظر می‌گیریم که دوام و زوال و کنش و واکنش‌شان منوط به تجویز آن مجموعه – یعنی سیستم – می‌باشد. به عنوان مثال، تا پیش از طرح تئوری انتخاب طبیعی<sup>۱</sup> داروین، تصور رایج این بود که موجودات متنوع طبیعت، در یک لحظه معین یعنی زمان خلق جهان به وجود آمده‌اند، اما طبق تئوری داروین، موجودات زنده دائمًا تحول یافته‌اند و آنها بی که اکنون به صورت موجود زنده زیست می‌کنند، به خاطر توانایی انتباط با محدودیت‌های طبیعت حفظ شده‌اند.<sup>(۱)</sup> به عبارت روش‌تر، موجودات زنده، اجزایی از سیستم طبیعتند که به خاطر پذیرش و هماهنگی با الزامات آن امکان بقا یافته‌اند. سیستم کلیتی است که اصل یا اصول متمایزی بر رفتارها و روابط اجزاء آن حاکم است. طرفداران تفکر سیستمی برآند که حوزه‌های مختلف دانش را می‌توان با رویکرد سیستمی مورد بررسی قرار داد. در این راستا، واحدهای تحت مطالعه از جمله موجود زنده، طبقه اجتماعی یا دولت، در چارچوب سیستم وسیع‌تر مورد توجه قرار می‌گیرند. سیستم ممکن است بسته و متصل یا باز و انتباط‌پذیر باشد و ساختارهای آن دائمًا تحول یابند.<sup>(۲)</sup>

یکی از مسائلی که توجه به آن در رویکرد سیستمی بسیار اهمیت دارد، فهم سطح ثبات در سیستم تحت مطالعه است. سیستم باثبات برای برهمنوردن ثباتش نیازمند درونداد<sup>۳</sup> بسیار قوی است، اما سیستم بی‌ثبات پتانسیل تزلزل بالایی دارد و به آسانی فرومی‌پاشد. هر سیستمی در بی آن است که به نوعی تعادل دست یابد، آن را حفظ کند و در برابر دروندادهای اختلال، مقاوم یا سازگار باشد. چنانکه تعادل سیستم قوی و باثبات باشد، در واقع، از توان جذب و هضم بالایی برخوردار می‌باشد و به راحتی در برابر بازخوردهای<sup>۴</sup> منفی سازگار می‌شود.<sup>(۳)</sup>

در عرصه روابط بین‌الملل، رویکرد سیستمی، تحلیل‌گران را به فهم اصول تبیین‌کننده شکل‌بندی خاص موجود در روابط دولت‌ها (دولت – ملت‌ها) سوق می‌دهد. اولین فرض طرفداران تفکر سیستمی این است که عامل اصلی جهت‌دهنده به روابط کشورها با همدیگر

1 . natural selection

2 . input

3 . feedbacks

سیستم بین‌الملل است. در اکثر متون مبتنی بر رویکرد سیستمی روابط بین‌الملل، دولت‌ها به عنوان بازیگران عمدۀ سیاست بین‌الملل به حساب می‌آیند. هانس مورگتا<sup>۱</sup> در مقام نظریه‌پرداز برجسته رئالیست، اصل بنیادین تعقیب قدرت از سوی دولت‌ها را محصول اجتناب‌ناپذیر سیستم آنارشیک بین‌الملل می‌داند. طبق این منطق، چون ناامنی یکی از ویژگی‌های اساسی سیستم آنارشیک بین‌الملل است، عقل حکم می‌کند دولت‌ها صرفاً در پی بیشینه‌سازی قدرت خود باشند. بیشینه‌سازی قدرت، در اصل، محصول سیستم بین‌الملل است و نمی‌توان آن را بر اساس مقاصد و انگیزه‌های تک‌تک دولت‌ها درک کرد. به نظر مورگتا، در چنین سیستمی، یکی از عوامل تعیین‌کننده‌ای که مانع نزاع و آشوب دائمی می‌شود، سازوکار خودتنظیمی موازنۀ قدرت است. با موازنۀ قدرت، جنگ از سیستم بین‌المللی رخت برنمی‌بندد، اما به حداقل رسیده و ثبات حفظ می‌گردد.<sup>(۴)</sup>

از مطرح‌ترین نظریه‌پردازان دیگری که در تحلیل سیاست بین‌الملل روی نقش کلیدی سیستم تأکید کرده، کنت والتس<sup>۲</sup> است. وی به عنوان نظریه‌پرداز کلیدی رئالیسم ساختاری، در کتاب مشهور خود یعنی «تئوری سیاست بین‌الملل»، ضمن تعریف سیستم به صورت «ترکیبی از ساختار و واحدهای متعامل»، ضعف اساسی تئوری‌های سابق مربوط به سیستم بین‌الملل را در عدم شناخت کافی از ساختار سیستم – که باید متشکل از مشخصه‌ها، رفتارها و تعاملات واحدها باشد – می‌داند.<sup>(۵)</sup> والتس سه مؤلفه کلیدی را برای ساختار سیستم بین‌الملل در نظر می‌گیرد:

۱. میان واحدهای سیستم سیاسی – بین‌المللی (دولت‌ها)، نوعی نظام آنارشیک جریان دارد.
۲. واحدها به رغم ویژگی‌ها و توانمندی‌های متفاوتی که دارند، در خصوص پذیرش اصل بقای خودیارانه در عرصه بین‌الملل مشابه هستند.

<sup>۳</sup>. به رغم تشابه کارکردی خودیارانه واحدها، آنها از توانمندی‌های همسانی برای انجام کارکردهایشان برخوردار نیستند و برخی قدرتمندتر از دیگران می‌باشند. ساختار سیستم با شکل خاصی از توزیع قدرت میان واحدها همراه است که با تحول آن ثبات ساختار به

هم می‌خورد.<sup>(۶)</sup>

۱ . Hans J. Morgenthau

2 . Kenneth N.Waltz

به نظر والنس، ساختار ابتدائاً از طریق تعامل متقابل دولت‌ها به وجود می‌آید، اما سپس رفتار دولت‌ها با قیدومندهای ساختار محدود می‌گردد. تحول در ساختار نیز تابع تحول ترتیبات حاکم بر ساختار خواهد بود نه خود واحدها (دولت‌ها). ساختار، مفهومی انتزاعی است و مشاهده‌پذیر نمی‌باشد، اما آثار قابل مشاهدهای دارد. به عبارت دیگر، با تأمل در برخی واقعیت‌های انضمامی می‌توان به تأثیرپذیری آنها از ساختار پی‌برد.<sup>(۷)</sup> چنانکه قبل‌اشاره شد، در سیستم بین‌الملل، عامل تمایز میان واحدها توزیع توانمندی میان آنهاست و با تغییر در آن، ثبات ساختار به هم می‌خورد و نظم ساختاری دیگری شکل می‌گیرد. اصل آنارشی و اصل تشابه کارکرد خودیارانه واحدها، چه در دوره جنگ سرد و چه پس از آن وجود داشته است، اما توزیع توانمندی تغییر کرده و سیستم بین‌الملل، از حالت دوقطبی به سمت سلسه‌مراقبتی میل پیدا کرده است. همسویی‌های تابعانه روسیه با آمریکا در جهان پس از جنگ سرد، از نشانه‌های تغییر در نظم و شکل ساختاری سیستم بین‌المللی پس از جنگ سرد می‌باشد.

نکات فوق‌الذکر از آن‌رو در مقاله حاضر اهمیت دارد که سیاست آمریکا در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران، در بستر سیستمی جریان دارد و شناخت این سیستم برای درک عمیق تعاملات میان آمریکا و ایران ضروری است. سیستم بین‌المللی امروز با مشخصه‌ها و ترتیبات خاصی از توزیع قدرت همراه است که ایجاب‌کننده دخالت فعالانه آمریکا در امور هسته‌ای ایران است. در دوره جنگ سرد، رژیم کترول تسليحات و به ویژه پیمان منع گسترش هسته‌ای (ان. پی. تی.) از استحکام کمتری برخوردار بود. در آن دوره، از یک سو، اغلب کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای تکنولوژی ساخت چنین تسليحاتی را نداشتند و از سوی دیگر، نگرانی عمدۀ ابرقدرت‌ها در اصل متوجه تسليحات یکدیگر بود. بین قدرت‌های بزرگ نوعی تقسیم مسئولیت (به منظور کترول گسترش تسليحات) وجود داشت و قدرت واحدی نمی‌توانست به صورت فعال مایشاء در این زمینه عمل کند. دولت‌های ضعیفتر، یا تحت چتر حمایتی قدرت‌های بزرگ قرار داشتند یا در قالب تشکل‌هایی چون جنبش عدم تعهد، نظامی‌گری را تقبیح می‌کردند. در دوره جنگ سرد، برای هسته‌ای شدن کشورهای ضعیفتر، در مجموع، دو انگیزه اساسی مطرح بود. عده‌ای مثل هند و اسرائیل با تهدیداتی مواجه بودند که برای مقابله با آنها چتر حمایتی قدرت‌های مافوق را کافی نمی‌دیدند و عده‌ای دیگر مثل عراق،

داعیه‌های توسعه طلبانه‌ای داشتند که برای پیشبرد آنها محتاج تضمین امنیتی سلاح هسته‌ای بودند.<sup>(۸)</sup>

پس از پایان جنگ سرد که امکان دسترسی کشورهای کمتر توسعه یافته و ضعیف به تکنولوژی هسته‌ای آسان‌تر شده، مسئولیت رژیم کنترل تسلیحاتی نیز به تبع متمن‌کنترشدن توزیع قدرت در سیستم بین‌الملل، متمن‌کنتر گردیده است. از این‌رو، آمریکا در جهان پس از جنگ سرد، مسئولیت اصلی مدیریت رژیم کنترل تسلیحات را متوجه خود می‌داند و در راستای اتخاذ تدابیر دقیق‌تر و کارآمدتر برای آن فعال می‌شود. بر این اساس، امروزه در چارچوب نهادهایی چون پروتکل الحاقی، مکانیزم‌های مستحکم‌تری برای راستی‌آزمایی فعالیت‌های هسته‌ای دولت‌ها ترسیم شده، به گونه‌ای که حتی با تلاش دولت‌ها برای دستیابی به تکنولوژی‌های با کاربرد دومنظوره نیز سرسرخانه مقابله می‌شود. اهمیت چنین کنترل‌هایی زمانی محسوس‌تر می‌گردد که بدانیم در جهان پس از جنگ سرد، اغلب کشورهایی که به سمت هسته‌ای شدن پیش رفته‌اند، با سیستم بین‌المللی موجود هماهنگ نیستند. برای مثال، کشورهای چون کره شمالی، به خاطر از دست دادن چتر حمایتی شوروی، به سمت خودیاری انفرادی پیش رفته است. نمونه‌هایی مثل عراق (دوره صدام) نیز اصولاً سیستم موجود را مانع پیشبرد داعیه‌های توسعه طلبانه خود می‌دانستند. نوک پیکان فشارهای رژیم کنترل تسلیحات به رهبری آمریکا نیز متوجه چنین دولت‌هایی است. رژیم کنترل تسلیحات در برخورد با دولت‌هایی از قبیل پاکستان که با سیستم بین‌المللی موجود هماهنگ‌اند، جدیت لازم را نداشته است.<sup>(۹)</sup>

در چنین شرایطی، جمهوری اسلامی ایران نیز در مقام دولت ناهمانگ با سیستم موجود با وجود ادعاهای مکرری که مبنی بر صلح‌آمیزبودن فعالیت‌های هسته‌ای اش داشته، موجبات نگرانی سران رژیم کنترل تسلیحات و در رأس آنها آمریکا را برانگیخته و باعث شده فشارهای فزاینده‌ای از سوی آنها علیه ایران (با هدف توقف فعالیت‌های هسته‌ای با قابلیت جهت‌گیری به سمت ساخت سلاح) اعمال گردد. آمریکا در مقام ابرقدرتی که خود را پلیس امنیت بین‌الملل و حافظ سیستم بین‌الملل می‌داند، معتقد است ایران به عنوان دولت «یاغی» و «شرور» - که حاکی از مخالفت آن با سیستم موجود می‌باشد - به نام استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، در

پی دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای است و از این‌رو، چنانکه در برابر آن اهمال گردد، امنیت سیستم بین‌الملل به خطر خواهد افتاد. در اینجا اگر وضعیت امنیتی جاری میان آمریکا و ایران را طبق مفهوم رئالیستی «معماه امنیت» تحلیل کنیم، به این جمع‌بندی می‌رسیم که امنیت آمریکا موجب نامنی ایران و امنیت ایران موجب نامنی آمریکا می‌شود، اما بنابر چارچوب لیبرالیستی «رزیمه‌های بین‌المللی»، آمریکا و ایران می‌توانند شرایط امنیتی همسویی داشته باشند. آمریکایی‌ها در سیاست‌های اعلانی‌شان هرگز به تعارض مطلق میان امنیت آمریکا و ایران اذعان نکرده‌اند. آنها برآند که دولت جمهوری اسلامی می‌تواند با اصلاح سیاست‌های امنیتی‌اش از بروز تعارض میان ملاحظات امنیتی دو کشور جلوگیری کند.<sup>(۱۰)</sup>

بنابراین، سیاست مهار ایران توسط آمریکا در بستر سیستمی کلان قابل تحلیل است. ملاحظات منطقه‌ای آمریکا نیز جدای از ملاحظات سیستمی آن نیست. آمریکا در منطقه خلیج فارس دارای منافع استراتژیکی چون کنترل جریان انتقال نفت، ممانعت از تبدیل شدن دولت دشمن به قدرت منطقه‌ای غالب و به حداقل رساندن تهدیدات تروریستی است و ایران هسته‌ای با شرایط فعلی را چالشی علیه این منافع می‌داند.<sup>(۱۱)</sup> در عین حال، چون همین مناطق سیستم‌های تابعه‌ای هستند که ملزم به هماهنگی با الزامات سیستم جهانی‌اند، پس موضع‌گیری علیه نظم منطقه‌ای مورد خواست سیستم نیز، در واقع، موضع‌گیری علیه سیستم بین‌المللی قلمداد می‌شود.<sup>(۱۲)</sup> از این روست که دولت آمریکا نمی‌تواند در برابر سیاست‌های منطقه‌ای ایران بی‌تفاوت باشد و به ویژه، در برابر سیاست‌هایی که در پی تغییر ترتیبات امنیتی منطقه در جهت مخالف موافقین سیستم بین‌الملل هستند، مجданه مقاومت می‌کند.

### روندهای مخالفت‌های آمریکا در برابر فعالیت‌های ایران

تا پیش از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تلاش برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی به عنوان یکی از اتهامات دولت آمریکا علیه ایران – در کنار اتهامات دیگری چون حمایت از تروریسم، ممانعت از صلح خاورمیانه و نقض حقوق بشر – مطرح بود. تا این زمان، توجهات سران آمریکا عمده‌تاً متوجه پروژه نیروگاه اتمی بوشهر بود که در این راستا، آنها چندین بار نارضایتی خود را از همکاری روسیه در ساخت پروژه مذکور اعلام کردند و از روس‌ها

خواستند ملاحظات امنیتی آمریکا را مورد نظر قرار دهند. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و در پی آن، امنیتی شدن جو سیستم بین‌الملل، موضع گیری‌های کاخ سفید علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران سخت‌تر شد، به گونه‌ای در ژانویه ۲۰۰۲، بوش با معرفی سه دولت ایران، عراق و کره شمالی به عنوان «محور شرارت»، صراحتاً اعلام کرد دولتش «ساخت نخواهد نشست تا خطر نزدیک و نزدیک‌تر گردد. ایالات متحده آمریکا به خطرناک‌ترین رژیم‌های جهان اجازه نخواهد داد تا ما را با مخرب‌ترین سلاح‌های جهان مورد تهدید قرار دهند.» (۱۳)

در اگوست همین سال، به دنبال اعلام علیرضا جعفرزاده، سخنگوی گروه موسوم به «شورای ملی مقاومت ایران»، مبنی بر وجود دو سایت هسته‌ای در دست احداث (غنى‌سازی اورانیوم در نطنز و آب سنگین در اراک)، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای بازرگانی از این تأسیسات اعلام آمادگی کرد. ایران با تأکید بر اصول موافقتنامه پادمان، چندماه بعد وجود تأسیسات مذکور را تأیید کرد و از فوریه ۲۰۰۳، بازرگانی آژانس آغاز شد. و به رغم اینکه پس از بازرگانی‌ها مشخص شد هیچ انحرافی به سمت سلاح هسته‌ای در فعالیت‌های هسته‌ای ایران مشاهده نشده است، دولت بوش مؤکداً اعلام داشت ایران در تلاش برای برخورداری از قابلیت تسليحات هسته‌ای است که این به معنی نقض تعهدات این کشور در برابر پیمان ۱۹۶۸ منع گسترش هسته‌ای (ان. پی. تی). بوده و ادعای این کشور مبنی بر هدف تولید الکترونیک از طریق سایتها را زیر سؤال می‌برد. دولت بوش اعلام کرد این شواهد نشان می‌دهد ایران می‌تواند تا پیش از پایان دهه جاری به سلاح هسته‌ای دست یابد. (۱۴)

در مارس ۲۰۰۳، سیاست جنگی آمریکا در منطقه خلیج فارس اوج گرفت. رژیم صدام حسين پس از حدود سه هفته تحمل حملات نظامی سقوط کرد و عراق، تحت اشغال نیروهای آمریکا و متحدین قرار گرفت. دولت ایران به منظور تعدیل فشارهای آمریکا و در عین حال، پیشبرد موققیت آمیز سیاست‌های هسته‌ای خود، به سمت مذکوره با قدرت‌های اروپایی رفت. از این زمان به بعد، ایران ضمن تأکید بر تعهد به موازین استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، سه قدرت اروپایی انگلستان، فرانسه و آلمان را طرف اصلی مذاکرات دیپلماتیک خود برای حل و فصل معضلات هسته‌ای جاری قرار داد. در عین حال، چون منشأ اصلی تهدید علیه ایران آمریکا بود، به طبع، مذاکرات مستقیم بین دو طرف می‌توانست نتایج مفیدتری در پی داشته

باشد، اما با توجه به فقدان روابط دیپلماتیک بین دو کشور، اروپایی‌ها به عنوان بازیگران میانجی وارد عمل شدند. طرف‌های اروپایی، از یک سو در پی جلب همکاری بیشتر ایران با آژانس بودند و از سوی دیگر، در نقش تعديل‌کننده فشارهای آمریکا علیه ایران عمل می‌کردند. این فرایند منجر به توافقی میان ایران و سه قدرت اروپایی در اکتبر<sup>۳</sup> ۲۰۰۳ شد که بر اساس آن، ایران موافقت کرد در چارچوب همکاری با آژانس، پروتکل الحاقی را به صورت اقدام داوطلبانه و اعتمادساز امضا کرده و به مورد اجرا گذارد و فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی اورانیوم و بازفرآوری پلوتونیوم را تا رسیدن به توافق مشخص پس از مذاکرات آتی به حالت تعليق درآورد.

در حالی که سیاست اروپایی‌ها بر اساس جلب همکاری ایران از طریق اعطای مشوق‌ها، به ویژه مشوق‌های اقتصادی مبتنی بود، دولت آمریکا تلاش می‌کرد نشان دهد ایران نیت صلح‌آمیز نداشته و ندارد و از این‌رو، باید با انتقال پرونده ایران از آژانس به شورای امنیت، فشارهای سنگین‌تری علیه آن اعمال شود تا مجبور به عقب‌نشینی شود. البته، برخی محققان آمریکایی نیز در تحریک مواضع حاد دولتشان علیه ایران مؤثر بودند. به عنوان مثال، دیوید آلبرت<sup>۱</sup>، مدیر مؤسسه علم و امنیت بین‌الملل گفته بود «چون با چهل هزار کیلوگرم کیک زرد می‌توان ۴ تا ۵ کلاهک هسته‌ای ساخت، تنها معدن ساغند می‌تواند مواد خام ۳۰۰ کلاهک هسته‌ای را تأمین کند. بر این اساس، تلاش ایران برای کنترل فرایند چرخه سوخت هسته‌ای مشکوک به نظر می‌آید.»<sup>(۱۵)</sup>

به رغم توافق اکتبر ۲۰۰۳ در تهران و اعلام همکاری ایران در چارچوب پروتکل الحاقی و توافق پادمانی ان. پی. تی. آژانس طی گزارش‌های آتی خود از بقای برخی ابهامات در فعالیت‌های هسته‌ای ایران خبر داد. مذاکرات ایران با اروپایی‌ها منجر به توافق دیگری در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۴ در پاریس شد. طبق توافق پاریس نیز ایران متعهد شد تا رسیدن مذاکرات به جمع‌بندی مشخص، طی ماه‌های آتی، به صورت داوطلبانه، کلیه فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی و بازفرآوری و به طور مشخص، تولید و واردات سانتریفیوژهای گازی، هرگونه اقدام برای جداسازی پلوتونیوم و یا ساخت یا تهیه تأسیسات جداسازی پلوتونیوم و کلیه

1 . David Albert

آزمایش‌ها یا تولید در هر یک از تأسیسات تبدیل اورانیوم را به حالت تعلیق درآورد و پروتکل الحاقی را به اجرا گذارد. این همکاری‌ها ادامه داشت تا اینکه اروپا بسته پیشنهادی دیگری به ایران داد. این بسته از سوی ایران غیرمتاسب با تعهدات و توهین به ملت ایران تلقی شد و از آگوست ۲۰۰۵، مقامات ایران با دستور فک پلمب تأسیسات UCF اصفهان، موج جدیدی از فعالیت‌های هسته‌ای را با نظارات آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای بدون هماهنگی با اروپایی‌ها آغاز کردند.

از این مقطع به بعد، موضع آمریکا در قبال ایران شدت بیشتری یافت، به گونه‌ای که اروپایی‌ها به سرعت آمریکا را در انتقال پرونده ایران به شورای امنیت همراهی کردند. در شورای امنیت، آمریکا همواره از اعمال مجازات‌های سنگین علیه ایران دفاع کرده و سایر اعضای گروه موسوم به ۵+۱ را به همکاری طلبیده است. از فوریه ۲۰۰۶ که شورای حکام آژانس تصمیم به گزارش پرونده ایران به شورای امنیت گرفت تا به حال، شورای امنیت پنج قطعنامه در چارچوب فصل هفتم منشور به تصویب رسانیده است. قطعنامه ۱۶۹۶ جنبه اخطراری دارد، اما در قالب چهار قطعنامه بعدی ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳ و ۱۸۳۵، مجازات‌های مختلفی از جمله در زمینه‌های تأمین مالی، برنامه‌های موشکی و خرید و فروش کالاهای با قابلیت استفاده دوگانه علیه ایران اعمال گردیده است. طی این مدت، ایران همواره از انجام مذاکرات بدون پیش‌شرط استقبال کرده، اما آمریکا و اروپایی‌ها با توجه اینکه ایران را در بازگشت به تعهدات توافق پاریس بی‌میل می‌بینند و حتی شاهد توسعه فعالیت‌های مربوط به چرخه سوخت هسته‌ای توسط ایران هستند، در پی آنند تا از طریق حربه مجازات‌ها به خواستشان جامه عمل پوشانند.

سران آمریکا، در موضع گیری‌های خود، تلاش کرده‌اند مقاومت‌های ایران را به مثابه تهدید جدی علیه امنیت جهان نشان داده و جامعه جهانی را به واکنش جدی وادراند. در آوریل ۲۰۰۶، وزیر امور خارجه آمریکا، کاندولیزا رایس اظهار داشت که شورای امنیت باید به منظور توقف پیشروی هسته‌ای تهران گام‌های محکمی بردارد.<sup>(۱۶)</sup> در پایان آگوست همین سال، جورج بوش تأکید کرد که ایران باید متحمل عواقب تمرد خود باشد. وی گفت: «اکنون جهان با تهدیدی جدی از سوی رژیم رادیکال ایران مواجه است». بوش افزود: «ما از عمق مصیبی

که حمایت ایران از تروریست‌ها به بار آورده آگاهیم و می‌توانیم تصور کنیم که آن چه قدر بدتر می‌شود اگر ایران برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای مجاز شود.» از این‌رو، «باید اجازه دهیم ایران به توسعه تسلیحات هسته‌ای اقدام کند.»<sup>(۱۷)</sup> این اظهارات در حالی بیان شد که حدود یک ماه پیش‌تر، یعنی ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶، شورای امنیت اولین قطعنامه خود را طبق فصل هفتم منشور علیه ایران تصویب کرده بود و طی آن هشدار داده بود که اگر ایران به خواسته‌های شورا بی‌توجهی کند، طبق ماده ۴۱ منشور، اعمال مجازات‌ها علیه این کشور را آغاز خواهد کرد.

دولت آمریکا تلاش کرده از میان نگرش‌های متعارض که در مورد نحوه برخورد با ایران وجود دارد، به جمع‌بندی برسد. برخی از نخبگان سیاسی آمریکا برآنند که لازم است با ایران به صورت قهرآمیز و سریع برخورد شود. از سرشناس‌ترین آنها می‌توان به جان بولتون، سفير اسبق آمریکا در سازمان ملل اشاره کرد که با وجود خروج از پست سفارت در سازمان ملل، در دسامبر ۲۰۰۶، همچنان پیوند نزدیک خود با دولت بوش را حفظ کرد. وی در می ۲۰۰۷، طی مصاحبه‌ای با دیلی تلگراف، دیپلماسی اروپایی‌ها در مقابل برنامه هسته‌ای ایران را شکست‌خورده خواند و تصریح کرد که ایران به پیشروی خود ادامه می‌دهد و زمان محدود است. بولتون گفت: «به طور قطع ثابت شده که ایران از برنامه هسته‌ای اش دست نخواهد کشید. بنابراین، برای بازداشت آنها از این عمل باید به شدت فشار را افزایش دهیم.» به نظر بولتون، «اگر ما نتوانیم برای انجام این کار به حد کافی کشورهای دیگر را با خود همراه سازیم، آنگاه باید از طریق تقویت گروه‌های اپوزیسیون و نظایر آن به سمت تغییر رژیم برویم... اگر انتخاب بین ایران هسته‌ای و توسل به زور است، من فکر می‌کنم ما نیاز داریم توسل به زور را مورد نظر قرار دهیم.»<sup>(۸)</sup> جان بولتون، چندماه بعد، در موضع گیری مشابهی، ضمن اشاره مجدد به شکست مذاکرات اروپایی‌ها اظهار داشت: «من فکر نمی‌کنم استفاده از نیروی نظامی گزینه جالبی باشد، اما به شما می‌گویم نمی‌دانم چه آلت‌راتیومی وجود دارد... از آنجا که زندگی حول گزینه‌ها جریان دارد، من فکر می‌کنم ما ناگزیریم استفاده از نیروی نظامی را مورد توجه قرار دهیم.» وی اضافه می‌کند که گزینه نظامی باید به صورت ضربه محدود به تأسیسات هسته‌ای ایران باشد و همراه با آن، تغییر رژیم صورت گیرد.<sup>(۹)</sup>

در مقابل، طیف گسترده‌ای از سیاستمداران و کارشناسان آمریکایی خواهان رفتار ملایم و مساملت‌آمیز کاخ سفید با جمهوری اسلامی می‌باشند. در شرایط فعلی، دموکرات‌ها بیشتر متمایل به چنین رویکردی هستند. آنها، به ویژه با توجه به تجربه‌های ناگواری که از تحولات عراق پس از صدام پیش‌رو داشته‌اند، از احتمال وقوع سناریوی مشابهی در مورد ایران نگرانند. البته این نگرانی محدود به دموکرات‌ها نیست. در میان جمهوری خواهان نیز رویکرد مشابهی وجود دارد. به عنوان نمونه، ران پاول<sup>۱</sup>، از نمایندگان جمهوری خواه کنگره آمریکا اظهار داشته: «اتهامات اثبات‌نشده علیه مقاصد هسته‌ای ایران به طور خوفانگیزی یادآور اتهامات غلطی است که علیه عراق ساخته شد». وی که راجع به تقاضای رایس برای بودجه سالانه وزارت امور خارجه از کنگره (برای سال ۲۰۰۷) سخن می‌گفت، استدلال کرد: «این مشابه عراق به نظر می‌رسد؛ جایی که ابتدا اتهامات طرح شدند و قرار بود مدارک بعداً پیدا شوند، اما مدارک هرگز پیدا نشدند، چرا که اتهامات غلط از آب درآمدند.»<sup>(۲۰)</sup>

سیاست کاخ سفید تقریباً حالت بینابین دارد. برای دولت بوش، گزینه نظامی اولویت نداشته است. در جلسه کنگره نیز رایس در پاسخ به ابراز نگرانی کسانی چون ران پاول، وجود طرح یا قصد حمله نظامی به ایران را رد کرد.<sup>(۲۱)</sup> با این حال، مقامات آمریکا بارها تصريح کرده‌اند که در صورت استمرار مقاومت ایران، همه گزینه‌ها مورد توجه قرار خواهند گرفت، هرچند که سیاست فعلی آمریکا حمله نظامی نیست. در فوریه ۲۰۰۷، رایس پس از ملاقات با وزرای خارجه روسیه و آلمان و مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در برلین، ابراز امیدواری کرد مجازات‌ها به ایرانیان نشان دهنده ارزواه آنها طی زمان رو به افزایش است و از این‌رو، وقت آن است که موضع متفاوتی اتخاذ کنند.<sup>(۲۲)</sup> در اکتبر همین سال، بوش طی گفتگوی مطبوعاتی، سیاست آمریکا در قبال ایران را این طور بیان کرد:

«استراتژی کلی ما این است که در یک مرحله مستوفلان ایران از ارزوا خسته شوند و بگویند که ارزشش را ندارد. به نظر من اعمال فشار به این دولت ارزش دارد... مردم ایران باید بدانند که ما رنجشی از آنها نداریم، ما از اقدامات دولت ایران ناراحت شده‌ایم و آنها هم باید ناراحت باشند. تورم بسیار

شدید است. انزوا به اقتصاد صدهم زده است. این کشوری است که آینده خیلی بهتری می‌تواند داشته باشد و مردم می‌توانند امید بهتری در مقایسه با آنچه دولت فعلی برایشان فراهم کرده، داشته باشند.» (۲۳)

بوش در همین مصاحبه، در پاسخ سؤالی مبنی بر اینکه آیا ایران قصد ساخت بمب اتمی دارد، پاسخ داد: «من مدت‌هاست به این نتیجه رسیده‌ام و تا زمانی که آنها غنی‌سازی را تعییق نکنند یا مشخص نکنند اظهاراتشان واقعی نیست، بله بر این عقیده‌ام.» وی با تأکید بر اینکه با تجهیز ایران به تسليحات هسته‌ای، صلح جهان به خطر خواهد افتاد، تصریح کرد: «من به همه گفته‌ام اگر می‌خواهید از جنگ جهانی سوم جلوگیری کنید، به نظر من باید از اینکه آنها دانش ساخت تسليحات هسته‌ای را به دست بیاورند، جلوگیری کنید.» (۲۴)

چند روز پس از مصاحبه بوش، دیک چینی<sup>۱</sup>، معاون رئیس جمهور وقت آمریکا طی سخنرانی در مؤسسه واشنگتن برای مطالعات خاور نزدیک<sup>۲</sup> در ۲۱ اکتبر ۲۰۰۷، پس از تأکید بر اینکه واشنگتن اجازه نخواهد داد ایران به تسليحات هسته‌ای دست یابد، در مورد «عواقب جدی» خودداری ایران از توقف غنی‌سازی اورانیوم هشدار داد. وی که به عنوان یک سیاستمدار تندره در عرصه سیاست خارجی آمریکا مشهور است و چندبار در موضع گیری‌هایش گزینه حمله نظامی به ایران را مورد اشاره قرار داده، تصریح کرد: «لازم است به رژیم ایران فهمانده شود که اگر به روای فعلی اش ادامه دهد، اجتماع بین‌المللی آماده تحمیل عواقب جدی است... کشور ما و کل جامعه بین‌المللی نمی‌توانند در شرایطی که یک دولت حامی ترور تجاوز‌گرانه‌ترین جاهطلبی‌های خود را ارضاء می‌کند، ساكت بنشینند.» (۲۵)

با تأمل در کلیت مواضع دولتمردان آمریکا و نیز رفتار عملی آن کشور در قبال ایران، این جمع‌بندی به دست می‌آید که آمریکایی‌ها تحت شرایط جاری، به دنبال حمله نظامی علیه ایران نیستند، اما روند رو به گسترش مجازات‌ها ممکن است در نهایت توسل به چنین گزینه‌ای را اجتناب‌ناپذیر کند. ایران هسته‌ای برای دولت آمریکا قابل پذیرش و تحمل نیست، اما ریسک حمله نظامی نیز بسیار بالاست و ممکن است هزینه‌های مادی و غیرمادی بسیار سنگینی به دنبال داشته باشد. از این‌رو، فرایند پلکانی مجازات‌ها را آغاز کرده است تا بدون توسل به

1 . Dick Cheney

2 . Washington Institute for Near East Studies

حمله نظامی، ایران را به این جمع‌بندی برساند که توقف فعالیت‌های هسته‌ای به صرفه‌تر و معقول‌تر از تحمل مجازات‌هاست. از سوی دیگر، واشنگتن تمام سعی خود را به کار گرفته تا سایر دولت‌ها به ویژه قدرت‌های بزرگ را در پیشبرد این پروژه با خود همراه سازد، هر چند بخشی از مجازات‌های آن علیه ایران به صورت یک‌جانبه اعمال می‌شود. در عین حال، برخی قدرت‌های بزرگ مثل چین، همکاری‌های تجاری و سرمایه‌گذاری فراوانی در ایران دارند و از این‌رو، یکی از مشکلات بنیادین آمریکا، جلب همکاری مؤثر چنین قدرت‌هایی است؛ مشکلی که باعث شده روند تشدید تحریم‌ها سرعت کندی داشته باشد. بنابراین، اگر معضلاتی چون پیوندهای اقتصادی قابل توجه برخی قدرت‌ها با ایران یا بحران جهانی بهای انرژی مانع نمی‌شوند، بی‌شك گستره تحریم‌های شورای امنیت از چهار قطعنامه اخیر فراتر می‌رفند.

## ملاحظات سیستمی آمریکا

چنانکه طی مطالب پیشین اشاره گردید، سیاست ایالات متحده در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران در چارچوب سیاست کلی آن در باب ترتیبات امنیتی سیستم بین‌الملل و به تبع آن، سیستم‌های تابعه منطقه‌ای جریان دارد. امروزه، یکی از مهمترین عوامل تهدیدکننده امنیت سیستم بین‌الملل، اشاعه سلاح‌های انհدام جمعی است. بر این اساس، یکی از لوازم اساسی حفظ امنیت سیستم بین‌الملل، کاربرد مؤثر برنامه کترول تسليحات، بالاخص تسليحات انھدام جمعی است. طی دهه‌های اخیر، آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ، سازوکارهای نهادی مختلفی در این راستا ایجاد کرده‌اند که پیمان ان. پی. تی. از نمونه‌های بارز آن می‌باشد. با این حال، چنین نهادهایی، چنانکه باید، در جلوگیری از گسترش تسليحات غیرمتعارف کارآمد نبوده‌اند. تجهیز دولت‌هایی چون اسرائیل، پاکستان و هند به سلاح هسته‌ای از شواهد این ناکارآمدی است. یکی از دلایل عدمه مماثلات آمریکا با هسته‌ای شدن چنین کشورهایی، این بوده که آنها را تهدید جدی علیه امنیت بین‌الملل تلقی نمی‌کرده‌اند، هرچند ناظران متعددی برآنند که چنین تصوراتی به خصوص در مورد کشورهایی از قبیل پاکستان که سیستم سیاسی باشتابی ندارند، اشتباه است و ممکن است آمریکا را در آینده با معضلات بزرگی مواجه کند.

حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، نشان داد اهمال در امر کنترل تسلیحات می‌تواند نه فقط امنیت آمریکا بلکه امنیت کلیت سیستم بین‌الملل را با خطرات مصیبت‌باری مواجه کند. حوادث ۱۱ سپتامبر کاتالیزوری بود که به یکجانبه‌گرایی دولت بوش در برنامه کنترل تسلیحات کمک کرد.<sup>(۲۶)</sup> از این‌روست که می‌بینیم بسیاری از تحلیل‌گران حامی سیاست دولت بوش در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران، به منظور مشروعیت‌دهی به مواضع مقامات آمریکا در متهم‌سازی ایران به تلاش برای ساخت تسلیحات هسته‌ای، به حوادث ۱۱ سپتامبر اشاره و حتی بعضاً از گزینه توسل به حمله نظامی حمایت می‌کنند.

جدای از سیاست کلی واشنگتن در مقابله جدی با اشاعه تسلیحات انهدام جمعی، مورد ایران از ویژگی‌های دیگری نیز برخوردار است که انگیزه فشار بر آن را تشدید می‌کند. این مسئله در مواضع دولتمردان آمریکا به انجاء مختلف مطرح شده است. به عنوان نمونه، بوش در آگوست ۲۰۰۶ (در پی جنگ سی‌وسه روزه حزب‌الله لبنان و اسرائیل) اظهار داشت که خشونت موجود در لبنان، نیات تهران در عرصه جهانی را آشکار می‌سازد. وی علاوه بر متهم‌سازی ایران به حمایت از حزب‌الله، اعلام کرد ایران با حمایت از شورشیان عراق به بی‌ثباتی این کشور کمک و حقوق انسانی بنیادین میلیون‌ها نفر از مردم خویش را نقض می‌کند. وی ادامه داد: «ما از عمق مصیبتهایی که حمایت ایران از تروریست‌ها به بار آورده، آگاهیم و می‌توانیم تصور کنیم اگر ایران اجازه دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای را داشته باشد، چه قدر بدتر می‌شود.»<sup>(۲۷)</sup>

مسئله جدید دیگری که در دولت بوش، به ویژه دوره دوم آن، برای اعمال فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده شده است، بحران امنیتی مزمن عراق بوده است. مقامات آمریکا به انجاء مختلف ایران را متهم کردند که در پی ایجاد یا دامن‌здن به ناآرامی‌های عراق می‌باشد. بوش چند بار ادعا کرد که حضور قدرتمندانه نیروهای آمریکا در عراق امری ضروری است و نه فقط امنیت عراق، بلکه امنیت منطقه مستلزم حضور جدی نیروهای آمریکا و متحده‌ن آن در عراق است. وی تصریح کرد اگر پیش از توانایی عراق به دفاع از خود، آمریکا از آنجا خارج شود، عواقب مطلقاً ویران‌گری حاصل می‌شود. عراق به دست «بدترین دشمنان» آمریکا یعنی هواداران رژیم صدام، گروه‌های مرتبط با ایران و تروریست‌های القاعده می‌افتد.<sup>(۲۸)</sup>

آمریکایی‌ها چنین ادعا کردند که ایران، عراق را به جبهه‌ای برای نزاع با آمریکا تبدیل کرده و از طریق برحی عوامل تروریست، نیروهای آمریکا و متحدین در عراق را مورد حمله قرار می‌دهد. شان مک کورمک<sup>۱</sup> سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد «کوهی از مدرک» وجود دارد که حاکی از چنین دخالت‌هایی توسط ایران است.<sup>(۲۹)</sup> جمع‌بندی دولت آمریکا از هدف نهایی دخالت‌های ایران در امور عراق این است که ضمن تضعیف عراق، خود را به عنوان نیروی هژمونیک در خاورمیانه جا بیاندازد؛ امری که با خواست آمریکا در منطقه تعارض دارد. ژنرال دیوید پترائوس<sup>۲</sup>، فرمانده سابق نظامی ایالات متحده در عراق، ادعا کرد ایران در پی ایجاد ساختارهایی مشابه حزب‌الله در جنوب عراق است تا به صورت نایب ایران عمل کند. به نظر پترائوس، حمایت‌های ایران از میلیشیای شیعه در عراق، به تلاش آمریکا برای ایجاد ثبات در عراق آسیب می‌زند.<sup>(۳۰)</sup>

بنابراین، به نظر می‌رسد مواضع واشنگتن در برابر فعالیت‌های هسته‌ای ایران صرفاً معلوم الزامات رژیم کنترل تسلیحات نیست، بلکه فراتر از آن، متأثر از نقش خاصی است که ایران در عرصه سیستم بین‌الملل بازی می‌کند. سران آمریکا جمهوری اسلامی ایران را دولتی می‌بینند که با سازوکارهای مختلف، نظم منطقه‌ای مطلوب و مطابق با هژمونی آمریکا را به چالش کشیده و منافع آن را مورد تهدید قرار داده است. سیاست امنیتی ایران در عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و حتی در جنوب خلیج فارس، همگی مجموعاً گویای تلاش ایران برای رسیدن به موقعیت هژمونی منطقه‌ای است که آشکارا با منافع و ملاحظات کاخ سفید در منطقه و هژمونی منطقه‌ای اسرائیل، تعارض دارد. در چنین شرایطی، هسته‌ای شدن ایران برای آمریکا، غیرقابل تحمل است. ایالات متحده تلاش می‌کند این پیام را به دوستان و متحدان خود در منطقه بقولاند که ایران در حالی به سمت ساخت تسلیحات هسته‌ای پیش می‌رود که حاضر به برقراری تعامل احترام‌آمیز و دوستانه با آنها نیست، بلکه به شیوه‌های خشونت‌آمیز در پی تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای برتر می‌باشد.

چنین نگاهی به موقعیت و مقاصد ایران، باعث شده حتی همکاری‌های ایران نیز غیرقابل اطمینان و شکننده قلمداد شوند. در این زمینه، واکنش دولت بوش به گزارش سازمان‌های

1 . Sean McCormack  
2 . David Petraeus

اطلاعاتی آمریکا (نوامبر ۲۰۰۷) جالب توجه است. در گزارش مذکور، با اطمینان بالا، اعلام شده بود که ایران تا پاییز ۲۰۰۳ برنامه ساخت تسلیحات هسته‌ای را پی‌گیری می‌کرد، اما از آن مقطع به بعد، متوقف کرده است. این توقف، چندسالی ادامه داشته و بنا به ارزیابی با اطمینان متوسط گزارش، ایران در نیمه‌های ۲۰۰۷، هنوز برنامه ساخت تسلیحات هسته‌ای را از سر نگرفته است. با این حال، گزارش با اطمینان متوسط به بالا تصريح می‌کند تهران حداقل راه ساخت چنین تسلیحاتی را بازنگه داشته و با اطمینان پایین، احتمالاً برخی مواد لازم برای این برنامه را وارد کرده است؛ هرچند گزارش با اطمینان متوسط به بالا اذعان می‌کند چنین موادی برای ساخت سلاح هسته‌ای کافی نمی‌باشند. گزارش، همچنین با اطمینان بالا اعلام می‌کند تصمیم تهران به تعلیق برنامه غنی سازی اورانیوم و اضافی پروتکل الحاقی در پاییز ۲۰۰۳، در پاسخ به دقت نظر و فشار فزاینده بین‌المللی انجام گردید.<sup>(۳۱)</sup>

در حالی که برخی دولتمردان ایران از جمله وزیر امور خارجه، منوچهر متکی، گزارش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا را (با وجود عدم تأیید کلیه گزاره‌های مندرج در آن)، گواهی بر صحت ادعاهای جمهوری اسلامی در مورد صلح آمیز بودن برنامه‌های هسته‌ای اش دانستند و حتی در آمریکا نیز برخی معتقدان سیاست خارجی دولت بوش گزارش را به عنوان نشانه سوءکارکرد دولت اعلام کردند، مقامات کاخ سفید همچنان از مواضع خود دفاع کردند. در دسامبر ۲۰۰۷، بوش با همان لحن پیشین در برابر ایران موضع گیری کرد و گفت: «ایران خطرناک بوده، ایران خطرناک است و ایران خطرناک خواهد بود اگر آنها دانش ساخت تسلیحات هسته‌ای داشته باشند». وی در پاسخ به خبرنگاران در مورد گزارش سازمان‌های اطلاعاتی، اعلام کرد: «من به این گزارش به مثابه سیگنال هشداردهنده می‌نگرم به این معنی که آنها برنامه داشتند و برنامه را متوقف کردند... دلیل اینکه آن، سیگنال هشداردهنده است، این است که آن [یعنی ایران] می‌توانست برنامه را از سر بگیرد». بوش در ادامه، مجدداً بر ضرورت همکاری کنگره برای تخصیص بودجه قابل قبول برای استمرار عملیات نظامی در عراق و افغانستان تأکید کرد.<sup>(۳۲)</sup>

در قبال گزارش‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز موضع گیری‌های مشابهی شده است. در ژوئن ۲۰۰۷، رایس در واکنش به اظهارات مدیر کل آژانس، محمد البرادعی، مبنی بر لزوم

کاهش تأکید شورای امنیت بر مجازات‌های بیشتر علیه ایران به منظور جلب همکاری بیشتر بین آژانس و تهران، تصریح کرد آژانس متولی دیپلماسی نیست و نقش آن باید به انجام بازرگانی‌ها و تهیه و اعلام گزارش شفاف از فعالیت‌های ایران محدود باشد.<sup>(۳۳)</sup> در موارد دیگر نیز کاخ سفید به گزارش‌های بعضًا خوش‌بینانه آژانس در مورد همکاری‌های ایران بسیار اعتمادی کرده و خواستار اجرای کامل خواسته‌های شورای امنیت از جمله تعلیق کامل غنی‌سازی اورانیوم توسط ایران شده است.

در مجموع، سیاست فشار و به انزوا کشانیدن ایران، صرفاً معلول فعالیت‌های هسته‌ای ایران نیست، بلکه ریشه در عوامل مختلفی دارد که برآیند کلی آن در ضدیت و مانع تراشی ایران در برابر هژمونی آمریکا در عرصه بین‌الملل قابل درک است. فعالیت‌های هسته‌ای ایران، این فرصت را به دولت ایالات متحده داده تا با بسیج گسترشده و سریع بین‌المللی، سیاست فشار و انزوا را با سرعت بیشتری پیش ببرد. بر این اساس، آنچه برای آمریکا مهم است ضرورت هماهنگی ایران با نظم هژمونیک سیستم بین‌الملل تحت هژمونی آمریکاست؛ امری که از نظر مقامات واشنگتن با هسته‌ای شدن ایران ممکن است با مانع بزرگ و پیچیده‌ای مواجه شود.

## تأثیر رویکردهای حزبی

در بین مقامات سیاسی جمهوری اسلامی ایران، برداشت رایجی وجود دارد مبنی بر اینکه با توجه به اینکه حزب جمهوری‌خواه آمریکا در مقایسه با حزب دموکرات، سیاست خارجی جنگ طلبانه‌تری دارد، با پایان دوره بوش و به قدرت رسیدن یک دولت دموکرات، از بار فشارها علیه ایران کاسته می‌شود. حتی برخی با نگاهی خوش‌بینانه‌تر، بر این نظرند که در آن صورت، ایران می‌تواند با وجود ادامه برنامه‌های هسته‌ای، به سمت تنشی‌زدایی با آمریکا پیش برود. به طور کلی، حداقل امیدی که در این راستا وجود دارد، این است که سناریوی برخورد نظامی – مشابه سناریوی عراق – کاهش یابد. از این‌رو، یکی از برنامه‌های ایران در دیپلماسی هسته‌ای، خرید زمان بوده است تا ضمن پیشبرد فعالیت‌های هسته‌ای به مراحل جا افتاده‌تر، تحولی در سطح نخبگان سیاسی – اجرایی آمریکا به نفع دموکرات‌ها صورت گیرد. در اینجا لازم است در نقد برداشت مذکور، به چند نکته اشاره نماییم.

سیاست خارجی دولت بوش در مقایسه با سلف آن یعنی دولت کلینتون، منازعه‌جویانه‌تر بوده و میل بیشتری به یکجانبه‌گرایی داشته است. به ویژه، در مورد چالش تسليحات انهدام جمعی، شاهدیم که دولت بوش با طرح مفهوم محور شرارت، موج عظیمی از فشارهای چندجانبه و یکجانبه را علیه چند دولت متهم به ساخت تسليحات انهدام جمعی آغاز نمود و به نام دفاع پیش‌دستانه به عراق لشکرکشی کرده و دولت صدام را سرنگون ساخت. حتی در مورد ایران نیز بحث‌هایی مبنی بر ضرورت اقدام نظامی مطرح شد و برخی سران دولت از جمله بوش و معاونش چینی، تهدید می‌کردند در صورت همکاری نکردن ایران، تمام گزینه‌های لازم مورد توجه خواهند بود.

با این وجود، آنچه در عمل اتفاق افتاده این است که به رغم چند سال مقاومت ایران و به خصوص بی‌توجهی آن به قطعنامه‌های شورای امنیت، دولت آمریکا دست به اقدام نظامی نزد و به ظاهر طرح مشخصی در این جهت نداشت. قبلًا اشاره شد که در میان خود جمهوری‌خواهان نیز بسیارند کسانی که مخالف چنین اقدامی هستند. از جمله به صحبت‌های ران پاول، نماینده جمهوری‌خواه کنگره اشاره گردید که با متهم ساختن ایران مخالفت کرد. این موضع گیری که در هفته‌های آغازین سال ۲۰۰۷ (پس از تصویب اولین قطعنامه شورای امنیت طبق ماده ۴۱ منشور علیه ایران) اتخاذ گردید، با این واکنش رایس مواجه گردید که «ما طرح یا قصد حمله به ایران را نداریم». (۳۴) دولت بوش در حالی از گزینه حمله نظامی علیه ایران فاصله گرفته که در نشستهای مختلف گروه ۱ + ۵ نیز دولت‌های چین و روسیه در برابر تشدید مجازات‌های مورد نظر آمریکا مانع تراشی کرده‌اند و عملاً فرایند مجازات‌های شورای امنیت نیز با خواسته‌های آمریکا مطابقت کامل ندارد.

از سوی دیگر، دموکرات‌ها نیز لزوماً رویکرد صلح‌جویانه‌ای در عرصه بین‌الملل ندارند. اگرچه حمله به عراق در اصل به نام دولت بوش تمام شده، اما پیش از حمله، دموکرات‌های شاخص چون سناتور جان اف. کری<sup>۱</sup>، سناتور هیلاری آر. کلینتون<sup>۲</sup> و سناتور جان ادواردز<sup>۳</sup> در کنگره آمریکا (اکتبر ۲۰۰۲)، برنامه حمله نظامی به عراق را تجویز کردند. جان کری در مقام

۱ . John F.Kerry

2 . Hillary R. Clinton

3 . John Edwards

نامزد دموکرات‌ها در جریان انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ بر این نظر بود که جنگ عراق «جنگ اشتباه در مکان اشتباه و در زمان اشتباه» بود. وی در مناظره با بوش، در پاسخ به این سوال که چرا در کنگره رأی به تجویز توسل به زور علیه عراق داده بود، چنین پاسخ داد که همچنان بر رأیش ثابت قدم است، اما در مورد نحوه مدیریت امور مربوط به جنگ و تحولات پس از جنگ به دولت بوش انتقاد دارد. کری بر آن بود که بوش در حالی به عراق حمله کرد که طرحی برای دوره پیروزی پس از جنگ نداشت. از این‌رو، چالش‌های بزرگی پس از جنگ گریبان‌گیر آمریکا شد که کشته‌شدن روزافزون سربازان آمریکایی، از برآیندهای عمدۀ آن است.<sup>(۳۵)</sup>

کری در توجیه رأی خود، تأکید ویژه‌ای بر ضرورت حذف صدام حسین از صحنه سیاسی عراق داشت، اما وی از دلایل بوش کاملاً آگاه بود. بوش در توجیه لشکرکشی به عراق روی سه علت اساسی تمرکز داشت: «برنامه‌های مربوط به تسليحات انهدام جمعی، حمایت از تروریست‌ها از جمله القاعده، و نقض فاحش حقوق بشر». کری اگرچه در موضع گیری‌های اعلانی روی ملاحظات حقوق بشری انگشت می‌گذاشت، اما بارها خود را به عنوان «رئالیست» معرفی کرده بود و حتی در قضیه عراق، بوش را به فاصله‌گرفتن از رئالیسم متهم می‌کرد. کری بر این باور بوده است که نیروهای مسلح آمریکا عموماً باید به منظور حفاظت از منافع حیاتی آمریکا مورد استفاده قرار گیرند.<sup>(۳۶)</sup>

هیلاری کلیتون نیز که از نامزدهای حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ بود، در قضیه عراق موضع نسبتاً مشابهی اتخاذ کرد. وی که بارها بابت این اقدام مورد سؤال واقع شده، معمولاً مسئولیت رأی به نفع حمله دولت بوش به عراق را پذیرفته، اما بر آن است که اگر روند تحولات را پیش‌بینی می‌کرد، هرگز چنین موضعی نمی‌گرفت. کلیتون مشکل اصلی را در فقدان اطلاعات کافی در مورد مسایلی چون کم و کیف برنامه‌های مربوط به سلاح‌های انهدام جمعی رژیم صدام و پتانسیل‌های آسیب‌پذیری طرح‌های دولت بوش در عراق دانسته است.<sup>(۳۷)</sup> نکته جالب دیگر اینکه، کلیتون گفته است رأی وی، در واقع، به منظور عملی‌سازی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل است که توسط عراق نقض گردیده است. با این حال، خود وی می‌داند که طبق منشور ملل متحد، هیچ‌یک از اعضاء حق ندارند به

منظور اجرایی کردن قطعنامه‌های شورای امنیت، به صورت یکجانبه، به اقدام نظامی توسل جوید و فقط شورای امنیت صلاحیت چنین اقدامی را دارد. بر این اساس، کلیتون تأیید کرده است ایالات متحده می‌تواند، برای اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت، دست به اقدام نظامی یکجانبه بزند.<sup>(۳۸)</sup>

در سپتامبر ۲۰۰۷ نیز کلیتون در اقدامی تقریباً مشابه در سنای آمریکا به قطعنامه‌ای رأی داد که طبق آن، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان سازمان ترویریست شناخته می‌شود. این موضع گیری، باعث شد سیر جدیدی از انتقادات و اتهامات متوجه وی شود. از جمله رقیب هم حزب وی برای نامزدی ریاست جمهوری حزب دمکرات در انتخابات ۲۰۰۸، باراک اوباما، با این استدلال که گنجاندن نام سپاه پاسداران در لیست سازمان‌های ترویریستی، «چک سفیدی» به دولت بوش برای اقدام نظامی علیه ایران است، کنگره را به تکرار اشتباہی متهم کرد که به نظر وی در سال ۲۰۰۲ در مورد عراق مرتکب شده بود و به ویژه، در مورد رأی مثبت هیلاری کلیتون اظهار داشت که وی نشان داد در جریان تجویز جنگ عراق، درک و قضاوت صحیحی از مسایل نداشته است. پاسخ کلیتون این بود که رأی مثبت به این قطعنامه که الزام‌آور نیز نمی‌باشد، به منظور ایجاد زمینه مناسب‌تر برای تحمیل مجازات‌ها بوده است.<sup>(۳۹)</sup>

این نکات نشان می‌دهد سیاست منازعه‌آمیز آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران، بالاخص طی دوره جورج دابلیو. بوش، بیش از آنکه معلول سیاست‌های حزبی دولت‌های حاکم بر آمریکا باشد، نتیجه ملاحظات سیستمی دولت آمریکاست. تمایل به ثبت نظم هژمونیک در عرصه بین‌الملل تحت رهبری ایالات متحده در دولت آمریکا (در مقام ابرقدرت جهانی) وجود دارد، اعم از اینکه گردانندگان آن از حزب جمهوری خواه باشند یا دموکرات. این واقعیت، چه در سیاست‌های اعلانی و چه در اقدامات عملی هر دو دولت بیل کلیتون و جورج بوش محسوس می‌باشد، هرچند طبیعتاً برخی اختلافات تاکتیکی میان آنها وجود دارد. مثال‌هایی که از موضع‌گیری‌های برخی نخبگان دو حزب در سال‌های اخیر آورده شد، نشان می‌دهند نه دولت جمهوری خواه بوش جنگ را گزینه گریزن‌پذیر خود در برابر ایران می‌داند و نه متقدان دموکرات - که خارج از دستگاه اجرایی کشور ناکامی‌های دولت در عراق را زمینه مناسبی برای جلب حمایت افکار عمومی از خود می‌بینند - ضرورتاً موضع صلح

جویانه‌ای دارند. نخبگان هر دو حزب نشان داده‌اند، در شرایط خاصی، ممکن است اقدام نظامی برای حفاظت از منافع استراتژیک آمریکا را ضروری بدانند؛ حال تهدیدکننده منافع آمریکا ممکن است عراق باشد یا ایران. در دوره کلیتون نیز که کشورهای مختلفی از جمله سومالی، عراق، سودان، افغانستان و یوگسلاوی آماج مداخلات نظامی آمریکا قرار گرفتند، ایران، به انحصار مختلف، تحت فشارهای این کشور قرار داشت و حتی در موقعیت‌هایی، از جمله پس از انفجار پایگاه الخبر عربستان، تهدید به حمله نظامی شد.

این واقعیت، صرفاً به یکی دو دهه اخیر محدود نمی‌شود. طی دهه‌های گذشته نیز موارد متعددی از اقدامات جنگی دولت آمریکا اتفاق افتاده است. با وجود اینکه در سطح افکار عمومی جهان، حزب دموکرات آمریکا به عنوان حزبی شناخته می‌شود که در مقایسه با حزب جمهوری خواه گرایش‌های صلح‌آمیز و حقوق بشری قوی‌تری دارد، در تاریخ سده اخیر، شاهدیم که طی هر دو جنگ جهانی اول و دوم، دولت‌های دموکرات وودرو ویلسون<sup>۱</sup> و فرانکلین روزولت<sup>۲</sup>، به منظور حفاظت از منافع استراتژیک آمریکا، وارد جنگ به نفع متفقین شدند. اگرچه وجود گرایش‌های لیبرال‌اترنسیونالیستی ویلسون قابل انکار نیست، اما تمام واقعیت نمی‌باشد. بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی توسط دولت دموکرات هاری تروممن، نشانه روشنی از غلبه ملاحظات و منافع استراتژیک بر ملاحظات بشردوستانه است. در سال‌های دوره جنگ سرد نیز شاهد این واقعیت در مورد دولت‌های دموکرات هستیم. دولت تروممن، در سال ۱۹۵۰، به کره لشکرکشی کرد و وارد جنگی پرهازینه با نیروهای کره شمالی و حامیان چینی آنها شد. در دهه ۱۹۶۰، دولت جان اف. کنندی<sup>۳</sup>، پس از مداخله در کوبا و به دنبال آن پشت سر گذاشتن بحران موشكی کوبا، موج جدیدی از تحرکات مداخله‌گرانه در امور ویتنام را آغاز کرد. ادامه این تحرکات توسط خلف وی یعنی لیندون بی. جانسون<sup>۴</sup> منجر به آغاز جنگی طولانی و پرهازینه با نیروهای حامی هوشی می‌شد. اینها نمونه‌هایی از سیاست‌های جنگی دولت‌های دموکرات طی سال‌های بین جنگ جهانی دوم و فروپاشی اتحاد شوروی می‌باشند.(۴۰)

1 . Woodrow Wilson

2. Franklin D. Roosevelt

3 . John F. Kennedy

4 . Lyndon B. Johnson

بر این اساس، تشدید رویارویی بین ایران و آمریکا در دوره جورج دابلیو. بوش، در اصل، محصول ملاحظات سیستمی دولت آمریکا و فراتر از ملاحظات حزبی نخبگان سیاسی حاکم بر آن می‌باشد و با روی کار آمدن دولت دموکرات، سیاست کلی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران، به ویژه در موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران، دچار تحول اساسی نخواهد شد. در تعبیر تئوریک، این سیستم و به طور مشخص‌تر، قیاده‌نامه‌ای ساختاری سیستم است که به جهت‌گیری کلان سیاست خارجی دولت‌ها شکل می‌دهد، هرچند ممکن است تفاوت‌هایی در تاکتیک‌های سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران هر دولت، وجود داشته باشد.

### نتیجه‌گیری

این مقاله، به بررسی و تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران پرداخته است. اشاره شد که تشدید موضع‌گیری‌های منازعه‌آمیز دولت بوش در پی علنی شدن فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی اورانیوم در نطنز و آب سنگین در اراک، در آگوست ۲۰۰۲ آغاز شد. تلاش واشنگتن بر این بوده که فعالیت‌های ایران را نظامی جلوه داده و در چارچوب رژیم بین‌المللی کنترل تسلیحات، ایران را وادار به توقف فعالیت‌های هسته‌ای کند. در آغاز، قدرت‌های سه‌گانه اروپا یعنی انگلستان، فرانسه و آلمان، به عنوان میانجی وارد عمل شدند تا با استفاده از سازوکارهای دیپلماتیک، ایران را به پذیرش تعليق فعالیت‌ها سوق دهند. جمهوری اسلامی ضمن اعلام همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، وارد مذاکره با اروپایی‌ها شد. با این حال، جمهوری اسلامی ایران، به رغم همکاری‌های اولیه‌ای که در امر تعليق با آژانس و اروپایی‌ها داشت، در نهایت، فعالیت سایت‌های چرخه سوخت هسته‌ای را از سرگرفت، به گونه‌ای که با اختلال در روند مذاکرات با اروپایی‌ها، پرونده فعالیت‌های هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل گزارش شد.

در دستور کار قرار گرفتن پرونده ایران در شورای امنیت، به این معنی بود که فعالیت‌های ایران با مسئله صلح و امنیت بین‌الملل مرتبه شده است. قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها آمریکا، با تصویب چند قطعنامه بر اساس ماده ۱۴ منشور ملل متحد، مجازات‌هایی را علیه ایران اعمال کرده‌اند تا گزینه تعليق فعالیت‌ها را برای ایران عقلانی جلوه دهند. با این حال،

ایران همچنان سیاست مقاومت در پیش گرفته و به این قطعنامه‌ها اعتنایی ندارد. آمریکا در مقام محرك اصلی تصویب قطعنامه‌ها، تلاش داشته است با تقویت این تصور که ایران با توسعه فعالیت‌های هسته‌ای نظامی‌گرا صلح و امنیت بین‌الملل را تهدید می‌کند، قدرت‌های بزرگ را به همکاری برای اعمال فشارها سوق دهد و ایران را به انزوای سیاسی بکشاند. مقامات آمریکا (دولت بوش)، چندبار تهدید کردند در صورت ادامه بی‌اعتنایی ایران به قطعنامه‌ها، کلیه گزینه‌های لازم از جمله اقدام نظامی را مورد توجه خواهند داد. با این وجود، به همان سیاست تشدید فشارهای غیرنظامی بسته کردند.

جمع‌بندی مقاله این است که برای درک جامع مسأله هسته‌ای ایران، باید تعاملات ایران و آمریکا را در قالب سیستم بین‌المللی با مشخصه‌های موجود آن مورد نظر قرار داد. دولت ایالات متحده، در پی تثبیت سیستم فعلی به صورت هژمونیک است. در این راستا، هر بازیگری که به نحوی نظم هژمونیک تحت هژمونی ایالات متحده را به چالش بکشد، با فشارهای ساختاری سیستم مواجه می‌شود. جمهوری اسلامی نیز به هر حال بازیگری است که با نظم موجود مخالف است و سیاست‌های آن، در زیرسیستم منطقه‌ای، در تقابل با سیاست‌های واشنگتن قرار دارد. از این‌رو، به طبع، هر فعالیتی که به نحوی بر موقعیت ایران در برابر آمریکا تأثیر مثبت گذارد، با تهدید آمریکا مواجه می‌شود. از سوی دیگر، در حوزه فعالیت‌های هسته‌ای، توافق‌های ویژه‌ای بین قدرت‌های بزرگ – در قالب رژیم بین‌المللی کنترل تسليحات – صورت گرفته، به گونه‌ای که قابلیت آمریکا را برای جلب موافقت سایر قدرت‌ها بالا برده است. به این ترتیب، شاهدیم که فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی، به یکی از مسائل کم‌نظیر نظام بین‌الملل تبدیل شده است.

## یادداشت‌ها

۱. ریچارد لیتل، «رویکرد سیستم‌ها»، وحید بزرگی (تدوین)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، جلد دوم، تهران: ماجد، ۱۳۷۵، ص. ۷۳۰.
  ۲. همان، صص. ۷۳۶ - ۷۳۴.
  ۳. جیمز دوئرتی و رابرت فالترگراف، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، قومس، ۱۳۷۶، ص. ۲۲۴.
  ۴. لیتل، پیشین، صص. ۷۳۸۰ - ۷۳۵.
5. Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics*, New York: Random House, 1979, p. 79.
6. Ibid, pp. 88 - 99.
7. Ibid, p. 80.
۸. عبدالله قنبرلو (سخنرانی)، «تحلیل پرونده هسته‌ای ایران در چارچوب رژیم بین‌المللی کنترل تسلیحات»، پژوهشکده مطالعات راهبردی، مروی بر برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی؛ نگاه آسیب‌شناسانه، بولتن پژوهشکده مطالعات راهبردی، اسفند ۱۳۸۶، ص. ۴۰.
۹. همان، صص. ۴۱ - ۴۰.
۱۰. در این زمینه رجوع کنید به:
- Kenneth Katzman, *Iran: U.S. Concerns and Policy Responses*, CRS Report for Congress (Updated January 30, 2008). Available: <http://fas.org>.
11. Christopher Hemmer, "Responding to a Nuclear Iran", *Parameters*, Autumn 2007, p. 42.
۱۲. در این زمینه رجوع کنید به:
- Louis J. Cantori and Steven L. Spiegel., *The International Politics of Regions: A Comparative Approach*, New Jersey: Prentice Hall, 1970.
13. Robert S. Litwak, "Nonproliferation and Use of Force", Janne E. Nolan et al (eds), *Ultimate Security: Combating Weapons of Mass Destruction*, New York: The Century Foundation, 2003, p. 86.
14. Kenneth Katzman, *Iran: Current Developments and U.S. policy*, CRS Issue Brief for Congress (Updated July 25, 2003), p. 3. Available: [www.fas.org](http://www.fas.org).
۱۵. سیدمهدي حسيني اسفيدواجانی، «آمريكا و برنامه هسته‌ای ايران»، *اطلاعات سياسی - اقتصادي*، ش. ۲۲۰ - ۲۱۹، آذر و دي ۱۳۸۴، ص. ۴۴۰.
16. Fred Barbash and Colum Lynch, "Rice Urges U.N. to Take Strong Steps on Iran", [www.washingtonpost.com](http://www.washingtonpost.com).
17. The Associated Press, "Bush Warns Tehran on Nuclear Program", [www.nytimes.com](http://www.nytimes.com).

18. Toby Harnden, "We Must Attack Iran Before it Gets the Bomb", [www.telegraph.co.uk](http://www.telegraph.co.uk).
19. Ros Taylor, "Bolton Calls for Bombing of Iran", [www.guardian.co.uk](http://www.guardian.co.uk).
20. Al Jazeera English, News, "Rice Confronted over Iran Evidence", <http://english.aljazeera.net>.
21. Ibid.
22. Column Lynch and Dafna Linzer, "Rice Warns Iran it Risks Further U.N. Sanctions", [www.washingtonpost.com](http://www.washingtonpost.com).
۲۳. روزنامه مستقل صبح ایران، «لفاظی بوش درباره جنگ جهانی سوم»، سایت آفرینش دیلی (afarineshdaily.ir) همان. ۲۴.
25. AFP, "Cheney: Iran Faces Serious Consequences over Nuclear Drive", <http://afp.google.com>.
۲۶. جهت مطالعه در مورد سیاست آمریکا و به ویژه دولت بوش در امر کترل تسليحات رجوع کنید به:
  - James J. Wirtz and Jeffrey A. Larsen (eds), *Nuclear Transformation: The New U.S. Nuclear Doctrine*, Houndsill: Palgrave Macmillan, 2005.
27. The Associated Press, Op.cit.
28. Ibid.
29. Al jazeera English, Op. cit.
30. Katzman, Op. cit, p. 27.
۳۱. به منظور مطالعه کامل گزارش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا رجوع کنید به:
  - National Intelligence Estimate, *Iran: Nuclear Intentions and Capabilities*, November 2007, Available: [www.dni.gov](http://www.dni.gov).
32. Scott Neuman, "Bush Defends Past Stance on Iran Nuclear Program", [www.npr.org](http://www.npr.org).
33. CNN, "Rice Tells Nuke Watchdog to Butt Out of Iran Diplomacy", <http://edition.cnn.com>.
34. Al Jazeera English, Op.cit.
35. Commission on Presidential Debates, "The First Bush-Kerry Presidential Debate", [www.debates.org](http://www.debates.org).
36. Michael C. Dorf, "Kerry Stands by His Iraq War Vote And..." (August 2004), <http://writ.lp.findlaw.com>.
37. ABC News, "Hillary Clinton Says She Wouldn't Have Voted For Iraq War", (December 2006), <http://blogs.abcnews.com>.
38. Stephen Zunes, "Why Hillary Clinton's Iraq Vote Does Matter", (February 2008), [www.commondreams.org](http://www.commondreams.org).
39. CNN, "Obama: Clinton's Vote For Iran Measure Repeats Iraq Mistake", <http://edition.cnn.com>.
۴۰. به منظور مطالعه مفصل تر در این مورد رجوع کنید به:
  - رایرت دی. شولزینگر، *دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم ۱۹۹۱ - ۱۹۹۷*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
  - والتر لافه بر، *پنجاه سال جنگ سرد؛ از غانله آذربایجان تا سقوط گوری باچف*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.

# تحولات مفهوم آمریکاستیزی در سیاست خارجی روسیه

## با تأکید بر سیاست خارجی پوتین

\*علی‌رضا نوری

### چکیده

آمریکاگرایی و آمریکاستیزی در دوره شوروی، تأثیر مستقیمی بر رفتار نخبگان و گروههای سیاسی این کشور داشت. این تأثیر مکرر، به ناگزیر، در قالب عنصری از فرهنگ سیاسی شوروی، به دوره پس از فروپاشی آن منتقل و بر مشی نخبگان سیاسی، به ویژه بر رفتارهای سیاست خارجی آنها تأثیر گذاشت. در دوره یلتسین، تحت تأثیر نابسامانی‌های هویتی و تسلط رویکردهای ایدئولوژیکی، تأثیر تأکید بر هر دو وجه این مؤلفه بر رفتارهای سیاست خارجی، به صورت دوره‌های متفاوت تعامل و تضاد با این کشور بروز یافت. در دوره پوتین، با معرفی آمریکا به عنوان بزرگترین مانع در مسیر احیاء قدرت بزرگ روسیه، روندهای آمریکاستیزانه، به ویژه در دور دوم اوی به اوج رسید و پس از تجربه ناموفق همگرایی با آمریکا در قالب عمل‌گرایی محافظه‌کار، رویکرد «مقاومت مستقیم» در برابر این کشور، در قالب عمل‌گرایی تهاجمی، پی‌گرفته شد. نوشتار حاضر، در حد توان، با تمرکز بر دوره پوتین، به بررسی چگونگی این روندها خواهد پرداخت.

**کلیدواژه‌ها:** روسیه، آمریکا، نظام بین‌الملل، آمریکاستیزی، عمل‌گرایی، تقابل‌پرهیزی

\* کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای از دانشگاه تهران و پژوهشگر ارشد مؤسسه مطالعاتی ایراس

## مقدمه

پس از فروپاشی شوروی، روسیه همواره در پی آن بوده تا خود را به عنوان ابرقدرت جانشین معرفی کند. تلاش‌های این کشور در این زمینه، که زمانی در سراسر دنیا و در تمام جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و ایدئولوژیکی با آمریکا رقابت می‌کرد، طبیعی به نظر می‌رسید، اما واقعیت‌های تلخ پس‌رفته‌ای دوره پس از شوروی، تلاش برای رسیدن مجدد به سطح آمریکا را غیرقابل باور و غیرممکن می‌نمود. در دوره پس از شوروی، نفوذ آمریکا در خاورمیانه، اروپای شرقی، جنوب آسیا و آمریکای لاتین، به طور مؤثر، جایگزین نفوذ سابق شوروی شده بود. منابع و ظرفیت‌های «قدرت بزرگ» روسیه، به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و این کشور نه تنها کوچکتر شده بود، بلکه خود را در وضعیتی می‌دید که باید از ادعای کشوری «یورآسیایی» که نیروی متوازن‌کننده شرق و غرب بود نیز دست می‌کشد. از دست دادن موقعیت قدرت بزرگ، نه تنها برای نخبگان، بلکه برای عامه مردم که همچنان روسیه را یکی از قدرت‌های بزرگ جهان می‌دانستند، باورنکردنی و دردنک بود.<sup>(۱)</sup> این امر که از آن به عنوان «عقلاء تحقیر ملی» یاد می‌شود، مورد توجه طیف‌های مختلف داخلی قرار گرفت و قالب‌های مختلفی از راهبرد «قدرت بزرگ» از سوی آنها، با هدف تجدید موقعیت روسیه در عرصه جهانی، مطرح و برای تحقق آن، راهکارهای مختلفی نیز پیشنهاد شد.<sup>(۲)</sup>

نکته حائز تأمل اینکه، در سراسر دوره پس از شوروی، تقریباً کلیه جناح‌های سیاسی (یورآسیانیت‌ها، کمونیست‌ها، ملی‌گرایان، واقع‌گرایان و عمل‌گرایان، به جز یوروآتلانتیست‌های اولیه) و بسیاری از مردم، آمریکا را بزرگترین مانع برای احیاء موقعیت قدرت بزرگ کشورشان می‌دانسته‌اند. به اعتقاد آنها، آمریکا با تلاش‌های بی‌وقفه، راهبرد انزواجی روسیه را در سراسر دوره پس از شوروی با هدف انقباض ژئوپولیتیکی آن و افزایش حوزه نفوذ تا مرزهای روسیه پی‌گرفته است. آنها این رویکرد را حاکی از هدف و تمایل اصلی آمریکا مبنی بر وجود روسیه‌ای ضعیف و ناتوان و استمرار سیاست خارجی تهاجمی و راهبرد «دربرگیری» این کشور علیه روسیه می‌دانند که به رغم سیاست خارجی منفعلانه دوره یلتیسن و رویکرد تقابل‌گریز پوتین، با همان ماهیت دوره جنگ سرد، اما در قالبی متفاوت و به شیوه‌های مختلف، پی‌گرفته شده بود. پی‌گیری سیاست «نگاه از بالا» به روسیه از سوی آمریکا و تجربه ناموفق همکاری با

این کشور طی دوره پس از شوروی<sup>۱</sup> نیز در تشید دیدگاه‌های منفی نسبت به آمریکا بی‌تأثیر نبود.

در دوره یالتسین، در مسیر تحقق آرمان احیاء موقعیت قدرت بزرگ، آمریکاستیزی به روس‌ها امکان نوعی استمرار تاریخی را می‌داد و بهانه‌ای برای هویت‌یابی، به ویژه پس از بحران‌های هویتی دهه ۹۰ م) محسوب می‌شد. این جنبه مفهوم آمریکاستیزی، دلیل مهمی برای توضیح چراًی تأکید سیاست‌مداران کرمیلین، به ویژه در اوآخر این دهه، بر این مفهوم بود.<sup>(۳)</sup> به عقیده غالب تحلیل‌گران، رویکردهای آمریکاستیزانه که پس از جنگ یوگسلاوی (۱۳۷۸) در ظاهر تخفیف یافته بود، در دوره پوتین، به ویژه در دور دوم ریاست‌جمهوری وی، به سیاقی جدید و با شدت بیشتری مجال بروز یافت. بر اساس نظرسنجی مرکز مستقل لواز، در اوآخر سال ۱۳۸۶، بیش از نیمی از مردم روسیه زیر تأثیر سیاست‌مداران و رسانه‌ها دولتی، هدف آمریکا را نابودی کامل روسیه می‌دانستند. نظرسنجی مرکز دولتی مطالعات افکار عمومی روسیه نیز نشان می‌دهد بیشتر مردم روسیه، آمریکا را بزرگترین دشمن (و چین را بزرگترین دوست) کشورشان می‌دانند.<sup>(۴)</sup> به طور کلی، شمار اندکی از مردم و نخبگان روسیه از موضع و سیاست‌های آمریکاگرایانه حمایت می‌کنند. آمریکاستیزی برای بسیاری از سیاست‌مداران قدیمی از جمله «سیلاویک»‌ها<sup>(۵)</sup>، همانند عشق به سرزمین ذاتی و برای بسیاری از عامه مردم و حتی جوانان، عنصری هویت‌ساز فرض می‌شود. حتی برخی روس‌ها در تصور انتقام از آمریکا هستند و آرزوی شرایطی را می‌کنند (از جمله از طریق تبدیل شدن روسیه به بزرگ‌ترین تأمین‌کننده انرژی آمریکا) که از طریق آن، این کشور را به خاطر آنچه در قبال روسیه انجام داده، تنبیه کنند.<sup>(۶)</sup>

ولادیمیر شلاپتوک، «حسابات» را یکی از مؤلفه‌های مهم و اولیه‌ای می‌داند که به ذهنیت و دیدگاه‌های روس‌ها نسبت به آمریکا، در دوره پس از شوروی، شکل می‌داد. به اعتقاد او، با عنایت به عدم واقع‌بینی مردم و نخبگان روسیه نسبت به پسرفت‌ها و محدوده عینی

۱. برای مثال، روسیه در ازاء همکاری با آمریکا در جنگ افغانستان، انتظار داشت از ساختارهای منطقه‌ای آسیای مرکزی برای رهبری روسیه در این جنگ استفاده شود، اما آمریکا بی‌اعتنای ملاحظات آن، وارد تعامل مستقیم با کشورهای منطقه شد و ابتکار عمل را رأساً به دست گرفت.

توانمندی‌های این کشور در دوره پس از شوروی، به سختی می‌توان پذیرفت نفرت آنها از آمریکا، در نتیجه کشمکش‌های جزئی یا تفاوت‌های فرهنگی بین دو کشور باشد. هرچند نویسنده تأثیر سایر عوامل را نادیده نمی‌گیرد، ولی معتقد است سیاست خارجی تهاجمی و هژمونی طلبانه آمریکا، شکاف گستردۀ و قابل ملاحظه حادث شده بین این کشور و روسیه را برای مردم و نخبگان آن ملموس‌تر کرد و باعث بروز احساسات منفی نسبت به آمریکا شد. او به این نکته اشاره می‌کند که هرچند جنگ افغانستان و تصرف سریع و کم‌تلفات این کشور و گسترش نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی، مردم و نخبگان روسیه را شوکه کرد، اما آنها این موضوع را از زاویه‌ای دیگر، نشانه آشکاری از ضعف نظامی و سیاسی روسیه در مشارکت و مدیریت امور منطقه‌ای تفسیر می‌کردند. بنابراین، به اعتقاد وی، «حسادت» عامل مهمی در تشدید آمریکاستیزی در جامعه روسیه پس از شوروی، به ویژه در میان نخبگان سیاسی این کشور بود.<sup>(۷)</sup> بر این اساس، افزایش دیدگاه‌های آمریکاستیزانه در روسیه پس از شوروی، تا حدود زیادی، به مطامع توسعه طلبانه و سیاست‌های هژمونی طلبانه آمریکا<sup>(۸)</sup> و تمایل مردم و نخبگان روسیه به هویت‌یابی از طریق تلاش‌های نظری و عملی برای بازگشت کشورشان به موقعیت قدرت بزرگ و تبدیل شدن به وزنه تعادلی در برابر آمریکا باز می‌گردد که در مقاطع مختلف و به اشکال متفاوت بر رفتارهای سیاست خارجی این کشور تأثیر داشته است.

### مفهوم آمریکاستیزی

بیگانه‌هراسی، تاریخی به درازای حیات بشر دارد. تاریخ بشر از ابتدا همراه با احساس شک و ناخوشایندی نسبت به بیگانه و «غیرخودی» بوده که در موارد بسیار، به تقابل بدون دلیل موجه نیز منجر می‌شده است. این تأثیر به حدی واقعی است که در بسیاری متون، در تعریف هویت، همیشه بر وجود «دیگری» تأکید و «نحوه» و هویت «نحوه‌ی» در تقابل با «دیگری» و «غیرخودی» تعریف و بر این نکته تأکید می‌شود که هیچ هویتی بدون ضد هویت شکل نمی‌گیرد. معمولاً، از هرگونه اقدام یا دیدگاه انتقادی، مخالفت و دشمنی نسبت به دولت، فرهنگ و مردم ایالات متحده، زیر عنوان آمریکاستیزی یاد می‌شود. از منظر تاریخی، کاربرد این واژه، ناشی از گسترش احساسات ضدآمریکایی بود که از اواخر قرن ۱۸ میلادی رواج

یافت، اما در دوره معاصر، این اصطلاح، به ویژه از سال ۱۳۲۷ و در سطحی گستردگی، از دهه ۱۳۳۰ (م) در ادبیات بین‌الملل رواج یافت.<sup>(۹)</sup>

این مفهوم، در عمل، همراه با تفاسیر و وجوده اطلاق مختلف است، به نحوی که معنی تاریخی آن گسترده وسیعی از مفاهیم را در بر گرفته و به عنوان اعتقادی توضیح داده می‌شود که ایالات متحده و شیوه زندگی آمریکایی را تهدیدی علیه ارزش‌ها، سنت‌ها و نهادهای سیاسی خود می‌داند. در عین حال، در معنی جاری، این اصطلاح بیشتر بر مخالف با سیاست خارجی ایالات متحده و کمتر بر وجه ترکیبی آن به عنوان مجموعه‌ای از پیش‌ذهنیت‌ها و کلیشه‌های اعتقادی نسبت به آمریکایی‌ها و ایالات متحده دلالت دارد.<sup>(۱۰)</sup> این امر، تا حدود زیادی، متأثر از هجوم این کشور به ویتنام و عراق و سیاست‌های مداخله‌جویانه آن در قبال برخی کشورها از جمله چین و روسیه بوده است.<sup>(۱۱)</sup> با این وجود، معنی معاصر این واژه، به عبارتی، مفهومی متعارض است، به این معنا که در برخی موارد، بیش از آنکه بر عینت‌های منطقی استوار باشد، بر مجموعه‌ای از پیش‌ذهنیت‌ها استوار بوده و به همین لحاظ، اغلب نه به عنوان سمت‌گیری مشخص، بلکه به مثابه عنصر مبهم هویت‌ساز و یا ابزار سیاسی کاربرد داشته است. دامن‌زدن به وجود «دشمن»، تاکتیک قدیمی است که از دیرباز رهبران سیاسی از جمله رهبران شوروی برای منحرف‌کردن افکار عمومی از ناکارآمدی‌ها و جلب حمایت از سیاست‌های خود به آن اقدام می‌کردند. بنابراین، ضمن عنايت به توجیحات منطقی در وجود احساسات ضدآمریکایی در برخی کشورها، باید در تفسیر کاربری این مفهوم به این مهم نیز توجه داشت که تأکید بر آمریکاستیزی می‌تواند بازتاب سیاست اندیشیده‌شده و ناشی از ملاحظات داخلی سیاست‌مداران باشد. این اصطلاح گاهی نیز در محاورات سیاسی داخلی برخی کشورها در معنایی منفی و برای انتقاد از سیاست‌های همکاری‌جویانه فرد یا گروهی در داخل آن کشور و در قبال آمریکا به کار می‌رفته است. در سوی مقابل، این مفهوم در مقاطعی نیز دست‌آویزی برای مقامات آمریکایی برای فرافکنی و رد مسئولیت اشتباهات و ناتوانی‌های خود و همچنین، ابزاری برای به انحراف کشاندن افکار عمومی داخل آمریکا نسبت به این نارسانی‌ها و توجیه سیاست‌ها و راهبردهای ناموجه، در قبال کشورهای مخالف بوده است.<sup>(۱۲)</sup>

## تحولات روابط روسیه و آمریکا

روابط روسیه و آمریکا در دوره پس از فروپاشی شوروی، مراحل و تحولات مختلفی را پشت سر گذاشته است. سیاست خارجی روسیه در دوره پلتین، به تبع بحران‌های هویتی، سیاسی و نهادی ناشی از فروپاشی شوروی، با دوره‌ای از آشفتگی شدید مواجه بود و آمریکا در این دوره که به دوره «فالچ»<sup>۱</sup> روسیه (سال‌های ۱۳۷۰-۷۸) موسوم است، با آن به عنوان کشوری شکست‌خورده رفتار می‌کرد. تحولات این دوره، حاکی از پیشرفت‌های سیاسی، اقتصادی، ژئوپولیتیکی و ارزشی آمریکا و هم‌مان، پس‌رفت‌های متعدد از سوی روسیه بود که از آن جمله، می‌توان به ناتوانی در ابراز واکنش مؤثر به موج اول گسترش ناتو به شرق، جنگ یوگسلاوی و توسعه نفوذ غرب در گستره جغرافیایی شوروی سابق اشاره کرد.<sup>۲</sup> از اواخر دهه ۷۰ (۹۰ م)، با به قدرت رسیدن پوتین و بهبود نسبی وضع اقتصادی روسیه، راهبرد «مقاآمت مثبت»<sup>۳</sup> (سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۴) بر اساس رویکرد عملگرایی محافظه‌کارانه که مبتنی بر پذیرش وضع موجود، پرهیز از تقابل بی‌حاصل، مسامحه، مصالحة و در عین حال، فرصت‌طلبی راهبردی از کوچکترین مجال‌ها برای کسب بیشترین منافع بود، به عنوان راهبرد جدید سیاست خارجی روسیه در برابر هژمون نظام بین‌الملل در دستورکار قرار گرفت. جنگ افغانستان و استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا در آسیای مرکزی، جنگ عراق و تحولات خاورمیانه، خروج آمریکا از پیمان «ای بی /م» و موج دوم گسترش ناتو به شرق، از جمله موضوعات بر جسته این دوره بودند که روسیه بر اساس اصول مصالحة، تقابل‌پرهیزی و امتیازگیری تا آستانه تحمل را در روابط خود با آمریکا مطمئن نظر قرار داد که از آن جمله، می‌توان به همراهی با این کشور در جنگ افغانستان، مخالفت‌های اولیه و نه چندان جدی با جنگ عراق و عدم مخالفت جدی با همکاری‌های نظامی آمریکا و گرجستان اشاره کرد.<sup>(۱۴)</sup>

روابط روسیه و آمریکا در سال‌های پایانی ریاست جمهوری پوتین، کیفیتی ویژه یافت. این کشور از سال ۱۳۸۵، به صورت نامحسوس و از ابتدای سال ۱۳۸۶، به صورت آشکار، با اعتماد به نفس حاصل از دست‌آوردها و موفقیت‌های خود در حوزه‌های مختلف سیاسی،

1. The stage of paralysis

2. The stage of passive resistance

نظامی و به ویژه، به پشتونانه بھبود وضع اقتصادی به مدد افزایش بی سابقه قیمت نفت، سیاست «مقاآمت مستقیم»<sup>۱</sup> را در برابر توسعه طلبی‌های آمریکا در پیش گرفت. روسیه از ابتدای دهه ۷۰ (۹۰ م)، سودای بازگشت به موقعیت قدرت بزرگ را در سر می‌پروراند، اما مشکلات عدیده پس از فروپاشی، پی‌گیری عملی این آرمان را ۱۵ سال به تأخیر انداخته بود. در این مقطع، روسیه خود را در مرحله‌ای جدید از توزیع قدرت جهانی می‌دید که می‌توانست سهمی بايسته از آن برگیرد. پی‌گیری سیاست تهاجمی در حوزه انرژی و تأکید بر ثبات موقعیت خود به عنوان «برقدرت انرژی»، سیاست خارومیانه‌ای جدید، پی‌گیری برنامه‌های گستردۀ نوسازی نظامی و فروش گستردۀ تسليحات، عدم پذیرش قاطع استقرار سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی و در پی آن، تعلیق پیمان سلاح‌های متعارف، استقرار سیستم جدید دفاع ضدموشکی در پترزبورگ، اعلام غیرمنتظره سمت‌گیری مجدد موشک‌های هسته‌ای روسیه به سوی اروپا قبل از نشست سران گروه هشت در آلمان (تیر ۱۳۸۶) و اعلام از سرگیری برنامه گشتزنی هوایپیماهای دورپرواز هسته‌ای این کشور، از جمله موضوعات شاخص این دوره و نشانه‌هایی از تلاش روسیه برای اعلام ارتقاء جایگاه خود در ترتیبات نظام بین‌الملل بود که در ادامه، ضمن مرور این تحولات، با تمرکز بر دوره پوتین، به بررسی نحوه و پیامد تأثیر آمریکا و آمریکاستیزی بر رفتارهای سیاست خارجی روسیه، در دوره پس از شوروی، پرداخته می‌شود.

## تعامل و تعارض با آمریکا در دوره یلتین

هرچند در دوره پس از شوروی، مظاهر و جهت‌گیری‌های سنتی خودآگاهی روسی دستخوش تحولات عمدتی شد، اما ارزش‌های ذهنی دوره شوروی به یکباره از بین نرفت و اصول ذهنی دوره مذکور، در رویکردها و راهبردهای نخبگان پس از شوروی، به تکرار بروز یافت. این دو سیستم ارزشی نمی‌توانستند تماماً با واقعیت‌های روسیه پس از شوروی و تحولات فزاینده عرصه بین‌المللی منطبق شوند. علاوه بر این، درک مشخصی از این واقعیت وجود نداشت که این دو سیستم ارزشی، چگونه می‌توانند در هویت در حال تکوین روسیه جدید به کار گرفته شوند. این چالش هویتی و تلاش برای یافتن راه برونو رفت از آن، ناگزیر بر

1. direct resistance

سمت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه تأثیر گذاشت و این سیاست را دچار تحول و سردرگمی کرد.<sup>(۱۵)</sup> متأثر از این مشکل، سیاست خارجی روسیه در دوره یلتسین، دوره‌ای از آشفتگی را پشت سر گذاشت که ضعف ادراک از تحولات محیطی و تصمیم‌گیری‌های نابسامان و منفعلانه، شاخص اصلی آن بود. به باور تحلیل‌گران، عدم تعریفی مشخص از هویت ملی، مهمترین دلیل عدم شکل‌گیری راهبرد جامعی بود که روسیه بتواند بر اساس آن منافع خود را تبیین و اهداف، آرمان‌ها، دوست و دشمن خود را در قالب آن تعریف نماید. به واسطه همین نابسامانی‌ها، گفتمان‌های مختلف و حتی متعارضی در این دوره در سیاست خارجی روسیه به کار گرفته و بر اساس آنها، دوره‌های مختلفی از تعامل و تضاد با آمریکا تجربه شد.<sup>(۱۶)</sup>

اولین مرحله از گفتمان سیاست خارجی دوره یلتسین، از سوی طرفداران نظریه همگرایی یا «یوروآتلانتیست»‌ها مطرح شد. این دیدگاه، تلاشی برای مشابه‌دادن ارزش‌ها و مفاهیم غربی و روسی بود که آمریکا را نه «نقطه مقابل»، بلکه شریک طبیعی روسیه می‌دانست. به عقیده ماشا لیپمن، پژوهشگر مؤسسه کارنگی، در این دوره، اعتقادی مسلط شد که انطباق با ارزش‌ها و شیوه زندگی غربی را در بهترشدن وضعیت بسیار مؤثر می‌دانست.<sup>(۱۷)</sup> از منظر آندره کوزیرف<sup>۱</sup>، نخستین وزیر خارجه روسیه و چهره شاخص این گفتمان: «دوستی با کشورهای شروتنند و دموکراتیک غربی از هم‌آغوشی برادرانه با رژیم‌های فقیر و استبدادی بهتر بود».<sup>(۱۸)</sup> او همکاری روسیه و آمریکا در دوره پس از شوروی را ضرورت بی‌بدیل اعلام کرد و تأمین منافع دو کشور را در گرو تأکید بر الزامات دموکراتیک ناشی از پی‌گیری این سیاست می‌دانست. به اعتقاد او، تاریخ فرصتی استثنائی پیش روی روسیه و آمریکا قرار داده بود تا فارغ از گرایش‌های برتری‌جویانه و تحمیل اولویت‌های خود بر یکدیگر، در مسیر تحقق منافع متقابل حرکت کنند.<sup>(۱۹)</sup> هرچند گروه‌های ملی‌گرا و کمونیست شدیداً مخالف سیاست‌های غرب‌گرایانه یوروآتلانتیست‌ها بودند، اما با عنایت به تسلط این گفتمان در سیاست خارجی روسیه (از شهریور ۱۳۷۰ تا آذر ۱۳۷۱)، روندهای آمریکاستیزانه در این مقطع تا حدود قابل ملاحظه‌ای (هرچند در ظاهر) تخفیف یافت. بروز برخی عوامل، از جمله عدم بهبود وضعیت

---

1. Andrei Kozyrov

داخلی و بین‌المللی روسیه و حتی بدترشدن آن، قدرت‌یابی گروه‌های رقیب و عدم تحقق مساعدت‌های مورد انتظار از غرب، به ویژه آمریکا، اسباب ناکارآمدی این نظریه را فراهم آورد و به تبع آن، موقعیت لیبرال‌های روسی و دیدگاه‌های آرمان‌گرایانه نسبت به آمریکا تا حدود زیادی معکوس و زمینه برای رشد رویکردهای آمریکاستیزانه مهیا شد.

یورآسیانیسم<sup>۱</sup>، به عنوان اولین جایگزین جدی نظریه همگرایی مطرح و از اواسط دهه ۷۰ (۹۰ م) به گفتمان مسلط تبدیل شد. طرفداران این نظریه، پس از ائتلاف، از سال ۱۳۷۱ تا نیمه این دهه، بر سمت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه تأثیر جدی داشتند.<sup>(۱۹)</sup> این دیدگاه بازتاب وضعیت رئوپولیتیکی روسیه و ضرورت حفظ روابط باشبات با شرق و غرب بود و همین مسئله، یعنی ضرورت ایجاد موازنۀ بین سمت‌های شرقی و غربی، مهمترین موضوع مورد اختلاف آنها با یوروآتلانتیست‌ها در نوع رابطه روسیه و آمریکا بود. از دید طرفداران این نظریه، همکاری با آمریکا، بدون شک، در افزایش قدرت روسیه مؤثر بود، اما تعامل با شرق و جنوب، استقلال روسیه را در پی داشت و بر همین اساس، تأکید آنها بر این بود که روسیه به جای آمریکا با قدرت‌های شرقی همکاری کند. از منظر آنها، در حالی که شرق روسیه را شریکی برابر می‌دانست، آمریکا با آن به عنوان کشور «درجه دوم» رفتار می‌کرد.<sup>(۲۰)</sup> هرچند همکاری با قدرت‌های شرقی، از جمله هند و چین، یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی یورآسیانیست‌ها بود، اما بر اهمیت حفظ «روابط خوب» با آمریکا نیز تأکید می‌کردند. در میان طرفداران این گفتمان، یورآسیانیست‌های دموکرات، ضمن عنایت به تجربه ناموفق رابطه با غرب در دوره یوروآتلانتیست‌ها، همچنان از حفظ سطح محدودی از روابط با آمریکا حمایت می‌کردند، اما یورآسیانیست‌های اسلام‌گرا، با تأکید بر مزیت‌های سمت شرقی، بر همکاری‌های وسیع با قدرت‌های آسیایی تأکید و تعمیق روابط با آمریکا را موجه نمی‌دانستند. از اواخر سال ۱۳۷۲، نظریه یورآسیانیسم نیز زیر شماری عوامل سیاسی و فکری، در وضعیتی بحرانی قرار گرفت و همزمان، سایر گرایش‌های سیاسی و فکری، به عنوان جایگزین‌هایی برای آن مطرح

۱. یورآسیانیسم اولیه در دهه ۱۳۰۰ (۱۹۲۰ م) مطرح شد و سه اصل اساسی آن عبارت بودند از اعتقاد به امپریالیسم خیرخواهانه، تأکید بر مسیحیت ارتودوکس و اعتقاد به امکان دستیابی به توسعه اقتصادی از «راه سوم». (راهی میان کاپیتالیسم و کمونیسم)

شدنده.(۲۱)

از دی ماه ۱۳۷۴، با انتخاب یوگنی پریماکف<sup>۱</sup> به عنوان وزیر خارجه جدید، نظریه «توازن قوای» به عنوان راهبرد جدید سیاست خارجی روسیه مطرح شد که بیانی از تعریف روسیه از ساختار نظام بین‌الملل و جایگاه این کشور در آن بود. این ایده، نه به عنوان منبعی راهبردی، بلکه به متابه عنصر ضروری رفتار خارجی و جبران پس‌رفت‌ها در ترتیبات جهانی و منطقه‌ای و سازوکاری برای مخالفت با تلاش‌های فزاینده آمریکا برای تثبیت نظام تک‌قطبی، مورد توجه قرار گرفت.(۲۲) پریماکف از این طریق، بار دیگر مفهوم موازنۀ قدرت را به جای مفهوم موازنۀ منافع مطرح، امنیت ملی را در شمار مسائل مهم و دارای اولویت قرار داد و ضمن رد نظام تک‌قطبی، ایده «نظام چنان‌قطبی» را به عنوان هدف مطلوب سیاست خارجی روسیه اعلام کرد. بر اساس این نظریه، یکی از مهم‌ترین اهداف روسیه در دوره گذار به نظم جدید، ممانعت از تثبیت سیستمی در نظام بین‌الملل بود که انزواجی آن را در پی داشته باشد.(۲۳) با وجود تأکید طرفداران این نظریه بر این نکته که توجه به قسمت‌های غیرغربی دنیا به معنای عدم توجه به غرب نیست و اقدامات روسیه در عرصه بین‌الملل باید هر دو جنبه غربی و شرقی را همزمان در نظر داشته باشد، واقع امر حاکی از ماهیت ضدغربی و به ویژه، ضدآمریکایی راهبردها و ائتلاف‌سازی‌های آنها بود. از منظر آنها، روسیه باید از طریق ائتلاف با کشورهای غیرغربی از جمله چین و هند، نوسازی اقتصادی و تقویت توانمندی‌های نظامی و کنترل حوزه جغرافیایی «سی‌آی‌اس»، به وزنۀ تعادلی در برابر آمریکا تبدیل شود. هرچند پریماکف با همکاری محدود با آمریکا، به عنوان قدرت برتر جهانی مخالف نبود، اما تأکید می‌کرد در هر مرحله از همکاری‌ها، طرفین باید به لحاظ موقعیت در وضعیتی کاملاً برابر با یکدیگر قرار داشته باشند.(۲۴)

هرچند به دنبال حملات آمریکا به یوگسلاوی در بهار ۱۳۷۸، آمریکاستیزی در این مقطع به اوج خود در سراسر دوره پس از شوروی رسید، اما مخالفت‌های روسیه با این حملات و سیاست‌های غرب در بالکان، به دلیل ضعفِ مفرط آن، محلی از اعرب نیافت و آمریکا یکه تاز جریان جنگ و تعیین شرایط پس از آن بود. به هر ترتیب، نظریه توازن قوانین در بهبود

1. Yevgeni Primakov

روندهای سیاست خارجی روسیه و جرمان «عقلاء تحقیر ملی» ناکام بود و با افزایش انتقادات به این نظریه، زمینه ظهر گفتمان جایگزین فراهم شد.<sup>(۲۵)</sup> در این شرایط و از اواخر دهه ۷۰ (۹۰ م)، طرفداران نظریه «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»<sup>۱</sup> و در رأس آنها ولادیمیر پوتین<sup>۲</sup>، به عنوان منتقدان اصلی سیاست خارجی پریماکف، که از منظر آنها جاه طلبانه، ایدئولوژیک، تقابل‌گرایانه و ضدغربی بود، در عرصه سیاسی ظاهر شدند و در نتیجه، فصلی جدید از روابط روسیه و آمریکا آغاز شد.<sup>(۲۶)</sup>

### تشدید آمریکاستیزی در دوره پوتین

تحقیقات مرکز مطالعاتی پُو، حاکی از آن است که هرچند آمریکاستیزی طی سال‌های ۱۳۸۵ – ۱۳۷۹ در اسپانیا، فرانسه و بریتانیا کاهش داشته، اما همزمان، در روسیه، از ۳۷ درصد به ۴۳ درصد افزایش یافته است.<sup>(۲۷)</sup> حجم بالای رفتارها و گفتارهای ضدآمریکایی در سخنان پوتین و دولتمردان او نیز مؤید این مدعاست. طی این سال‌ها، به تکرار یکجانبه‌گرایی‌های آمریکا در عرصه بین‌الملل، برنامه سپر موشکی این کشور در شرق اروپا، تشدید تلاش‌های آن برای گسترش ناتو به شرق و دخالت این کشور در امور داخلی روسیه، از جمله انتقاد آن به وضعیت دموکراسی و حقوق بشر، به عنوان اقداماتی خصم‌مانه علیه روسیه مورد انتقاد مسکو قرار گرفت و اینگونه تبلیغ می‌شد که آمریکا سیاست انزوای روسیه را از همان آغاز فروپاشی شوروی، به انحصار مختلف پی‌گیری کرده و با سیاست خارجی غلط خود در صدد «کشاندن دنیا به درگیری دائم» است.<sup>(۲۸)</sup>

نینا خروشچوا، با اشاره به افزایش قابل ملاحظه آمریکاستیزی در دوره پوتین، به ویژه در دور دوم وی، ضمن شناسایی مشابهت‌هایی در آمریکاستیزی دوره وی با دوره شوروی، به تفاوت‌هایی نیز اشاره می‌کند. به اعتقاد او:

«در دوره شوروی، آمریکاستیزی بیشتر و تا حدود زیادی ناشی از دیدگاه‌های ایدئولوژیکی و مستعد درگیری و حتی جنگ بود. همچنانکه

1. Normalized Modern Great Power  
2. Vladimir Putin

خرрошچف در سال ۱۳۳۵ حتی از «دفن» ملت‌های غربی سخن گفته بود، اما پوتین از نمایش‌های آمریکاستیزانه خود برای افزایش محبویت و کسب حمایت از سیاست‌های خود استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، او در مبارزات انتخاباتی دور اول خود با انتقاد شدید از اصلاحات اقتصادی توصیه شدهٔ غرب به قدرت رسید<sup>(۲۹)</sup>.

به اعتقاد او، هرچند این رفتارها خشم آمریکا و سیاستمداران این کشور را برمی‌انگیخت، اما محبویت پوتین را در داخل افزایش می‌داد.<sup>(۳۰)</sup> برخلاف او، مندسون ضمن اشاره به برخی ناکارآمدی‌های دولت پوتین، معتقد است بخشی از سیاست تشدید تحریک ملی‌گرایی و آمریکاستیزی، به ویژه در دور دوم پوتین، تلاشی عامدانه از سوی اوی برای انحراف افکار عمومی و سرپوش‌گذاشتن بر فساد، ناکارآمدی و نابسامانی‌های بخش‌های مختلف دولت بوده است.<sup>(۳۱)</sup> به هر ترتیب، تشدید روحیات آمریکاستیزانه در دورهٔ پوتین، تأثیرات ملموسی بر رفتارهای سیاست خارجی روسیه در قبال آمریکا داشت، به نحوی که همین امر مهم‌ترین مؤلفهٔ تمایز سیاست خارجی دور اول و دوم او دانسته می‌شود. با عنایت به این تفاوت، در نوشتار حاضر، سیاست خارجی پوتین به دو دورهٔ مجلزا تقسیم و مبانی رفتاری هر دوره و تأثیر آمریکا و آمریکاستیزی بر این رفتارها، مورد بررسی قرار گرفته است.

## دوره اول: عمل‌گرایی محافظه‌کار و تعامل با آمریکا

در دورهٔ ریاست جمهوری پوتین، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در رویکرد روسیه نسبت به دنیای خارج ایجاد شد. او سه اصل نوسازی اقتصادی، دستیابی به جایگاهی بایسته در فرایندهای رقابت جهانی و احیاء موقعیت «قدرت بزرگ» روسیه را مبنای سیاست خارجی خود قرار داد.<sup>(۳۲)</sup> پوتین به خوبی می‌دانست دورهٔ جهانی<sup>۱</sup> سیاست خارجی روسیه، به پایان رسیده و دورهٔ جدید و قاره‌ای<sup>۲</sup> آن آغاز شده و پیامد غیرقابل اجتناب این وضعیت، ضرورت استفاده بهینه از منابع محدود موجود بود. بر این اساس، روسیه باید بر اولویت‌های قابل

1. global period  
2. continental period

حصول تمرکز و قدرت و نفوذ واقعی خود را با توجه به معیارهای عملی و عینی مورد بازاندیشی قرار می‌داد.<sup>(۳۳)</sup> او با این ملاحظه و ضمن توجه به نقاط ضعف و قوت سیاست خارجی روسیه در دهه ۹۰ (م)، راهبرد «قدرت بزرگ مدرن هنجرمند» که مبنی بر همگرایی محتاطانه با نظام بین‌الملل در عین حفظ استقلال روسیه بود را به عنوان راهکار منطقی انتقال از دوره گذار به نظم جدید مورد تأکید قرار داد.<sup>(۳۴)</sup> و برای عملیاتی کردن آن، شیوه عمل‌گرایی که بر بازی مثبت و دوری از تقابل‌گرایی بی‌حاصل، تأکید بر هویت چندگانه و انعطاف‌پذیر، تمرکز بر سازوکارهای کارآمد، فرصت‌طلبی راهبردی، ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی، «معامل گرینشی» و مشارکت در ائتلاف‌های گسترشده و «بی‌دردسر»، مبنی بود را برگزید.<sup>(۳۵)</sup>

پوتین با این پیش‌زمینه و برای تحقق اهداف خود، بر تعامل با غرب و ترتیبات نوین جهانی تأکید و در عین تعهد به خصوصیات ویژه روسیه، تلاش کرد برای دستیابی به شناخت بهتر از مسائل جهانی و یافتن سازوکاری برای جستجوی مشترک راه حل، به درکی همسو با غرب دست یابد. نمود این تفکر را می‌توان در نوع رابطه روسیه با آمریکا در دور اول وی که پیچیده و مبنی بر درک واقع‌بینانه برتری آن بود، مورد ارزیابی قرار داد. روسیه، در این دوره، تلاش کرد از تقابل بی‌حاصل با آمریکا در خصوص آنچه این کشور منافع حیاتی خود می‌داند، اجتناب کند. به عنوان نمونه، روسیه در تحولات مهم این دوره، از جمله گسترش ناتو به شرق، خروج آمریکا از پیمان «ای بی ام»، جنگ افغانستان، استقرار نظامیان آن در آسیای مرکزی، جنگ عراق، پرونده هسته‌ای کره شمالی و ایران، یا با این کشور مصالحه کرد و یا نارضایت‌مندانه، تن به عقب‌نشینی داد.<sup>(۳۶)</sup>

پوتین به این درک رسیده بود که نوسازی روسیه، صرفاً از طریق تعامل مثبت، به ویژه با هژمون نظام بین‌الملل قابل تحقق است. ایگور ایوانف، وزیر خارجه سابق روسیه، طی سخنانی در سال ۱۳۸۱، آمریکاگرایی سیاست خارجی پوتین را با این اظهار که «هر ضربه به اقتصاد آمریکا ضربه‌ای به اقتصاد کل کشورهای دیگر از جمله روسیه است»، توجیه کرد. به عقیده پوتین: «ممکن است برخی مردم و نخبگان سیاسی با رویکرد همکاری‌جویانه او با آمریکا موافق نباشند، اما همچنان که واقعیت جایگاه محدود روسیه در عرصه بین‌الملل به نحو بهتری

درک می‌شود، از میزان علاقه‌مندی آنها به درگیری در عرصه بین‌الملل کاسته می‌شود.<sup>(۳۷)</sup> بر همین اساس، پرهیز از هرگونه تقابل از جمله با آمریکا، یکی از اصول اساسی سیاست خارجی دور اول پوتین بود که در آن صحبت از «جنگ سرد» یا «صلاح سرد» جدید با این کشور، مناسبی نداشت و آمریکاستیزی که به عنوان پدیده خاص تاریخی و روان‌شنختی از دوران شوروی به ارت رسیده و همانند سابق بر اذهان بسیاری نخبگان سیاسی تأثیر می‌گذاشت، بیش از این، انگیزه‌ای برای توسعه دانسته نمی‌شد و سعی بر آن بود که مانع تمرکز تلاش‌ها برای حل واقع‌بینانه مشکلات نشود.<sup>(۳۸)</sup>

بر اساس همین منطق، پوتین پس از حوادث ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر)، به انتخابی راهبردی دست زد و تأکید بر پی‌گیری رویکردی همکاری جویانه با آمریکا برای مواجهه با «چالش‌ها و تهدیدهای مشترک»، گرفتن امتیاز در سایر حوزه‌ها از جمله «حوزه ژئوکنومیکی» را جایگزین «رقابت ژئوپولیتیکی» با این کشور کرد و در عین حال، به اصل فرست طلبی راهبردی و امتیازگیری از این کشور تا آستانه تحمل آن و حداکثرسازی منافع روسیه در این محدوده نیز توجه کامل داشت.<sup>(۳۹)</sup> پوتین، پس از این حوادث، با تمرکز بر دو نگرانی آمریکا (خلع سلاح و تروریسم بین‌الملل)، تلاش کرد فرایند همگرایی روسیه با جامعه امنیتی و اقتصادی جهانی را تسريع کرده و همزمان، تصویری مثبت از روسیه به عنوان شریکی مسئولیت‌پذیر در مبارزه جهانی علیه تروریسم ارائه نماید.<sup>(۴۰)</sup> گرچه این اقدام به سبب فقدان منافع محسوس مورد انتقاد برخی نخبگان داخلی قرار گرفت، اما روند و فضای کلان بین‌المللی، به طور نسبی، به نفع روسیه رقم خورد.<sup>(۴۱)</sup>

روسیه، در فرایند جنگ عراق نیز تمام تلاش خود را برای جلوگیری از آغاز جنگ و حل آن از طریق مجاری دیپلماتیک انجام داد، اما پس از شروع جنگ، با درک اینکه مقاومت در برابر آمریکا نه تنها منفعت خاصی را تأمین نمی‌کند، بلکه هزینه‌هایی نیز به دنبال خواهد داشت،<sup>(۴۲)</sup> از مخالفت صریح خودداری و رویکرد انفعالی در پیش گرفت. در واقع، روسیه با پذیرش اینکه وزن و اهمیتش در نظام بین‌المللی جدید، به اندازه‌ای نیست که مانع اقدام نظامی آمریکا شود، تلاش کرد با پرهیز از مخالفت صریح با آمریکا، منافع اقتصادی خود در عراق را تا حد ممکن حفظ نماید. بر این اساس، روسیه از مخالفت اولیه دست برداشت<sup>(۴۳)</sup> و به

رویکردی عمل‌گرایانه نزدیک شد، به نحوی که پوتین، ضمن تأکید بر اهمیت روابط تجاری و اقتصادی آمریکا و استمرار همکاری‌های سیاسی با آن کشور، اعلام کرد: «عواطف (مخالف) مردم روسیه را در مورد جنگ عراق درک می‌کند و در این احساسات شریک است، اما احساسات مشاوران بدی در تصمیم‌گیری هستند». او در موردهای دیگر، به صراحت اعلام کرد: «مسکو علاقه‌مند نیست آمریکا در این جنگ شکست بخورد» (۴۴).

به رغم رویکرد عمل‌گرایانه و غیرمقابله‌جویانه پوتین در محیط خارجی در این دوره، بسیاری از نخبگان کرملین، از جمله تعدادی از مقامات ارشد نهاد ریاست جمهوری، معاونان نخست‌وزیر و بسیاری از افسران امنیتی و نظامی، تحولات محیط خارجی را همچنان با ذهنیت جنگ سردی تفسیر و هیچ ابایی از آشکارکردن روحیات آمریکاستیزانه خود نداشتند و پوتین را به نداشتن دیدگاه راهبردی و پذیرش روسیه به عنوان شریک کوچک‌تر آمریکا متهم می‌کردند. آنها واکنش‌های ضمنی و مخالفت‌های تلویحی و مسامحه‌جویانه پوتین با یکجانبه‌گرایی‌ها و زیاده‌طلبی‌های آمریکا را انفعال و تأیید نظام تکسالار به رهبری این کشور می‌دانستند. این وضعیت، به گونه‌ای بود که حتی یلتسین نیز که همواره از پوتین به احترام یاد می‌کرد و در سیاست خارجی خود نیز بیشترین تسامح را در قبال آمریکا به کار گرفته بود، از او به عنوان رهبری ضعیف، به ویژه در سیاست خارجی یاد کرد (۴۵).

ویتور اوشاک، سردبیر روزنامه ماسکووسکی نوواستی در خصوص این اختلاف‌نظرها نوشت: «پوتین مجبور است به کسانی اعتماد کند که از سیاست خارجی او متنفر هستند». نمود آشکار این وضع، برکناری ایگور ایوانوف از وزارت امور خارجه و به حاشیه رانده شدن او از حوزه تصمیمات راهبردی بود. پوتین با تأکید بر اینکه «دیپلمات‌های روسیه هنوز به تحولات جدید جهانی از جمله بازار آزاد و تغییر ماهیت تهدیدهای دوره جنگ سرد اعتقاد پیدا نکرده و بهتر است از دیپلمات‌های جوان‌تر که با جهان جدید آشنایی بهتری دارند، استفاده شود»، لاورف را جایگزین وی کرد. انتقادهای ایوانوف از سیاست‌های آمریکا و ناتو، به ویژه در خلال جنگ یوگسلاوی، خروج آمریکا از پیمان «ای بی ام»، جنگ افغانستان و عراق، به تفکرات سنتی ضدغربی و نظریه نظام چندقطبی پریماکف شیاهت می‌یافت و اندیشه او در این خصوص با دیدگاه‌های پوتین که معتقد به واکنش نرم در برابر یکجانبه‌گرایی‌های آمریکا و

دوری از تقابل با غرب بود، تفاوت داشت. پوتین برخلاف ایوانف، تلاش داشت حوزهٔ سیاست خارجی و وزارت خارجه را هرچه بیشتر غیرسیاسی و غیرامنیتی کرده و این حوزه را در خدمت رشد و توسعهٔ اقتصادی قرار دهد که به اعتقاد وی، لازمه آن، اجتناب از مقابله‌جویی با آمریکا بود. او به روشنی نشان داده بود که هرچند ممکن است با برخی سیاست‌ها و اقدامات آمریکا مخالف باشد، اما این مخالفت را آشکار نخواهد کرد و به تقابل بی‌حاصل با این کشور اقدام نمی‌کند. (۴۶)

## دوره دوم: عمل‌گرایی تهاجمی و مقاومت مستقیم در برابر آمریکا

روابط روسیه و آمریکا در دور دوم پوتین، بسیار متفاوت از دوره اول و از ماه عسل دو کشور بود که به عقیده برخی، پس از حوادث ۲۰ شهریور، به نزدیکترین رابطه در تمام دوره پس از شوروی رسیده بود. آمریکا که در سراسر دوره پس از شوروی، سیاست «دربرگیری» روسیه را، به رغم سیاست‌های منغulanه دوره یلتسین و رویکرد غیرقابلی پوتین، به طور مستمر و به شیوه‌های مختلف پی‌گرفته بود، در سال‌های پایانی ریاست جمهوری پوتین، خود را با روسیه‌ای متفاوت مواجه می‌دید که حرکت فزاینده‌ای را با هدف تجدیدنظر در ساختار نظام تکقطبی علني کرده و تلاش مجلدانه‌ای برای تغییر قواعد بازی در پیش گرفته بود. روسیه در این مقطع، با توجه به بهبود عینی وضعیت اقتصادی خود، به تبع انشاست دلارهای نفتی، پیشرفت‌های نسبی در بخش نظامی و ارتقاء محسوس جایگاه آن در عرصهٔ دیپلماتیک، خود را قادری نوظهور می‌دانست که ظرفیت‌های آن در حال ارتقا بود و به تبع آن، فرصت‌های جدیدی برای تغییر جایگاه این کشور در سیستم بین‌الملل شکل می‌گرفت. روسیه در این مقطع و به ویژه در دو سال پایانی ریاست جمهوری پوتین، از شریکی منفعل که واشنگتن پس از فروپاشی شوروی آرزوی آن را می‌کرد و این آرزو در دوره یلتسین نیز تا حدودی با حضور سیاست‌مداران غرب‌گرای این کشور محقق شده بود، به مخالف سرسختی تبدیل شده بود که با تحکیم روابط خود با چین، خاورمیانه و آمریکای جنوبی، در صدد به چالش کشیدن برتری آمریکا بود. (۴۷)

روسیه، تضعیف فزاینده توان آمریکا در حفظ برتری خود به عنوان هژمون نظام تکقطبی و

ضعف محسوس آن در کنترل امور جهانی را نشانه‌هایی از زوال نظم پس از جنگ سرد و مرحله‌ای جدید از توزیع قدرت و نفوذ در نظم بین‌الملل تعبیر می‌کرد و از این‌رو، می‌بایست برای تثیت جایگاهی بهتر برای خود در ساختار جدید، با مهارت عمل و به عنوان قدرت فرامنطقه‌ای، به نحوی شایسته، در مدیریت امور جهانی مشارکت می‌کرد. اعلام مخالفت روسیه با آغاز مذاکرات رسمی آمریکا با دو کشور لهستان و چک در اسفند ۱۳۸۵ برای استقرار بخشی از سپر دفاع موشکی آن در این دو کشور را می‌توان آغاز سیاست «مقاموت مستقیم» روسیه در برابر آمریکا دانست. با این ملاحظه و با توجه به افزایش قابل تأمل حجم نشانه‌های آمریکاستیزانه در گفتار و رفتار مقامات روسی، از فروردین ۱۳۸۶ به عنوان مقطعی یاد می‌شود که تنش روابط روسیه و آمریکا علني و به عقیده برخی، دور جدیدی از «جنگ سرد» و به اعتقاد آلکسی آرباتف، «موچ سردی» در روابط دو کشور آغاز شد.<sup>(۴۸)</sup>

به این ترتیب، شب صعودی روندهای آمریکاستیزانه در دوره پوتین، در ماههای آخر ریاست جمهوری وی به بالاترین نقطه خود رسید. پوتین، طی این دوره، در مقاطع مختلف، از جمله در کنفرانس امنیتی مونیخ، در مصاحبه با شبکه الجزیره، در سخنرانی در روز پیروزی در مسکو و در سخنرانی در جمع هاداران خود در همایش حزب روسیه متحد در آذر ۱۳۸۶، سیاست‌های آمریکا را به شدت مورد انتقاد قرار داد. این وضعیت به نحوی بود که ایزویستیا، روزنامه طرفدار دولت، طی مقاله‌ای، از بروز تصورات و ترس‌های زیاد از شروع جنگ سرد جدید میان آمریکا و روسیه خبر داد. در این شرایط، حتی بسیاری از نخبگان کرمیلین به مزیت‌های ناشی از همکاری با آمریکا از جمله در حوزه اقتصادی نیز بی‌اعتقاد شده بودند و حتی همکاری ضدتروریستی، که یکی از وجوده راهبردی تعامل روسیه و آمریکا در دوره پوتین بود نیز، به اعتقاد بسیاری، از حیز اتفاق خارج و بحث ائتلاف ضدتروریستی و همراهی با آمریکا موضوعیت خود را از دست داد.<sup>(۴۹)</sup>

تحلیل گران، علت عمدۀ تحولات حادث شده در سیاست خارجی روسیه و تشدید روحیات آمریکاستیزانه در سال‌های پیانی ریاست جمهوری پوتین را ناشی از تغییر جناح‌بندی‌ها و تسلط طیف «سیلاویک»‌ها در دولت وی ارزیابی می‌کنند. سیاست خارجی «سیلاویک»‌ها

سترنی از نظریه «دُر روسیه»<sup>۱</sup> و «مثلث راهبردی» متشکل از مسکو، پکن و دهلی (و در سطحی وسیع تر برزیل) است که به ویژه از اوآخر دهه ۷۰ (۹۰) و پس از جنگ یوگسلاوی و متأثر از نظریه نظام چندقطبی پریماکف مورد توجه آنها قرار گرفت. نکته حائز توجه در این دو مفهوم («دُر روسیه» با بار تدافعی و «مثلث راهبردی» با بار تهاجمی)، وجه ضدغربی و به ویژه ضدآمریکایی آنهاست که تأثیر این وجه در سیاست خارجی روسیه، در این مقطع زمانی، به صورت تقویت سمت شرقی و رکود سمت غربی آن نمود یافت.<sup>(۵۰)</sup> در عین حال، با وجود تشدید روحیه آمریکاستیزی در سیاست خارجی دور دوم پوتین، همچنان اصول رویکرد عملگرایی، به رغم تأثیر کمتر در تصمیم‌سازی‌های خارجی لحاظ می‌شد و روسیه تلاش می‌کرد در محیط خارجی، از پی‌گیری رویکردهای ایدئولوژیکی معطوف به تقابل اجتناب کند. به عنوان نمونه، هرچند برخی تحلیل‌گران، سخنان تند پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ را آغاز «جنگ سرد جدید»<sup>۲</sup> بین روسیه و آمریکا تعبیر و آن را خاتمه همکاری‌های بین‌الملل مسکو و واشنگتن بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ارزیابی کردند.<sup>(۵۱)</sup> اما سرگئی ایوانف که در این کنفرانس پوتین را همراهی می‌کرد، طی مصاحبه‌ای، در توضیح موضع گیری‌های تند پوتین اظهار داشت: «هیچ خطری در رقابت جدید دو دشمن قدیمی وجود ندارد. در فرآیند توسعه روسیه هر سناریویی انتخاب شود، روسیه وارد هیچ جنگ سردی نخواهد شد. ما یک بار وارد این جنگ شده‌ایم و دیگر این اشتباه را تکرار نخواهیم کرد»<sup>(۵۲)</sup>

### نتیجه گیری

عنصر آمریکا و وجود مختلف آن، اعم از آمریکاگرایی و آمریکاستیزی، از ابتدای جنگ سرد، همواره بر ذهن و مشنی سیاسی نخبگان و مردم روسیه تأثیر پایدار داشته و در دوره پس از شوروی نیز، به سبب نابسامانی‌های هویتی، نهادی، سیاسی و اجتماعی، به نحوهای متفاوت، رفتارهای سیاسی، به ویژه روندهای سیاست خارجی این کشور را متأثر کرده است. در دوره

1. Stronghold of Russia  
2. new cold peace

یلتسین، جناح‌های مختلف، با رویکرد ایدئولوژیکی، از عنصر آمریکا در هر دو وجه آن (یوروآتلانتیست‌ها با آمریکاگرایی و یوروآتلانتیست‌ها و واقع‌گرایان با آمریکاستیزی) برای هویت‌یابی استفاده می‌کردند. این امر، به نحو آشکاری، بر رفتار سیاست خارجی روسیه در قبال آمریکا تأثیر گذاشت و متأثر از آن، دوره‌های مختلفی از تعامل و تضاد با آمریکا، در این دوره، تجربه شد. در دوره پوتین نیز، با عنایت به دو رویکرد متفاوت عمل‌گرایی محافظه‌کار و تهاجمی او در سیاست خارجی، دو دوره متفاوت تعامل و «مقاومت مستقیم» در برابر آمریکا تجربه شد که به رغم تأکید بر غیرایدئولوژیک‌بودن این سیاست، تأثیر ذهنیت‌های جنگ سردی بر رفتارهای سیاست خارجی دور دوم او و افزایش نشانه‌های آمریکاستیزانه ایدئولوژیک در این رفتارها، غیرقابل انکار است.

با این وجود، می‌توان با خروشچفوا هم عقیده بود که:

«همان طور که ذهنیت روس‌ها طی کمتر از یک دهه، از «هم‌آغوشی با غرب» در دوره یلتسین به گرایش‌های آمریکاستیزانه در دوره پوتین تحول یافت، این امر می‌تواند در دوره مددوف نیز تکرار شود و باز دیگر دیدگاه‌های مردم روسیه که ویژگی عمده آن تأثیرپذیری شدید از سیاست‌مداران است، به دیدگاه‌های معطوف به غرب تحول یابد.»

بنابراین، در دوره دیمتری مددوف، رئیس‌جمهور سوم روسیه که حسب ظاهر و بر اساس دیدگاه‌های لیبرال، دیدی مثبت به غرب دارد و در سخنانی نیز تأکید کرده که روسیه باید موقعیت خود به عنوان بخشی از جامعه اروپایی را تحکیم کند و تقابل با آمریکا هیچ ضرورتی را تأمین نمی‌کند، انتظار تأثیری جدید از عنصر آمریکا بر رفتارهای سیاست خارجی روسیه متفاوت با دور دوم پوتین، غیرمنطقی نیست.

## یادداشت‌ها

1. Bendersky, Yevgeny, March 5, 2005, "Russia's Future Foreign policy: Pragmatism, in Motion", from: <http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/pp050405.shtml>

2. Goldman, Marshall, "Domestic Sources of Russian Foreign Policy", from: <http://www.wcfia.harvard.edu/papers/98-16.pdf>

3. Ceaser, James W., "A genealogy of Anti-Americanism", *The Public Interest*, 2003.Ceaser 2003

۴. مطابق نتایج نظرسنجی مؤسسه کارنگی که در جولای ۲۰۰۷ انجام شد، ۲۲ درصد از جوانان روسیه (نسل پوتین)، آمریکا را دشمن و ۴۲ درصد رقب، ۸ درصد کشوری معمولی، ۱۳ درصد شریک و ۵ درصد متحد می‌دانند. در همین تحقیق، پرسش‌شوندگان در پاسخ به این پرسش که آمریکا تلاش می‌کند معیارها و روش زندگی خود را به سایر کشورهای تحمیل کند؛ ۴۵ درصد کاملاً موافق، ۳۲ درصد موافق، ۱۳ درصد مخالف و تنها ۵ درصد کاملاً مخالف بوده‌اند و در پاسخ به این پرسش که کمک آمریکا به سایر کشورها تنها با هدف اعمال نفوذ در آنها صورت گرفته؛ ۳۶ درصد کاملاً موافق، ۴۰ درصد موافق، ۱۶ درصد مخالف و ۵ درصد کاملاً مخالف بوده‌اند. برای اطلاع بیشتر رک به:

کرمی، جهانگیر، "سیاست خارجی روسیه و بحران عراق: گلیسم روسی". کتابخانه دیجیتالی دید، (۳۱ خرداد، ۱۳۸۲).

From: [http://www.did.ir/catalog/index\\_fa.asp?cn=pp00020031411460614](http://www.did.ir/catalog/index_fa.asp?cn=pp00020031411460614)

Mendelson, Sarah, "The Putin Generation: The Political Views of Russian Youth", *CSIS. University of Wisconsin-Madison*, 2007.

۵. واژه «سیلادویک»، برگرفته از عبارت روسی «سیلادویی استروکتوری» به معنای «ساختارهای قدرت» (عدمتاً وزارت‌خانه‌های کشور و دفاع و ادارات امنیتی) است و عمدتاً به افراد فعال فعلی یا قبلی در این نهادها اطلاق می‌شود. برای اطلاع بیشتر رک به:

Bremmer, Ian and Charap, Samuel, "The Siloviki in Putin's Russia: Who They are and What They Want", *The Washington Quarterly*, 2007, No4, p86.

6. Frolov, Vladimir, "The Origins of Russia's Anti-Americanism", *Pravda.Ru*, <http://english.pravda.ru/russia/history/3829-1>

7. Shlapentokh, Vladimir, "The Rise of Russian Anti-Americanism after September 2001: Envy as a Leading Factor", from: <http://www.msu.edu/shlapent/antiusenvy.htm>

۸. بر اساس نظرسنجی بنیاد افکار عمومی روسیه که فروردین ۱۳۸۳ در ۱۰۰ شهر و روستای روسیه انجام شد، ۵۵ درصد مردم این کشور نقش آمریکا در عرصه بین‌الملل را منفی و تنها ۱۲ درصد آن را مثبت دانسته‌اند. از این تعداد تنها ۲ درصد این وجه مثبت را به واسطه نقش آن کشور در حفظ ثبات و نظم بین‌المللی از طریق

مبازه با تروریسم و افراطگرایی عنوان کردند. تنها ۱ درصد معتقد بودند آمریکا به لحاظ اقتصادی قدرتمند است و در توسعه علوم و تکنولوژی‌های جدید تأثیر مثبت دارد و تنها ۱ درصد معتقد بودند آمریکا به سایر کشورها از جمله روسیه کمک می‌کند. در همین حال، ۲۱ درصد، با انتقاد از سیاست‌های آمریکا معتقد بودند این کشور در صدد تحمیل اراده خود به سایر کشورهاست، ۱۵ درصد با اشاره به جنگ عراق معتقد بودند سیاست خارجی آمریکا کاملاً تهاجمی است و به اعتقاد ۴ درصد، ایالات متحده تأثیری منفی بر جنبه‌های مختلف زندگی روس‌ها از اقتصادی تا اجتماعی داشته است. برای اطلاع بیشتر رک به:

Johnson, David, February 4, "Poll Shows U.S. Viewed Negatively by Most Russians", *Russia Weekly*, 2004.

9. Roger, Phillippe, *The American Enemy: The History of French Anti-Americanism*", University of Chicago Press, 2005.

10. O'Conner, Brendan, "A Brief History of Anti-Americanism from Cultural Criticism to Terrorism", *Australasian Journal of American Studies*, N79, 2004, from: [http://www.anzasa.arts.usyd.edu.au/a.j.a.s/Articles/1\\_04/OConnor.pdf](http://www.anzasa.arts.usyd.edu.au/a.j.a.s/Articles/1_04/OConnor.pdf).

11. Speuldam, Nicole, "Documenting the Phenomenon of Anti-Americanism", *Princeton University*. From: <http://www.wws.princeton.edu/ppns/papers/speulda.pdf>

12. Mendelson, Sarah E. and Gerber, Theodore P., "Us and Them: Views of the *Putin Generation*". *The Washington Quarterly*, Vo. 31, No.2, 2008, p139.

13. McFaul, Michael, "Re-engaging Russia and Russians: New Agenda for American Foreign Policy", *Center for American Progress*, 2004, from: [http://www.americanprogress.org/kf/usrussia\\_102504.pdf](http://www.americanprogress.org/kf/usrussia_102504.pdf)

14. Harutyunyan, Gagik, "A Multipolar Cold War", *21-st CENTURY*, No.1.p.11.

۱۵. زادو خین، آ. گ، *سیاست خارجی روسیه؛ خودآگاهی و منافع ملی*، ترجمه مهدی سنایی. تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و مطالعات ایران معاصر تهران، ۱۳۸۴، ص ۲۰۵

16. Kortunov, Sergei, "Invigorating Russia's Foreign Policy", *Russia in Global Affairs*, 2005, form: <http://www.end.globalaffaires.ru>

17. Gee, Alastair, "Rising Anti-Americanism in Russia", *Cbsnews*, Jan 22, 2008, from: <http://64.233.169.104/search?q=cache:uKaZlazoIY8J:www.cbsnews.com/stories/2008/01/22/usnews/whispers/main3737946.shtml>

18. Zagorskiy, A., Zlobin, A., Solodovnik, S., and Khrustalev, M., "Russia in a New World", *International Affairs*, 1922, No.38, Vo.7, p.11.

19. Sergunin, Alexander, "Russian post-Communist Foreign Policy Thinking at the Cross-Roads: Changing Paradigms", *Journal of International Relations and Development*, 2000, vo.3, No.3, p.232.

20. Shlapentokh, Vladimir, "The Rise of Russian Anti-Americanism after September 2001: Envy as a Leading Factor", from: <http://www.msu.edu/shlapent/antiusenvy.htm>

21. Sergunin, Alexander, "Discussion of International Relation in Post-Communist Russia", *Communist and post Communist Studies*, 2004, vo. 37, No.1, p. 26.

22. Kononenko, Vadim, "From Yugoslavia to Iraq: Russia's Foreign Policy and the Effects of Multipolarity", *The Finnish Institute of International Affairs (FIIA). Working Paper*, 2003, No.42, pp. 2-3.

23. Shakleyina, Tatyana A. and Bogaturov, Aleksei D., "The Russian Realist School of International Relation", *Communist and Post Communist Studies*, 2004, vo. 37, No.1, p. 41.

Shlapentokh, Dmitry (February 9, 2005) "Russia's Foreign Policy and Eurasianism".

<http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav080205a.shtml>

۲۴. در این دوره، رفتار سیاست خارجی روسیه، حرکت به سوی استقلال و اقتدار بیشتر را آغاز و بر حضور فعال‌تر در بحران‌های بین‌المللی از جمله بوسنی، حضور فعال‌تر در فضای حیاتی روسیه در حوزه «سی‌آی‌اس»، توجه بیشتر به کشورهای آسیای شرقی و مطرح کردن محور هند، چین و روسیه، توجه بیشتر به اروپا نسبت به آمریکا و سعی در استفاده از مزایای اروپایی روسیه، تلاش در جهت احیاء روابط با کشورهای جهان سوم به ویژه خاورمیانه، آسیا، آمریکای مرکزی، لاتین و کشورهای آفریقایی و استفاده بیشتر از مزایای سیاسی این کشور در شورای امنیت و سازمان‌های بین‌المللی تأکید نمود. با این وجود، نظریه توافق قوانین نیز در بهبود فرایند‌های سیاست خارجی روسیه و جبران «عقلاء تحقیر ملی» ناکام بود و همین امر باعث افزایش انتقادات به نظریه توافق قوانین پریماکف شد. برای اطلاع بیشتر رک به:

صفری، مهدی، ساختار و تحولات سیاسی در فدراسیون روسیه در روابط با جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۴، ص ۷۳.

۲۵. برای اطلاع بیشتر در خصوص تحولات سیاست خارجی روسیه در دهه ۷۰ (۹۰) رک به: نوری، علی‌رضا، «عمل‌گرانی پوتین و فرآیند شکل‌گیری اجماع و سازگاری در سیاست خارجی روسیه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشتۀ مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۶، فصل اول.

26. Tsygankov, Andrei, "New Challenge for Putin's Foreign policy", *Communist and Post Communist Studies*, 2006, 50, 1, pp. 153-165

27. Ivanov, Vadim, "The Magic Numbers (Is Anti-Americanism Rising In Russia?)", from: <http://www.typepad.com/t/trackback/2039044/25345172>

28. Gee, Alastair, Op.cit.

29. Ibid.

۳۰. افزایش حجم گفتارها و رفتارهای آمریکاستیزانه در دولت، در تشید این احساسات در سایر بخش‌ها از جمله دوماً بی‌تأثیر نبود. در طرحی ۳۵ صفحه‌ای زیر عنوان «سناریوی احتمالی آمریکا در مواجهه با روسیه در سال ۲۰۰۶-۲۰۰۸» که شهریور ۱۳۸۵ در دومای چهارم مورد بررسی قرار گرفت و پر از روح تقابل و توطنه آمریکا علیه روسیه بود و از آن به عنوان رسمی‌ترین جلوه دیدگاه‌های آمریکاستیزانه در دوره پس از شوروی یاد می‌شود، تأکید شده است:

(آمریکا نمی‌تواند توان رو به رشد روسیه را تحمل کند و در درصد سرنگونی نظام روسیه به رهبری پوتین از داخل، به ویژه از طریق دخالت در انتخابات‌های آتی روسیه است). در بخش‌های دیگری از این سند آمده است: (آمریکا از طریق سازمان «سیا» در صاد منزوعی کردن روسیه، دخالت در امور داخلی آن از طریق گروه‌های لیبرال داخلی و به راه‌ناختن انقلاب رنگی است). تلاش آمریکا برای ایجاد چالش در موقعیت برتر روسیه در حوزه انرژی و جذب گرجستان در ناتو، از دیگر موارد مهمی است که از آنها به عنوان اقدامات خصم‌انه آمریکا علیه روسیه نام برده شده است. برای اطلاع بیشتر رک به:

Bovt, Georgy, "Handy Anti-Americanism", *Moscow Times*, (September 28, 2006)

31. Mendelson, Sarah E. and Gerber, Theodore P., Op.cit.
32. Trenin, Dmitri, "New Tendencies in Russia's Foreign Policy", <http://www.carnegieendowment.org/events/index.cfm?fa=print&id=681>
33. Shakleyina, Tatyana A. and Bogaturov, Aleksei D., "The Russian Realist School of International Relation", *Communist and Post Communist Studies*, 2004, Vo. 37, No.1, p. 41.
- Shlapentokh, Dmitry (February 9, 2005) "Russia's Foreign Policy and Eurasianism".  
<http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav080205a.shtml>
۳۴. قید وصفی «هنچارمند» در این راهبرد، مترتب بر آن بود که پوتین ضمن توجه به محدوده منابع سیاست خارجی و واقع‌بینی نسبت به کمبود منابع در این حوزه، به این درک رسیده که اقدام برای تغییر جایگاه در شرایط حاضر بین‌المللی باید با در نظر داشت اصل حفظ وضع موجود صورت گیرد تا زمینه تحریک بین‌المللی فراهم نشود. این راهبرد با توجه به اینکه، ضمن تعهد به حفظ وضع موجود، زمینه را برای تغییر جایگاه روسیه در عرصه بین‌الملل فراهم می‌آورد، حاوی نوعی آرمان‌گرایی واقع‌بینانه بود، به این نحو که روسیه سعی دارد هدف آرمان‌گرایانه تغییر منزلت خود به سطح قدرت بزرگ را با التفات به ملزمات واقعی حفظ وضع موجود در صحنه بین‌المللی تنظیم کند. برای اطلاع بیشتر رک به:  
نویی، علی‌رضا، «نوستالوژی پوتین: روسیه و آرمان احیاء قدرت بزرگ»، *همشهری دیپلماتیک*، ۱۳۸۶، سال دوم، شماره ۱۷، ص ۵۸.
35. Sakwa, Richard, "Putin's Second Term", *The Royal Institute of International Affairs: Russian and Eurasia Program*, 2004, p.6.
36. Shakleyina, Tatyana A. and Bogaturov, Aleksei D., "The Russian Realist School of International Relation", *Communist and Post Communist Studies*, 2004, vo. 37, No.1, p. 41.
- Shlapentokh, Dmitry (February 9, 2005) "Russia's Foreign Policy and Eurasianism".  
<http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav080205a.shtml>
37. Tsygankov, Andrei P. and Tsygankov, Pavel A. (2004) "New Directions in Russian International Studies: Pluralization, Westernization, and Isolationism". *Communist and Post-Communist Studies*, Vol.37, No.,pp1: 1-17
۳۸. زادوختین، آ. گ، *سیاست خارجی روسیه؛ خودآگاهی و منافع ملی*، ترجمه مهدی سنایی. تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و مطالعات ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، صص ۲۵۶ و ۲۵۵.
39. Tretiakov, Vitalii, "Putin's Pragmatic Foreign Policy", *International Affairs: A Russian Journal of World Politics, Diplomacy & International Relations*, 2002, vo. 48, No.3, p. 17.
40. Morozov, V., "Putin's Westernization and the Future of Russia's Relations with Europe", *Policy Memos, Helsinki, The Finnish Institute of International Affairs*, 2002, p. 70.
۴۱. پس از این همکاری‌ها، شورای همکاری روسیه و ناتو به شکل بائباتی ایجاد شد. تیر ۱۳۸۰ در نشست کاتانانکیس گروه هشت، مقرر شد روسیه در سال ۱۳۸۵، میزبانی سران این گروه را به عهده گیرد و عضویت دائم آن در این نهاد بررسی شود. اواخر ۱۳۸۰، روسیه به عنوان کشوری با اقتصاد بازار از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا پذیرفته شد و در اردیبهشت ۱۳۸۱، مقدمات عضویت دائم روسیه در سازمان تجارت جهانی با موافقت اولیه

آمریکا فراهم شد. برای اطلاع بیشتر ر ک به:

Macfarlane, S. Neil, "The 'R' in BRICs: Is Russia an Emerging Power?". *International Affairs*, 2006, Vo. 82, No.7,p. 47.

۴۲ در آذر ۱۳۸۴، دولت عراق اعلام کرد قرارداد نفتی خود با شرکت روسی لوکأیل را لغو کرده است. به عقیده تحلیلگران، این اقدام با فشارهای آمریکا و در واکنش به مخالفت‌های اولیه روسیه با جنگ عراق انجام شده بود. قبل از این اقدام، ریچارد پرل، مشاور وزیر دفاع ایالات متحده اعلام کرده بود: «روسیه احتمالاً حقوق خود را در قراردادهای نفتی عراق از دست می‌دهد». برای اطلاع بیشتر ر ک به:

Lipman, Masha "Russia's Values", *Washington Post*, (December 25, 2002).

۴۳ اگرچه روسیه پیش از این، تا مرحله تهدید به وتوی قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد پیش رفت، اما در عمل نتوانست خلیلی در اراده ایالات متحده برای آغاز جنگ بدون مجوز سازمان ملل ایجاد کند. کرملین حتی خواستار تشکیل جبهه متحده ضدجنگ در جهان شد و بارها هشدار داد «اقدام نظامی آمریکا علیه عراق اشتباه راهبردی است». پوتین با انتقاد از راهبرد «جنگ پیش‌گیرانه» آمریکا، با هرگونه حمله نظامی به بهانه عملیات ضد تروریستی به عراق و سایر دولتها مخالفت نمود و ابراز تمایل کرد مسئله عراق از طریق مذاکرات سیاسی حل و فصل شود. برای اطلاع بیشتر ر ک به:

کرمی، جهانگیر، تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مسئله غرب. تهران، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۴.

. ۴۴ همان.

45. Shlapentokh, Vladimir, "The Rise of Russian Anti-Americanism after September 2001: Envy as a Leading Factor", from: <http://www.msu.edu/shlapent/antiusenvy.htm>

46. Lipman, Masha, Op.cit.

47. Ivanenko, Vlad, "Russian Global Position After 2008", *Russia in Global Affairs*, from: <http://eng.globalaffairs.ru/numbers/21/1158.html>

48. Janco, Gerard J, "Avoiding a New Cold War: Managing US-Russian Relations", *Eurasia Center*, from: <http://www.eurasiacenter.org/Archive/2007/ColdWar/Brief /EC.pdf>

49. Cohen, Ariel, "The G-8 Summit: Putting U.S.-Russia Relations Back on Track". *The Heritage Foundation. WebMemo.*, 2007, p.2.

50. Schmidt, Matthew, "Is Putin Pursuing a Policy of Eurasianism?", *Demokratizatsiya*, 2005, Vo.13, No.1, p.92.

51. Belton, Catherine and Buckley, Neil, "The Majority of the Population, as Before, Relies on the Tsar", *Financial Times*, April 20, 2007,

52. Ibid

## تقدیم و بررسی کتاب

# گزینه‌های ایالات متحده در عراق؛ ارزیابی مجدد<sup>۱</sup>

\* خلامرضا خسروی

### مقدمه

«گزینه‌های ایالات متحده در عراق»، عنوان کتابی است که توسط جمعی از صاحب‌نظران امور امنیتی و نظامی مؤسسه رند نوشته شده است. نویسندهای با تأکید بر اینکه عراق درگیر جنگی داخلی شده و گروههای عراقی به طور فزاینده‌ای به کشتار یکدیگر می‌پردازند، پنج گزینه پیش‌روی آمریکا را که عبارتند از به کارگیری حجم گسترده نیروی نظامی، تجزیه عراق، حمایت از یک یا چند گروه درگیر در جنگ داخلی با هدف برقراری امنیت، خروج و تداوم و اصلاح راهبرد کنونی که در اوائل سال ۲۰۰۷ از سوی دولت جرج بوش اتخاذ شده است، بررسی و ارزیابی می‌کنند.

### معرفی کتاب

نویسندهای پس از ارایه تحلیلی کوتاه از اوضاع بسیار نامن عراق و تأکید بر اینکه میزان خشونت و تلفات شهروندان عراقی بسیار بالاست، به بررسی و ارزیابی راهبردهای زیر که آمریکا می‌تواند در عراق اتخاذ کند، می‌پردازند.

۱ . Oliker, Olga, et.al. *U.S. Policy Options For Iraq; Reassessment*; Rand, 2007, 80pp.

\* دانشجوی دکترای علوم سیاسی در دانشگاه شهید بهشتی، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات آمریکا در پژوهشکده مطالعات راهبردی

### ۱. افزایش و به کارگیری حجم زیاد نیروی نظامی

به عقیده نویسنده‌گان، در حالی که نیروهای نظامی عراقی و آمریکایی در برقراری امنیت ناتوان هستند، مهار خشونت و خلع سلاح جنگجویان مستلزم اعزام حجم زیادی از نیروی نظامی است. اگر برای تأمین امنیت هر ۱۰۰۰ عراقی، به کارگیری ۲۰ سرباز لازم باشد، عراق ۲۷ میلیونی نیازمند بیش از ۵۰۰ هزار نیروی نظامی خواهد بود، اما واشنگتن قادر به اعزام این حجم از نیرو به عراق نیست و افزایش آن موجب تشدید فشار بر ارتش خواهد شد که به طور گسترده‌ای در افغانستان و دیگر مناطق جهان درگیر است.

### ۲. حمایت و پشتیبانی از یک یا چند گروه در عراق

راهبرد دیگر آمریکا در عراق برای پایان‌دادن به درگیری‌ها و ناآرامی‌ها، حمایت از یک یا چند گروه عراقی است که احتمال پیروزی آنها در جنگ داخلی وجود دارد. نویسنده‌گان این گزینه را نیز مطلوب و عملی نمی‌دانند، زیرا سلاح‌های مدرن به راحتی در دسترس شبه‌نظمیان قرار می‌گیرد و شورشیان از قابلیت تحرک بالایی برخوردارند. بنابراین، دستیابی به پیروزی بعید است. موارد فیلیپین و سریلانکا به خوبی نشان داده که سرکوب اقلیت‌ها، به طور کامل، شدنی نیست و این مسأله در مورد عراق نیز صدق می‌کند.

### ۳. تجزیه عراق

تقسیم عراق به سه منطقه سنتی، کردی و شیعی، راهبرد دیگری است که در آمریکا طرفدارانی دارد. به عقیده مؤلفان، هر چند این راهبرد، ظاهری منطقی و پذیرفتنی دارد، اما عملیاتی کردن آن کار بسیار دشواری است. تجزیه عراق به معنای عقب‌نشینی کاخ سفید از اهدافش در این کشور خواهد بود. تنوع قومی و برآکنده‌گی ترکیب جمعیتی عراق، تقسیم آن به سه منطقه را دشوار می‌سازد و به کشتار بیشتر، پاکسازی قومی – فرقه‌ای گسترده‌تر و آوارگی بیشتر عراقی‌ها منجر خواهد شد.

#### ۴. تداوم و اصلاح راهبرد کنونی

به نظر نویسنده‌گان، حال که راهبرد افزایش نیرو غیرممکن، تجزیه عراق فاجعه‌بار، حمایت از یک یا چند گروه متحده در عراق دشوار و ایالات متحده همچنان مبنای راهبرد خود را تداوم تعهدات نظامی و سیاسی در قبال عراق قرار داده، به نظر می‌رسد تداوم راهبرد کنونی تنها گزینه ممکن برای کاخ سفید باشد. با این وجود، آنها ضمن نقد برخی از وجود آن، انجام برخی تغییرات در آن را باهدف اثربخشی بیشتر ضروری می‌دانند. به باور مؤلفان، در وهله نخست مأموریت اصلی نیروهای ائتلاف و عراقی باید مهار خشونت و کاهش میزان تلفات شهروندان عراقی باشد. تا زمانی که عراقی‌ها به کشتار و خشونت علیه یکدیگر پایان ندهند، وضع امنیتی بهبود نخواهد یافت و دیگر اقدامات مثل بهبود شرایط اقتصادی، مصالحه ملی و غیره به نتیجه نخواهد رسید. همچنین، انجام چنین مأموریتی در مقایسه با مبارزه با شورشیان، الزامات و وسائل متفاوتی می‌طلبد. در حالی که مبارزه با شورشیان معطوف به زور و نابودی آنها به عنوان دشمن است، برقراری صلح میان گروههای رقیب و متخاصل، درگرو پایان دادن به جنگ میان گروههای درگیر و نه شکست و سرکوب یک یا چند گروه است. این تأکید ناظر بر این مسأله است که نویسنده‌گان، اعتقاد دارند عراق درگیر جنگی داخلی و فرقه‌ای شده و امنیت آن فقط توسط شورشیان تهدید نمی‌شود و راه حل آن نیز صرفاً نظامی و محروم‌کردن یک یا چند گروه از قدرت نیست. همچنین، تشدید ناآرامی‌ها و بی‌ثبتاتی در عراق نشان داده که تمرکز ایالات متحده بر برنامه‌هایی چون بازسازی اقتصادی، ترویج دموکراسی، برگزاری انتخابات، بهبود ظرفیت و عملکرد دولت، میانجی‌گری میان رهبران عراقی به منظور پایان دادن به خشونت و مبارزه با گروههای شورشی، سیاست درستی برای ثبات‌سازی نبوده است.

به نظر نویسنده‌گان، اگر ایالات متحده مأموریت اساسی نیروهای نظامی عراق و ائتلاف را متمرکز بر کاهش خشونت و میزان تلفات مردم عادی نماید و برای بهبود و اثربخشی راهبرد کنونی، در عرصه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی، اقدامات نوینی را انجام دهد، امکان بهبود وضع امنیتی عراق وجود دارد.

در حوزه سیاسی، اقدامات پیشنهادی عبارتند از جلوگیری از الحاق کرکوک به کردستان، جلوگیری از شکل‌گیری مناطق خودمختار جدید و کنترل دولت بر درآمدهای نفتی.

اقدامات امنیتی نیز می‌بایست شامل اصلاح، نظارت و کنترل وزارت کشور، بهبود و افزایش نقش پلیس در مهار منابع خشونت، بهبود نظام قضایی و تمرکز بر نظارت و مشاوره به جای حضور مستقیم و مشارکت در عملیات شود.

در نهایت، آزادسازی قیمت فرآورده‌های نفتی، بهبود عملکرد وزارت نفت، تخصیص کمک‌های آمریکا به حوزه امنیت و افزایش ظرفیت دولت و تداوم عملیات «پاکسازی» و «نگهداری»، با هدف ارائه خدمات بیشتر، اقدامات اقتصادی پیشنهادی را تشکیل می‌دهند.

## ۵. کاهش خشونت؛ گام‌های بعدی

پس از این، کتاب به بررسی این سناریو می‌پردازد که اگر خشونت‌ها کاهش یابد، میزان تلفات انسانی کم شود و نیروهای عراقی بیش از پیش قادر به انجام وظایف امنیتی خود باشند، ایالات متحده به منظور تداوم ثبات و آرامش چه اقداماتی را باید انجام دهد؟ مؤلفان ضمن بیان اینکه وضع امنیتی مذکور می‌تواند شکننده باشد و امکان بازگشت خشونت وجود دارد، برخی توصیه‌ها را به دولت آمریکا ارایه می‌دهند. این توصیه‌ها عبارتند از تداوم کمک‌ها و تعهدات امنیتی، عفو عمومی، تحرک‌زدایی<sup>۱</sup>، خلع سلاح<sup>۲</sup> و ادغام دوباره<sup>۳</sup>، بهبود برنامه‌های رفاهی، بهبود سرویس‌های اطلاعاتی و قطع کمک‌های اهدایی آمریکا با هدف سرمایه‌گذاری در پژوهه‌های زیربنایی.

به نظر نویسنده‌گان، اگر نیروهای ایالات متحده و نیروهای ائتلاف نتوانند خشونت در عراق را مهار کنند، اصرار بر لزوم خروج از عراق بیشتر و مقاومت در برابر آن مشکل‌تر خواهد شد. در این ارتباط، بهترین معیار برای سنجش افزایش یا کاهش خشونت، تعداد تلفات غیرنظامیان در هر ماه است. چنانچه میزان تلفات شهروندان بی‌گناه عراقی در سطح سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ باقی بماند، ایالات متحده ناگزیر به ترک عراق خواهد بود و خروج از عراق باید به صورت کامل و مرحله به مرحله صورت گیرد. آنچه آمریکا در این زمینه باید انجام دهد، چگونگی تخفیف پی‌آمدی‌های ناگوار خروج و مدیریت تداوم جنگ داخلی در عراق است.

1 . Demobilization

2 . Disarmament

3 . Reintegration

مداخله فزاینده همسایگان در امور عراق، افزایش خشونت و جنگ داخلی و آغاز موج مهاجرت و آوارگی، از جمله پیامدهای چنین خروجی است. بنابراین، به نظر نویسنده‌گان، چنانچه حضور آمریکا منجر به کاهش خشونت و حفاظت از مردم عراق نشود، حتی اگر دیگر اهدافش هم محقق شود، تداوم آن غیرقابل تحمل است.

به نظر نویسنده‌گان، خروج از عراق می‌بایست بدون عجله و همراه با ارائه تضمین دوباره به متحдан و دوستان، همکاری با سازمان ملل برای تصویب قطعنامه‌ای مبنی بر حفظ یکپارچگی سرزمینی عراق، اعطای کمک به پناهندگان عراقي به کشورهای همجوار و برقراری روابط مناسب با دولت جایگزین در این کشور باشد.

## ارزیابی و نقد کتاب

کتاب با بررسی راهبردهای جایگزین آمریکا و ارایه بررسی دقیقی از اوضاع عراق، به ویژه ارزیابی نقادانه از راهبرد دولت بوش، دربرگیرنده اطلاعات و داده‌های خوبی است. در واقع، اثر توسط جمعی از کارشناسان برجسته امور نظامی و امنیتی تهیه شده، تهیه آن بیش از یک سال وقت گرفته و نویسنده‌گان، با سفریه عراق و گفت‌وگو با مقامات آمریکایی و عراقی، از نزدیک شاهد برخی تحولات بوده‌اند. بررسی دو وضعیت «خروج کامل از عراق» و «بهبود امنیت در عراق»، از دیگر نقاط قوت اثر است که مطالعه آن می‌تواند برای علاقمندان به امور عراق، خاورمیانه و سیاست خارجی آمریکا مفید باشد. نکته مهم اینکه، نویسنده‌گان در هر صورت، خواستار کاهش تعهدات مالی، سیاسی، نظامی و راهبردی آمریکا در قبال عراق هستند و بر خلاف گرایش‌های بلندپروزانه نوویلسوونی محافظه‌کاران جدید، نه در آرزوی ایجاد عراقی دموکراتیک و سرمشق در خاورمیانه، که در پی برقراری ثبات نسبی در این کشور و خروج تدریجی می‌باشند. به باور آنها، راهبرد آمریکا در ساختن عراقی باثبات، امن، دموکراتیک و متحد واشینگتن، به شکست انجامیده و در این چارچوب، خواهان محدودشدن مأموریت و هدف اصلی نیروهای ائتلاف به کاهش میزان تلفات شهروندان و پایان یافتن درگیری‌ها میان گروه‌های عراقی هستند. تا زمانی که میزان تلفات انسانی کاهش نیابد و امنیت نسبی برقرار

نشود، تلاش در نیل به اهداف بلندمدتی مثل ایجاد دموکراسی، آشتی ملی و توسعه اقتصادی، چیزی جز اتلاف منابع و زمان نخواهد بود. بنابراین، امنیتسازی بر دموکراسی و بازسازی عراق اولویت می‌یابد و در بستر امنیت و ثبات نسبی اولیه است که می‌توان به برآمدن عراقی باثبات، دموکراتیک، یکپارچه و توسعه‌یافته امیدوار بود. حال آنکه نمی‌توان در سایه برنامه‌هایی چون ترویج دموکراسی، برگزاری انتخابات، میانجی‌گری میان رهبران عراقی و به کارگیری صرف زور و سرکوب مخالفان به امنیت رسید و دولت - ملت‌سازی کرد. برگزاری سه انتخابات، نه تنها به آرامشدن اوضاع عراق نینجامید که موجب بی‌ثباتی بیشتر شد. شکاف‌های فرقه‌ای - قومی را فعال‌تر نمود و کشور را تا آستانه جنگ داخلی و فرقه‌ای پیش برد.

با این اوصاف، کتاب دارای برخی نواقص و موارد ابهام‌آمیز به شرح زیر است:

یک. مؤلفان هرچند اذعان دارند مشارکت همسایگان عراق در ایجاد ثبات در این کشور، گامی کلیدی است و آمریکا باید به جد پی‌گیر آن شود، اما به طور دقیقی بیان نمی‌کنند چه گام‌ها، اقدامات و طرح‌هایی باید اتخاذ و چگونه پی‌گیری شود. در طول بیش از دو سال گذشته، آمریکا نشست‌های گوناگونی با همسایگان عراق داشته، اما به نظر می‌رسد همکاری همسایگان با دو دولت عراق و آمریکا، با محدودیت‌ها و موانع جدی روبروست. عربستان سعودی و دیگر کشورهای عرب منطقه، گذشته از آنکه به حمایت مالی و تسليحاتی از شورشیان عراق ادامه می‌دهند، تا کنون حاضر به بازگشایی سفارتخانه‌های خود در عراق نشده و با احساس نگرانی از قدرت‌یابی شیعه و نفوذ ایران، در صدد بهبود موقعیت از دست رفته سنی‌ها در ساختار جدید عراق هستند. سران اتحادیه عرب در نشست دمشق، در بیانیه پایانی، حاضر به محکوم کردن عملیت خربکارانه در عراق به عنوان اقداماتی تروریستی نشدنند. عربستان سعودی، به رغم تشویق واشنگتن، از سرگیری روابط خود با عراق را منوط به استعفای کابینه نوری المالکی کرده، دولت کنونی را فرقه‌ای و عراق تحت حاکمیت شیعه را تهدیدکننده منافع خود می‌داند، از افزایش نفوذ ایران هراس دارد و تمایلی به بخشیدن دیون عراق نشان نمی‌دهد. ترکیه هم که نگران پیامدهای منفی استقلال کردستان و الحق کرکوک به آن است، همواره به خاطر حضور نیروهای پ. ک. در عراق، حاکمیت و تمامیت سرزمینی

آن را نقض می‌نماید. سوریه دلوایس حمله احتمالی آمریکا و اسرائیل نیز در تکمیل همکاری مؤثرتر، محدودیت‌ها و ملاحظات امنیتی خاص خود را دارد.

ایران نیز، اگرچه در مقایسه با دیگر همسایگان، بهترین همکاری‌ها را با دولت عراق داشته و نشست‌هایی با آمریکا برگزار کرد، اما همکاری‌های مذکور عمده‌تاً متأثر از دیگر مسائل منطقه‌ای چون اوضاع بحرانی لبنان و فلسطین، پرونده هسته‌ای، تحریم‌های بین‌المللی، تهدید نظامی آمریکا و سیاست دولت بوش در مهار نفوذ منطقه‌ای تهران، روندی رو به بهبود نیافته است. سیاست دولت بوش در درگیری‌ساختن ایران در ثبات‌سازی عراق، متناقض‌نمایی باشد. از یک سو، تمایل این کشور به مذاکره، اذعان به نقش و نفوذ تهران در عراق است و از سوی دیگر، واشنگتن نه تنها به چنین نفسی مشروعیت نبخشیده، بلکه از طریق تهدید نظامی، ارایه چهره منفی و بی‌ثبات‌ساز از تهران و بدون دادن هیچ امتیاز خاص به آن، خواستار همکاری تهران می‌باشد. آمریکا نه تنها به ایران هیچ امتیازی نداده و از گسترش مذاکره به دیگر موضوعات مورد مناقشه مثل مسئله هسته‌ای خودداری کرده، بلکه یکی از اهداف عمدۀ راهبرد خود در عراق را مهار نفوذ ایران اعلام می‌کند. طبیعی است همکاری ایران با آمریکا در عراق تا جایی امکان تداوم و گسترش دارد که منافع اساسی تهران در معرض خطر قرار نگیرد. از طرف دیگر، ایران نیز حضور آمریکا در عراق را مشروع نمی‌داند، از حضور نیروهای نظامی بیگانه در نزدیکی مرزهای خود احساس خطر می‌کند، نسبت به اهداف بلندمدت آن در عراق مشکوک است، برخلاف نظر واشنگتن و بسیاری از رهبران عراقی، خواستار خروج فوری و زمان‌بندی شده نیروهای ائتلاف است و آنها را منبع عمدۀ بی‌ثباتی در کشور همسایه و منطقه معرفی می‌کند. همچنین، اعراب منطقه نسبت به گفتگوهای میان ایران و آمریکا برسر امنیت عراق بسیار ظنین می‌باشند و آن را در تعارض با منافع خود ارزیابی می‌کنند و از بیان آن نیز ابایی نداشته‌اند. بنابراین، چندان عجیب و بی‌دلیل نبود که پس از چند دور مذاکره میان دو کشور و برقراری آرامش نسبی در عراق، گفتگوها به بن‌بست رسید. به نظر می‌رسد تا زمانی که ایالات متحده درکی درست و واکنشی مناسب نسبت به منافع و نگرانی‌های امنیتی همسایگان عراق نداشته باشد، مشارکت همسایگان محدود و ناقص خواهد بود. اگرچه نگرانی همسایگان از تجزیه و بی‌ثباتی فراینده در عراق می‌تواند انگیزه‌ای لازم و کافی برای مشارکت باشد، اما

قطعاً انگیزه‌ای برای تداوم و ایجاد ثبات کامل نخواهد بود و تداوم و همکاری بیشتر نیازمند در نظر گرفتن منافع و ملاحظات امنیتی بیشتر از سوی واشنگتن است. در واقع، اهرم‌ها و توان دولت بوش در درگیرساختن همسایگان عراق در روند ثبات‌بخشی به این کشور، محدود است و ترس همسایگان از فروپاشی عراق و منافع ناشی از امنیت و حفظ یکپارچگی عراق برای آنها، در نهایت، نمی‌تواند انگیزه‌ای قوی برای تداوم همکاری تا برقراری کامل ثبات و امنیت در عراق باشد. در صورت عدم تأمین منافع، در نظر نگرفتن دغدغه‌های امنیتی و با برقراری ثبات نسبی و قابل مدیریت، به احتمال بسیار، همسایگان عراق منافع خود را اولویت خواهند بخشید و در تأمین آنها کوشش خواهند کرد، چرا که منافع متعارضی در عراق جدید دارند، درک یکسانی از تحولات آن ندارند، هریک دغدغه‌های جدی اما متفاوت امنیتی دارند و تجربه و تمایل چندانی هم به مشارکت و تشریک مساعی در امور امنیتی مشترک نداشته و همواره، خودبیاری را بر همکاری و کنش یکجانبه را بر عمل دسته‌جمعی ترجیح داده‌اند. نویسنده‌گان کتاب، در روند درگیرساختن همسایگان عراق در امنیتسازی آن، به این تنگناها و مسائل توجه نکرده‌اند.

دو. اگر منطقه خاورمیانه به عنوان سیستم منطقه‌ای در نظر گرفته شود، بی‌ثباتی و برقراری امنیت در عراق، تا حدود زیادی به وضع امنیتی منطقه بستگی خواهد داشت. بن‌بست در روند صلح خاورمیانه، بحرانی شدن اوضاع فلسطین، حل و فصل نشدن پرونده هسته‌ای ایران، افزایش تخاصم میان تهران و واشنگتن و صفات‌آرایی کشورهای منطقه به دو گروه متعدد و مخالف آمریکا، به ویژه جبهه‌گیری سرسخت علیه یکدیگر، از جمله مسائل منطقه‌ای است که به طور گریزناپذیری بر ثبات و نامنی عراق تأثیرگذار بوده است. نویسنده‌گان به این نکته نیز نپرداخته‌اند. روند تحولات دو سال گذشته، نشان می‌دهد به همان میزان که بی‌ثباتی در عراق بر نامنی منطقه خاورمیانه تأثیرگذار است، نامنی منطقه‌ای ناشی از دیگر بحران‌های خاورمیانه نیز در وضعیت و آینده عراق تعیین‌کننده خواهد بود. بنابراین، بدون در نظر گرفتن متغیرهای منطقه‌ای نمی‌توان تحلیلی درست از اوضاع عراق و چگونگی برقراری امنیت در آن ارایه کرد. سه. نویسنده‌گان بیان می‌نمایند اگر اوضاع عراق آرام نشود و خشونت تداوم یابد، ایالات متحده ناگزیر به خروج از عراق خواهد شد و هدف اساسی در این شرایط باید مدیریت

پیامدهای خروج باشد. در این زمینه، آنها متعهد ساختن کشورهای همسایه عراق به حفظ تمامیت ارضی این کشور را اقدامی مهم و ضروری ارزیابی می‌نمایند. در اینکه ایالات متحده آمریکا پس از خروج، قادر به کنترل پیامدهای بی‌ثباتی در عراق باشد، تردید وجود دارد. آمریکا، در حال حاضر که در عراق حضور دارد و از اهرم‌های فشار و توان مناسبی در پی‌گیری اهداف خود بهره‌مند است، در درگیری‌ساختن همسایگان عراق در روند ثبات‌بخشی با دشواری‌های زیادی روبرو است. بنابراین، چگونه پس از خروج قادر به حفظ استقلال عراق و جلوگیری از مداخله نظامی همسایگان خواهد شد؟ ترکیه نمونه خوبی در این زمینه است. به رغم تأکیداتی که در نشست‌های گوناگون بین‌المللی و منطقه‌ای در خصوص اقدام به حفظ استقلال و تمامیت ارضی عراق شده، ترکیه همواره آن را نقض می‌کند و آمریکا قادر به جلوگیری از آن نیست. احتمالاً در شرایط ناامنی فزاینده و تجزیه عراق، تمایل ترکیه به مداخله نظامی بیش از گذشته و اهرم‌های بازدارنده آمریکا کمتر خواهد بود.

**چهار.** اگرچه جلوگیری از شکل‌گیری مناطق جدید در کوتاه‌مدت گزینه‌ای مناسب در برقراری ثبات می‌باشد، اما در درازمدت، نادیده‌گرفتن آن برای شیعیان امری دشوار خواهد بود. به سخن دیگر، متقاعد ساختن شیعیان خواهان خود مختاری در شرایطی که کردها منطقه‌ای خاص خود دارند، اگر غیرممکن نباشد، قطعاً آسان نخواهد بود. در عین حال، تغییر قانون اساسی، الغای نظام فدرالیسم و منصرف کردن کردها از دست کشیدن از منطقه نیمه‌مختار خود که نزدیک به دو دهه عمر دارد نیز امری غیرممکن می‌باشد. از طرف دیگر، این موضوع که سنی‌ها هم به ایجاد مناطق جدید رضایت نخواهند داد، تا حدودی قابل درک است. اگر ایالات متحده با هدف ایجاد ثبات به تمرکزگرایی روی آورد و در نهایت، به این خواست گروههای سنی که خواهان تمرکز قدرت در بغداد و در نهاد ریاست جمهوری هستند، تن در دهد، آنگاه با واکنش منفی شیعیان و کردها روبرو خواهد شد که تجارب تلخ و دردناکی از تمرکزگرایی سیاسی دارند. لازم به ذکر است که واشنگتن، از اوایل سال ۲۰۰۷، برای بازگرداندن سنی‌ها به روند مشارکت سیاسی، هم امتیازات زیادی به آنها داده و هم رهبران کرد و شیعه را برای اعطای امتیازات بیشتر به سنی‌ها زیر فشار گذاشته است. برخورد با گروه صدر، تشکیل شوراهای بیداری، تلاش در به استخدام در آوردن اعضای این شوراهها در ارتش و نیروهای

امنیتی، مخالفت با الحق کرکوک به کردستان و کنترل دولت مرکزی بر درآمدهای نفتی، همه نمونه‌هایی از این فشارهاست. معضل اساسی آمریکا و گروههای عراقی، در شرایط کنونی و آینده، طراحی مدلی از نظام سیاسی مبتنی بر فدرالیسم و تمرکزگرایی سیاسی است. نظامی که بتواند منافع متضاد و گوناگون گروههای قومی - مذهبی در عراق را تأمین و نگرانی‌های همسایگان آن را رفع کند. کردها و بسیاری از شیعیان، با توجه به مراتنهای گذشته، از تمرکز سیاسی وحشت دارند و در نظام فدرالی که به آنها آزادی عمل و حقوق بیشتری ارزانی می‌دارد و در عین حال، یکپارچگی عراق حفظ می‌شود، آرزوها و خواسته‌های سرکوب شده خود را جستجو می‌کنند. در مقابل، اعراب سنی چشم‌انداز خوبی در نظام فدرالی نمی‌بینند، از سلطه کردها و شیعیان بر منابع و درآمدهای نفتی اندیشناک هستند، از تمرکزگرایی سیاسی گذشته سود فراوان برده، با فروپاشی آن، قدرت و منزلت دیرینه خود را از دست داده و احساس خسaran می‌کنند و در حال حاضر، از رهگذر بازیابی تمرکزگرایی سیاسی گذشته، به دنبال به دست آوردن موقعیت برتر پیشین یا برخی امتیازات گذشته و یا به دست آوردن امتیازات بیشتر در ساختار قدرت سیاسی هستند. آنها همزمان، از طریق مشارکت در روند سیاسی و مخالفت خشونت‌آمیز، این هدف را پی‌گیری می‌کنند. در واقع، به خاطر فعالیت‌های خشونت‌آمیز و گستره‌های گروه و در نتیجه، بحرانی شدن اوضاع امنیتی در عراق بود که آمریکا تصمیم به تغییر سیاست خود گرفت و به حمایت از سنی‌ها در برابر شیعیان و کردها پرداخت. سنی‌ها، همچنین، در عرصه رقابت برای کسب قدرت، از حمایت کشورهای عربی منطقه نیز سود می‌برند. حال آنکه کردها و شیعیان از حمایت‌های بیرونی کمتری بهره‌مند هستند. در هر صورت، تا آینده‌ای نه چندان نزدیک، مسئله فدرالیسم و شکل‌گیری مناطق خودمختار و ایجاد توازن میان خودمختاری و تمرکزگرایی - که هریک هوادارنی کمتر سازش‌پذیر در عراق دارد -، به عنوان یکی از کانون‌های بی‌ثباتی در عراق جدید باقی خواهد ماند، هرچند بتوان در کوتاه‌مدت چاره‌ای برای آن یافت و آن را به تأخیر انداخت.



### قابل توجه مقاضیان محترم اشتراک فصلنامه

کلیه افراد و مؤسساتی که خواهان اشتراک فصلنامه مطالعات راهبردی هستند، می‌توانند مبلغ حق اشتراک را به حساب جاری ۰۲۰۵۹۴۱۱۶۰۰۳ بانک صادرات - سپهر به نام آقایان قدرتی و تابان و با حساب ارزی شماره ۱۶۳۵۶۷۳۸۷ بانک تجارت دایره ارزی باجه وزارت نفت کد ۱۶۳۵ بنام پژوهشکده مطالعات راهبردی واریز و اصل فیش بانکی را همراه با فرم اشتراک به نشانی فصلنامه (تهران، صندوق پستی ۵۱۸۹ - ۱۴۱۵۵) ارسال نمایند لازم به ذکر است که:

۱. در صورت امکان اصل فیش بانکی را ارسال داشته و کپی آن را نزد خود نگاه دارید.
۲. در صورت تأخیر در ارسال فصلنامه مراتب را به دفتر فصلنامه اطلاع دهید.
۳. در صورت تغییر آدرس پستی، آدرس جدید را به صورت کتبی یا تلفنی به امور مشترکان فصلنامه اطلاع دهید.
۴. قیمت فصلنامه مبلغ ۲۰/۰۰۰ ریال می‌باشد (۸۰/۰۰۰ برای چهار شماره).

- داخل کشور ۸۰/۰۰۰ ریال
- آمریکا و کانادا: معادل ۹۰ دلار
- خاورمیانه: معادل ۷۰ دلار
- اروپا: معادل ۸۰ دلار

## فصلنامه مطالعات راهبردی

نام و نام خانوادگی (نام مؤسسه یا سازمان) .....

آدرس پستی: .....

.....  
\_\_\_\_\_  
فaks: ..... تلفن: .....  
\_\_\_\_\_

شغل و میزان تحصیلات (ویژه افراد) .....

مبلغ ارسال ..... ریال

شروع اشتراک از شماره ..... فصلنامه مطالعات راهبردی

کد اشتراک





## **The Developments of Anti-US Positions in the Russian Foreign Policy; the Putin's Foreign Policy**

Ali Reza Nouri

During the Ex- USSR, any foreign policy either for or against the USA, has had a direct effect on the kind of behavior of elites and political groups in the USSR. This frequent effect has been inevitably transmitted to the post USSR era and still has similar effect. During the Yeltsin's era given various disorders in this country, this effect appeared in the shape of distinct periods of interaction and antagonism. However, during the Putin's era, especially in his second term of office, the USA was introduced as the main obstacle in revival of the Russian Federation and therefore the anti-US policies were escalated to the much possible extent. Thus in the aftermath of experiencing failed convergence with the USA within the framework of pragmatic conservatism and then within the pragmatic offensive framework, the approach of "direct resistance" against the USA was adopted. Focusing on the Putin's era, the author of this paper intends to discuss the nature of these trends.

**Keywords:** Russia, the USA, International System, Anti-US policy, Pragmatism, Restraining Confrontation.

### **The USA and the Iranian Controversial Nuclear Issue**

Abdollah Ghanbarlou

During the Bush Administration, especially in his second Presidential term, the main element of the US policy towards Iran has been the Iranian nuclear activities. However, in spite of the various relevant positions of the US officials, either by the executive branch or by the Congress, the US policy towards Iran has been based on non-military sanctions (as multilateral as possible) to change the Iran's behavior according to the US security remarks. Of course, the existing tensions between the two countries, is neither limited to the nuclear issue nor they are the result of the Bush security policy. Nonetheless, the nuclear issue has been a proper bed for more complicating US pressure on Iran.

**Keywords:** The USA, Bush Administration, International System, Military Attack, Sanction, the Security Council,

## **Pathology of the Ways of Combating Administrative Corruption in Iran**

Mohammad Khezri

The main purpose of this paper is to study the pathology of the ways combating administrative corruption in Iran. There are not many countries like Iran which is involved in combating administrative corruption and its politicians pay that amount of attention to this problem. However, despite lots of resources dedicated to this combat in Iran, less result has been achieved. This paper argues that this is because of ignoring or less attention to the effective problems, the most important of which are as follows: ethical approach in combating corruption, generalization of Weberian bureaucracy to the reality, concealment and lack of transparency in combating administrative corruption, neglecting the citizen's demand side of administrative corruption, bureaucratic authority, weak bases of the client and its fragile feature in the bureaucracy, sympathetic attempts in a [rentier](#) environment, centralized ownership of mass media and limitations by the governments over the quantity and quality of their reports, deficient use of market-oriented mechanisms, pressure of interest groups to restrain from seriously following the combat administrative corruption and finally lack of trust to the relevant independent institutions

**Keywords:** Administrative Corruption, Governmental Bureaucracy, Concealment, Rentier Environment, Private Sector

**The Iranian Security Studies; Feasibility Study of Founding Theory and Conceptual Process**

Reza Khalili

Although the Iranian security studies have had many ups and downs during its very short history and even now the need to develop it in terms of quantity and quality is undeniable, today these studies have reached to a sophisticated phase which necessitates to note it as an indigenous approach and has lead to many attempts to achieve this important end in Iran. In this paper, while there is a clear distinction between "the Iranian security studies" and "the Security studies in Iran" the nature and relationship between these two is discussed and given the relevant characteristics of similar studies in the West, the same discussion takes place afterwards.

**Keywords:** The Iranian Security Studies, Security Studies in Iran, the Western Security Studies, Security Studies in the West.

### **International Rules and Norms: Creation, Development and Influence**

Mahmoud Yahzdanfam

In spite of the decentralized nature of the international system, the global society benefits from norms and rules which are indicating the appropriate behavior based on its social system. These norms not only have a direct effect on international behaviors of the States, but also have contribution in comprehension and identity of the States and decision makers and hence shape their behaviors. These international rules and norms are social and inter-subjective concepts which are created by interaction between the international actors and when their social background fades away, they gradually vanish too.

This paper aims to provide more useful and accurate understanding about international rules and norms in the international relations and also intends to answer the question that how our view through the prism of international norms and rules influences our perception and comprehension of international relations? This issue is explained through illustration of the nature of international rules and norms, the ways and means of their shape and development and the reasons for complying with or breach of these norms and rules by the States.

**Keywords:** International rules and norms, Anarchy, Social learning, Power of precedent, Appropriateness.

## **ABSTRACTS**

### **Conceptualization of Security in Various Formation of State; Tribe, City-State, Empire and Nation-State**

Davoud Gharayagh Zandi

By searching its historical transformation as concept of nation-state conceptualization of Security in comparisons with tribe security, city security and empire security would be clear and make better perception on national security. Because the state as a whole made for preserving and implementing the security would be the core referent object here. In spite of political process it brings to focus on political structure. Its relative with the state the discussion on security is appearing meaningful, although there are many contested theories in explanation on state. The state by definition made by territory, population, government and sovereignty as a whole, so any threat on these categories would be seen as state's insecurity. The paper is examining them at any state in historical landscapes for prospecting the horizon on security in future directions.

**Keyword:** State, Tribe Security, City Security, Empire Security, National Security, Modern State

---

<b>Bo ok Review</b>	
---------------------	--

*Olga Oliker & et.al., U.S. Policy Options for Iraq; Reassessment*      **877-886**

*Gholamreza Khosravi*

TABLE OF  
**CONTENTS**

<b>ARTICLES</b>	<b>Editorial</b>
<b>Basic Studies</b>	
Articles: Conceptualization of Security in Various Formation of State; Tribe, City-State, Empire and Nation-State	721-755
<i>Davoud Gharayagh Zandi</i>	
International Rules and Norms: Creation, Development and Influence	757-778
<i>Mahmoud Yahzdanfam</i>	
<b>Iran Studies</b>	
The Iranian Security Studies; Feasibility Study of Founding Theory and Conceptual Process	779-811
<i>Reza Khalili</i>	
Pathology of the Ways of Combating Administrative Corruption in Iran	813-826
<i>Mohammad Khezri</i>	
<b>U.S Studies</b>	
The USA and the Iranian Controversial Nuclear Issue	827-852
<i>Abdollah Ghanbarlou</i>	
The Developments of Anti-US Positions in the Russian Foreign Policy; the Putin's Foreign Policy	853-876
<i>Ali Reza Nouri</i>	



IN THE NAME OF GOD

# Strategic Studies Quarterly

• Vol.11 • No.4 • Winter 2009 (1387) •

**Publisher:** Research Institute of Strategic Studies

**Executive Manager:** Siamak Rahpeik

**Managing Editor:** Asghar Eftekhar

**Editor:** Farzad Poorsaeed

### *Notice:*

The Views expressed in articles are those of  
the Contributors and should not be construed as  
representing those of Research Institute.

**Type:** Research Institute of Strategic Studies



**Address:** 11 Roodsar St. Hafez Ave,  
Karimkhan Zand Ave. Tehran. Iran

**Mailbox:** 14155-5189   **Tel:** 88801147   **Fax:** 88896561

Email:[quarterly@risstudies.org](mailto:quarterly@risstudies.org)